

فصلنامه تخصصی
دولت‌ناظر

زبان و شناخت

سال دوم - شماره سه
پائیز و زمستان ۱۳۹۶

زبان و شناخت

دوفصلنامه علمی-تخصصی

سال دوم، شماره سه، پائیز و زمستان ۹۶

شماره مجوز ۱۹۳۵/۱۹۷۸۲

انجمن علمی دانشجویی زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)

صاحب امتیاز

فاطمه شاهرودی شهرکی

مدیرمسئول

امیر قربان‌پور

سردبیر

اعظم میکده

مدیر اجرایی

اعضای هیئت تحریریه:

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر فردوس آفاکل‌زاده

استاد گروه زبان فرانسه دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حمیدرضا شعیری

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر عالیبه کرد زعفرانلو کامبوزیا

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر ارسلان گلغام

دانشیار گروه روان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر پرویز آزاد فلاح

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حیات عامری

استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر خدیجه حاجیان

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سحر بهرامی

دانشور گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

اردشیر ملکی مقدم

ویراستار فنی: فاطمه فولادی

ویراستاران علمی: فاطمه شاهرودی شهرکی، امیر قربان‌پور

طراح جلد، صفحه آرایی و ناظر فنی چاپ: محمد محرابی

چاپ و صحافی: روز

نشانی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه زبان‌شناسی.

پست الکترونیک: languagecognition@yahoo.com

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

این نشریه دارای مجوز شماره ۱۹۳۵/۱۹۷۸۲ در تاریخ ۱۳۹۵/۰۷/۰۴ از

معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است.

فهرست مطالب

- ۵ بررسی نمودهای احساس در رفتار غیرکلامی در قرآن کریم
عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا، سارا مشعل
- ۲۹ همزه در مرز ترکیب و بحث التقای مصوت‌ها در کلمات فارسی
اصغر شهبازی
- ۳۹ واژه‌های فارسی در زبان روسی
بازنویسی: مهدی سجادی
- ۴۳ مروری بر نظریه‌های کاربردشناسی
رونالد واردهو و جنت ام. فولر / برگردان: تریفه عزیزی
- ۷۱ زبان‌شناسی زیست‌محیطی: گفتگویی با پروفیسور پیترو مولهاوسلر
برگردان: امیر قربان‌پور
- ۷۹ چکیده انگلیسی مقالات

An Interview with Professor Dirk Geeraerts (part 1)

1

Fatemeh Shahverdi, Jing Du

بررسی نمودهای احساس در رفتار غیرکلامی در قرآن کریم

عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا^۱

دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

سارا مشعل

کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

یکی از اهداف نشانه‌شناسی، مطالعه پیام‌ها و نشانه‌هایی است که از طریق بدن تولید می‌شوند. «ارتباط غیرکلامی» نمود هر گونه پیام یا واقعه ارتباطی بدون استفاده از کلمات است و شامل تمامی جنبه‌های ارتباط می‌شود. قدرت قرآن در به تصویر کشیدن حالات بدن و چهره‌بندگان فوق‌العاده است. در این مقاله، سعی بر آن است تا آیات حاوی رفتارهای غیرکلامی در قرآن بررسی شوند و بر اساس تقسیم‌بندی اکمن و فریزن (۱۹۶۹) و مبتنی بر احساسی که باعث بروز رفتار غیرکلامی در آن‌ها شده، دسته‌بندی گردند. در این مقاله تنها نمودهای احساس بررسی شده‌اند. این نمودها تحت عنوان‌های شادی، تعجب، ترس، ناراحتی، عصبانیت و دیگر احساسات، تقسیم‌بندی شده و با توجه به رمزگذاری، منشأ و کاربرد ارائه شده‌اند. در قرآن نمونه‌ای از نمود احساس علاقه و نفرت یافت نشد. در بررسی آیات با ۳۲ مورد از رفتارهای غیرکلامی با نمودهای احساس مواجه شدیم. رمزگذاری تمام این موارد از نوع ذاتی بوده‌اند. اکثر رفتارهای غیرکلامی منشأ طبیعی داشتند. کاربرد ۲۲ مورد از آن‌ها در ارتباط با کلام از نوع «جایگزین»، ۸ مورد «تکمیل» و ۲ مورد «تکرار» بود. در آیات بررسی شده، چشم‌ها بیشترین نقش را در نمود احساسات بر عهده داشتند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، ارتباط غیرکلامی، نشانه‌شناسی، رمزگذاری، زبان بدن.

^۱ E-mail: akord@modares.ac.ir

خداوند در آخرین کتاب آسمانی‌اش، قرآن، که بر قلب رسول اکرم، حضرت محمد (ص)، نازل فرمود به بیان راهکارهای زندگی بشر پرداخت و از باب نمونه برای ما انسان‌ها رفتار و سخنان عده‌ای از بندگان را روایت کرد تا عبرت و یا سرمشقی برای ما باشند. در هنگام خواندن قرآن کریم ما با سخنان الهی مواجه هستیم و می‌بینیم که چگونه بهتر از هر راوی و نویسنده‌ای زندگی گذشتگان و آیندگان را بازگو می‌کند. قدرت فوق‌العاده قرآن در به تصویر کشیدن حالات بدن و چهره گناهکاران و همچنین بندگان مؤمن و درستکار آنچنان جالب توجه است که نگارنده را بر آن داشت که به بررسی رفتارهای غیرکلامی انتقال پیام از فردی به فرد دیگر در قرآن پردازد. ارتباط لزوماً از جنس کلامی نیست، بلکه می‌توان گفت که بخشی از آن وابسته به کلام است.

پیز^۱ (۱۹۸۴: ۱)، به نقل از مهرابیان) بیان می‌دارد که ۷ درصد تأثیر پیام کلامی^۲ است، ۳۸ درصد صوتی^۳ و ۵۵ درصد غیرکلامی^۴. آنچه در رمزگشایی زبان بدن باید بدان توجه داشت آن است که در بافت موقعیتی مورد استفاده تفسیر شود؛ به عنوان نمونه، گریه کردن می‌تواند ناشی از ناراحتی باشد یا خوشحالی. در واقع گریه کردن برای بروز احساسات بسیار عمیق استفاده می‌شود و تعیین نوع احساس فقط با توجه به بافت امکان‌پذیر است.

در این مقاله سعی بر آن است تا آیه‌هایی از قرآن که در آن‌ها رفتارهای غیرکلامی مشاهده می‌شود بررسی شوند و با استفاده از علم نشانه‌شناسی و بر اساس احساسی که باعث بروز رفتار غیرکلامی شده دسته‌بندی شوند؛ احساساتی همچون ترس، ناراحتی، خوشحالی و غرور. در این مقاله کنش‌ها و رفتارهای غیرکلامی با تکیه بر نظریه اکمن^۵ و فریزن^۶ (۱۹۶۹) درباره منشأ، رمزگذاری و کاربرد رفتارها در آیات قرآن مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. با توجه به نکات مورد اشاره، پرسش این تحقیق این است که رفتارهای غیرکلامی موجود در قرآن در چارچوب نظریه اکمن و فریزن چگونه تحلیل می‌شوند؟

¹ Pease

² Verbal

³ Vocal

⁴ Nonverbal

⁵ Ekman

⁶ Friesen

۲. پیشینه پژوهش

مقاله «رمزگشایی از رفتارهای غیرکلامی در داستان روی ماه خداوند را ببوس» نوشته رضی و حاجتی جولندان (۱۳۸۹) می‌باشد. در این مقاله رفتارهای غیرکلامی بازتاب‌یافته در این داستان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و از نشانه‌های غیرکلامی رمزگشایی شده است. این مقاله بر اساس نظریه اکمن و فریزن (۱۹۶۹) در طبقه‌بندی و تحلیل رفتارها در دو حوزه رمزگذاری و کاربردی انجام گرفته است. نتیجه بررسی‌های این مقاله نشان می‌دهد که ارتباطات غیرکلامی بیشتر نقش مکمل ارتباطات کلامی را در پیشبرد روایت این داستان ایفا کرده و در شخصیت‌پردازی نیز سهم به‌سزایی داشته و موجب افزایش ظرفیت نمایشی داستان شده است.

حاجتی جولندان (۱۳۹۱) پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را با عنوان ارتباطات غیرکلامی در آثار داستانی مصطفی مستور به نگارش درآورده است. این تحقیق که از نوع کتابخانه‌ای بوده، به بررسی و تحلیل ارتباطات غیرکلامی و یافتن نشانه‌ها در داستان‌های مصطفی مستور پرداخته است. هوشمند در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود تحت عنوان گرایشی آموزشی به بررسی مقابله‌ای حرکات غیرزبانی فارسی و انگلیسی به اهمیت ارتباطات غیرکلامی در آموزش زبان‌های خارجی می‌پردازد. وی ۶۸ حرکت و اشاره در زبان انگلیسی را با فارسی مقایسه نموده و وجوه تشابه و افتراق را در آن‌ها شناسایی کرده است. او بر روی حرکات در زبان فارسی کار میدانی انجام داده و در نهایت آن را با زبان انگلیسی مقایسه نموده است.

توکلی (۱۳۷۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، نشانه‌شناسی و ارتباط غیرزبانی، به بحث و بررسی ارتباطات غیرکلامی در قالب حرکات اندامی، حالات رخساری، و فاصله افراد از هم می‌پردازد. این پژوهش به شیوه میدانی انجام گرفته است.

عرار (۲۰۰۵) در مقاله خود تحت عنوان «زبان بدن در قرآن: بررسی اجمالی با نمونه‌های منتخب»^۱ به شناسایی برخی از جنبه‌های زبان بدن در قرآن می‌پردازد و معنای آن‌ها را بررسی می‌نماید. نمونه‌های مورد بحث شامل حرکت سر، چشم، دست، صورت و طرز راه رفتن است. این مطالعه به ارزیابی زبان بدن از لحاظ موقعیت‌های فیزیکی و معنای آن‌ها می‌پردازد.

جمیل عبدالغنی ربیعة (۲۰۱۰) در پایان‌نامه خود با عنوان زبان بدن در قرآن کریم^۲ به بررسی

¹ Body-Language in the Qur'an: An Overview with Selected Examples

² Body Language in the Holy Quran

زبان بدن در قرآن می‌پردازد و تحلیل خود را با شواهدی از متن قرآن همراه می‌کند. ایده اولیه این پژوهش این است که ارتباطات انسانی در مرز گفتار متوقف نمی‌شود، بلکه شامل حرکات اندام‌های بدن مانند چهره، چشم‌ها و دست‌ها نیز می‌شود. نویسنده در این پژوهش از روش استقرا برای مطالعه تفسیر آیات مربوط به زبان بدن استفاده کرده است.

۳. چارچوب نظری

زبان‌شناسی علم مطالعه زبان و نظام ارتباطی انسان است و نشانه‌شناسی علم مطالعه نشانه‌ها و علائم در زبان و غیرزبان. از نظر سیبوک^۱ (۲۰۰۱) موضوع اصلی نشانه‌شناسی تبادل هر نوع پیام به منظور برقراری ارتباط است.

مطالعه پیام‌ها و نشانه‌هایی که به وسیله بدن تولید می‌شوند یکی از اهداف نشانه‌شناسی است. نمود هر گونه پیام یا واقعه ارتباطی بدون استفاده از کلمات، ارتباط غیرکلامی^۲ محسوب می‌شود که شامل تمامی جنبه‌های ارتباط است. ارتباط غیرکلامی نه تنها شامل ژست‌ها^۳ و حرکات بدن می‌شود، بلکه نحوه تولید و ادای کلمات را نیز در بر می‌گیرد؛ همچون آهنگ ادای کلمات، وقفه‌ها، و بلندی صدا (وود^۴، ۱۳۷۹: ۲۸۴؛ بولتون^۵، ۱۳۴۸: ۱۲۸). ارتباط غیرکلامی یک حوزه میان‌رشته‌ای است و نمودهای آن بر اساس عملکرد اعضای بدن به عنوان دال^۶ تعیین می‌شوند. انواع ارتباطات غیرکلامی را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد: (۱ ژست؛ ۲) زبان بدن^۷؛ (۳) فاصله فیزیکی^۸؛ (۴) حالات صورت^۹؛ (۵) ارتباط چشمی^{۱۰}؛ و «قالب زبانی»^{۱۱}.

بدن تنها شرایط بیولوژیکی را نشان نمی‌دهد بلکه منشأ اصلی نشانه‌هاست. انسان می‌تواند از بدن، صورت، دست‌ها و دیگر اعضای پیکرش و همچنین کنش‌های غیرکلامی برای نشان دادن

¹ Sebeok

² Non-verbal Communication

³ Gesture

⁴ Wood

⁵ Bolton

⁶ Signifier

⁷ Body Language

⁸ Physical Distance

⁹ Facial Expression

¹⁰ Eye Contact

¹¹ Paralanguage

احساسات، هیجانات، ویژگی‌های شخصیتی همچون مهربانی و عبوس بودن و نیز ماهیت روابط بینافردی استفاده کند.

اکمن و فریزن (۱۹۶۹) از جمله دانشمندانی هستند که رفتارهای غیرکلامی را مورد مطالعه قرار داده‌اند. رفتار غیرکلامی یک پدیده واحد با یک کاربرد، یک منشأ و یک نوع رمزگذاری نیست. از طرف دیگر، رفتار بدن و صورت انواع متفاوتی دارد که می‌توان آن‌ها را در قالب پنج گروه متمایز از هم توصیف کرد که وابسته به کاربرد، منشأ و رمزگذاری هستند. آن‌ها بر اساس نوشته‌های افرون^۱ (۱۹۶۸) رفتارهای غیرکلامی را نیز به پنج دسته تقسیم کردند: (۱) نشانه‌های تصویری^۲؛ (۲) مصورهاها^۳؛ (۳) تعدیل‌کننده‌ها^۴؛ (۴) نمودهای احساس^۵؛ (۵) انطباق‌دهنده‌ها یا تنظیم‌کننده‌ها^۶.

در این مقاله تنها به بررسی یک دسته از رفتارهای غیرکلامی یعنی نمودهای احساسی پرداخته می‌شود. تامکینز^۷ (۱۹۶۲، ۱۹۶۳، ۱۹۶۴) «صورت» را مکان اولیه نمودهای احساس می‌داند. البته برخی از حرکات صورت مثل تکان خوردن لب‌ها جزء دسته‌بندی تنظیم‌کننده‌ها هستند. در زمان‌های گذشته، هنرمندان، شاعران، نقاشان و بازیگران، پیش از آنکه دانشمندان به بررسی «زبان صورت» بپردازند، متوجه عامل بالقوه نشانه‌شناختی حالات صورت شده بودند. صورت ابزار نمایش دائمی نشانه‌ها در انسان است (نوس^۸، ۱۹۹۵: ۴۰۲). چهره می‌تواند نشانه‌های زیادی را به وسیله حالات مختلف نشان دهد. اکمن و دیگران حالات خاصی از صورت را به عنوان نشانه‌های جهانی برای احساسات معرفی کرده‌اند (دانسی^۹، ۲۰۰۴).

علاوه بر صورت، برخی از حرکات بدن نیز جزء نمودهای احساس هستند؛ مانند لرزیدن یا تعجب کردن. اما معمولاً حرکات بدن در پاسخ به احساسات به وجود می‌آیند و نتیجه احساس هستند نه خود احساس. داروین^{۱۰} (۱۸۷۲) نخستین مطالعه علمی در خصوص ارتباطات غیرکلامی

¹ Efron

² Emblems

³ Illustrators

⁴ Regulators

⁵ Affect Displays

⁶ Adaptors

⁷ Tomkins

⁸ Nöth

⁹ Danesi

¹⁰ Darwin

را انجام داد (به نقل از پیز و پیز، ۲۰۰۴: ۹). داروین اظهار می‌دارد که تمامی پستانداران هیجانانگیز و احساساتشان را در صورت خود نشان می‌دهند. دانشمندان این حوزه حرکات مشخصی از ماهیچه‌های صورت را برای هر یک از وضعیت‌های ابتدایی احساس مشخص کردند که در بشر همگانی هستند (اکمن، ۲۰۰۴: ۴۵). آن دسته از احساساتی که در تمام کارهای آنان مشترک است به هفت دسته تقسیم می‌شود: (۱) شادی؛ (۲) تعجب؛ (۳) ترس؛ (۴) ناراحتی؛ (۵) عصبانیت؛ (۶) علاقه؛ (۷) نفرت (اکمن و فریزن، ۱۹۶۹).

همان‌طور که گفته شد یکی از بخش‌های تحلیل کنش‌های غیرکلامی اکمن و فریزن (۱۹۶۹) مربوط به رمزگذاری می‌شود. «رمزگذاری» به سه دسته تقسیم می‌شود که رابطه کنش با معنی آن را بیان می‌دارند: (۱) قراردادی^۱؛ (۲) شمایی^۲؛ (۳) ذاتی^۳. کنشی که از نوع قراردادی است به لحاظ دیداری هیچ شباهتی به آنچه که به آن دلالت می‌کند ندارد؛ مثل تکان دادن دست به هنگام سلام یا خداحافظی. کنش‌های شمایی به کنش‌هایی گفته می‌شود که در ظاهر آن‌ها نشانه‌ای برای رمزگشایی و رسیدن به معنا وجود داشته باشد؛ به عبارت دیگر، آن نشانه یا کنش به معنای خود شباهت دارد مثل حرکت رد کردن انگشت اشاره از بیخ گلو که به معنی بریدن گلوست (مثلاً برای تهدید کردن). آخرین دسته کنش‌های ذاتی اند که معنای آن‌ها خود کنش است، مثل هل دادن؛ این حرکت نمونه‌ای از پرخاشگری تلقی می‌شود.

عبارت «منشأ» به این مطلب می‌پردازد که سرچشمه و منشأ رفتار غیرکلامی شخص کجاست. منشأ رفتارهای غیرکلامی را می‌توان طبیعی یا تجربی دانست. آن دسته از رفتارهای غیرکلامی که در دستگاه اعصاب بشر نهادینه شده باشند، مثل گریه کردن، منشأ طبیعی دارند. منشأ دیگر رفتارهای غیرکلامی تجربه است که با توجه به فرهنگ، طبقه اجتماعی، خانواده و یا خود فرد متفاوت می‌شود. این گونه رفتارها به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه آموخته می‌شوند.

یکی از موارد «کاربرد» رفتارهای غیرکلامی که اکمن و فریزن در دسته‌بندی خود قرار داده‌اند رابطه کلام با رفتار غیرکلامی است. این نوع رابطه را می‌توان به پنج حالت دسته‌بندی نمود: یک حالت آن جایگزینی رفتار غیرکلامی با کلام است. در سه حالت دیگر آن، رفتار غیرکلامی با کلام

¹ Arbitrary

² Iconic

³ Intrinsic

همراه می‌شود و درصدد تکرار، تکمیل^۱ یا نقض کلام برمی‌آید؛ و در آخرین حالت، رفتار غیرکلامی هرچند با کلام همراه است اما ربطی به کلام ندارد.

در این مقاله، با در نظر داشتن انواع ویژگی‌های رمزگذاری، منشأ و کاربرد، نمودهای احساس از آیات قرآن کریم استخراج شده و مورد بررسی قرار می‌گیرند. در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارند که شامل زبان بدن هستند اما نگارنده تنها درصدد یافتن و تحلیل آن دسته از آیاتی بوده که به نمودهای احساس مربوط می‌شوند.

۴. تحلیل داده‌ها

از جست‌وجو در آیات قرآنی می‌توان به رفتارهای غیرکلامی در قالب نمودهای احساس دست یافت. این نمودها را می‌توان در عنوان‌های (۱) شادی؛ (۲) تعجب؛ (۳) ترس؛ (۴) ناراحتی؛ (۵) عصبانیت؛ و (۶) دیگر احساسات، تقسیم‌بندی نمود. این نمودها با توجه به رمزگذاری، منشأ و کاربرد به صورت جدول شماره (۱) خلاصه شده است.

جدول (۱): رمزگذاری، منشأ و کاربرد

الف) رمزگذاری			ب) منشأ		ج) کاربرد (در ارتباط با کلام)				
قراردادی	شمایلی	ذاتی	طبیعی	تجربی	جایگزینی	تکرار	تکمیل	نقض	بی‌ربط

جدول (۱)، در بخش الف) انواع سه‌گانه کنش‌های رمزگذاری شده را نشان می‌دهد، در قسمت ب) منشأ رفتارهای غیرکلامی، و در قسمت ج) انواع کاربرد این نوع رفتارها. اکنون به بررسی مواردی از این نمودها در قرآن کریم می‌پردازیم.

۴-۱. نمود شادی

نمود شادی در قسمت پایین صورت یعنی لب‌ها و در ناحیه چشم به وضوح دیده می‌شود (اکمن، فریزن و تامکینز، ۱۹۷۱). لبخند، شادی و رضایتمندی را منتقل می‌کند (کالرو^۲، ۲۰۰۵: ۲۹۴).

^۱ Augment

^۲ Calero

نشانه‌های شادی زیاد شامل جنبش بدون هدف (مثل رقصیدن و دست‌زدن)، خنده با صدای بلند و گاهی نیز همراه با گریه است (داروین، ۱۸۷۲: ۱۷۵، ۱۹۵). نمونه‌ای از این نوع شادی در سوره مائده، آیه ۸۳، آمده؛ سخنانی که حاکی از دلیل اشک ریختن است. این رفتار غیرکلامی در ارتباط با کلام و از نوع «تکمیل» است. در آیه‌های ۳۸ و ۳۹ سوره عبس و همچنین آیه ۲۲ سوره قیامت، چهره‌هایی گشاده، خندان، مسرور و شاداب توصیف شده‌اند. این ویژگی‌ها در اصل نشانه‌های شادی و خوشحالی‌اند که در چهره ظهور یافته‌اند. در پی این نشانه‌ها یا همراه با آن‌ها هیچ سخنی بیان نشده، بنابراین می‌توان گفت که «جایگزین» کلام شده‌اند.

- مائده، آیه ۸۳: وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ [و هر زمان آیتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشم‌های آن‌ها را می‌بینی که (از شوق) اشک می‌ریزد، بخاطر حقیقتی که دریافته‌اند؛ آن‌ها می‌گویند: «پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمره یاران محمد) بنویس.]
- عبس، آیه‌های ۳۸ و ۳۹: وَجْوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) [چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است، خندان و مسرور است.].
- قیامت، آیه ۲۲: وَجْوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ [آری] در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است.].

جدول (۲): رمزگذاری، منشأ و کاربرد نمود شادی

سوره و آیه	رفتار غیر کلامی	رمزگذاری	منشأ	کاربرد (در ارتباط با کلام)
مائده، ۸۳	اشک ریختن	ذاتی	طبیعی	تکمیل
عبس، ۳۸ و ۳۹	چهره‌های گشاده، خندان و شاد	ذاتی	طبیعی	جایگزین
قیامت، ۲۲	صورت‌هایی شاداب و مسرور	ذاتی	طبیعی	جایگزین

۲-۴. نمود تعجب

هنگامی که برای انسان اتفاق غیرمنتظره‌ای رخ می‌دهد، تعجب می‌کند. تعجب حالت احساسی مثبت یا منفی است که ممکن است از اتفاق خوشحال‌کننده یا ناراحت‌کننده به وجود آید؛ در هر دو

صورت نشانه‌های تعجب می‌توانند یکسان باشند. در این حالت ابروها افراشته، چشم‌ها باز و گشاد، و دهان باز می‌شود و دست‌ها نیز به سرعت به سمت پوشاندن صورت حرکت می‌کنند یا به هوا می‌رود (فورد^۱، ۲۰۱۰: ۱۰۴).

در سوره ابراهیم، آیه ۹، تعجب و ناباوری کافران به تصویر کشیده شده؛ یعنی علاوه بر بیان گفت‌وگو، حالات افراد نیز بیان شده است. در این آیه، گذاشتن دست بر روی دهان هم بیانگر تعجب کافران است و هم نشان‌دهنده عدم تمایل آنان به شنیدن سخنان پیامبرانشان. حرکت دست به سمت دهان به معنای آن است که شنونده اعتقادی به سخنان گوینده ندارد (پیز، ۱۹۸۴: ۴۸). همچنین همین حرکت برای گوینده به معنای دروغ گفتن است. فرد به طور ناخودآگاه به هنگام دروغ گفتن یا بیان مطلبی که بدان شک و تردید دارد، دستش را به سمت دهانش می‌برد. نام این حرکت حافظ دهان است. حافظ دهان یکی از معدود حرکات بزرگسالان است که به اندازه حرکات کودکان واضح است. دست دهان را می‌پوشاند و شصت لپ‌ها را فشار می‌دهد درحالی‌که مغز به صورت ناخودآگاه دستور می‌دهد که فرد از بیان کلمات دروغین خودداری کند (پیز، ۱۹۸۴: ۴۸). آنچه که می‌توان از این آیه دریافت این است که کافران به سخنان پیامبرشان اعتقاد نداشتند و یا به گفته خود تردید داشتند.

نمونه دیگر آیه ۲۹ سوره زاریات است که به تعجب و خوشحالی همسر حضرت ابراهیم (ع) به هنگام شنیدن خبر بچه‌دار شدنشان اشاره دارد. واکنش وی پس از شنیدن این خبر با زدن بر صورت خود نمایان می‌گردد. به این نوع ابراز تعجب حرکت کف دست-صورت^۲ گفته می‌شود که عبارت است از قرار دادن دست بر صورت برای نشان دادن خجالت‌زدگی، اذیت‌شدن و یا تعجب کردن از چیزی (تعریف برخط، فرهنگ لغت مک‌میلان^۳، ۲۰۱۳). در اینجا چون همسر حضرت ابراهیم (ع) به دلیل سالخورده‌گی به هیچ وجه انتظار بارداری نداشت، از شنیدن این خبر متعجب و غافلگیر گردیده و واکنش روحی خود را به شکل زدن کف دست بر صورت نشان داده است. وی با بیان دلیل تعجب خود این رفتار غیرکلامی را «تکمیل» نموده است.

• ابراهیم، آیه ۹: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أُنُوفَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا

¹ Ford

² Face-palm

³ Macmillan

أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ [آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آن‌ها که پس از ایشان بودند؛ همان‌ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آن‌ها (از روی تعجب و ناباوری) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید، شک و تردید داریم!»]

- ذاریات، آیه ۲۹: فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ [در این هنگام همسرش جلو آمد درحالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می‌کشید به صورت خود زد و گفت: «آیا پسری خواهم آورد درحالی که (پیرزنی نازا هستم؟)»]

جدول (۳): رمزگذاری، منشأ و کاربرد نمود تعجب

سوره و آیه	رفتار غیرکلامی	رمزگذاری	منشأ	کاربرد (در ارتباط با کلام)
ابراهیم، ۹	دست بر دهان گذاشتن	ذاتی	تجربی	تکرار
ذاریات، ۲۹	زدن بر صورت	ذاتی	تجربی	تکمیل

۳-۴. نمود ترس

در حالت ترس ابروها افراشته و به سوی هم کشیده می‌شوند، پلک بالا افراشته می‌شود به گونه‌ای که سفیدی چشم مشاهده می‌شود و پلک پایین نیز سفت و کشیده می‌شود (کناپ^۱ و هال^۲، ۲۰۱۰: ۳۴۱)؛ یعنی نگاه‌ها می‌ایستند و خیره می‌شوند. در سوره احزاب، آیه ۱۰، وضع بحرانی جنگ احزاب، قدرت و عظمت دشمنان و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان ترسیم شده است. تصویری که در این آیه از مسلمانان ترسیم شده است خیره شدن چشمانشان از وحشت است. در سوره محمد (ص)، آیه ۲۰، از خیره شدن نگاه منافقان از ترس به هنگام نزول سوره‌ای که امر به جنگ و جهاد می‌کند، سخن می‌گوید. منافقان بیمار دل همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته با نگاهی مات و مبهوت به پیامبر می‌نگرند. در این دو آیه چون سخنی نقل نشده، رفتار غیرکلامی «جایگزین» کلام شده است. در سوره انبیاء، آیه ۹۷، تصویر کافران در روز رستاخیز به تصویر کشیده شده؛ تصویری که

¹ Knapp

² Hall

می‌گوید چشمانشان از وحشت از حرکت ایستاده است. کافران از غفلت خود که عاملی برای شرایط کنونی آنان است سخن می‌گویند و ابراز ندامت می‌کنند پس این سخنان رفتار غیرکلامی آنان را «تکمیل» می‌کند.

به هنگام ترس، علاوه بر اینکه انسان به منبع خطر توجه دارد، سعی می‌کند از آن بگریزد و جهت حرکت او مخالف منبع ترس خواهد بود. ترس شدید «دید تونلی» ایجاد می‌کند؛ یعنی ترس تا حد زیادی میزان دید، افکار و انتخاب‌های انسان را کاهش می‌دهد (ایزارد^۱، ۱۹۹۱: ۲۹۹). از این رو فرد قدرت تدبیر و اراده خود را از دست می‌دهد و اگر فرمانی از بیرون به او داده شود، همان را انجام می‌دهد. آیه‌های ۴۲ و ۴۳ سوره ابراهیم از پلک زدن و خیره شدن چشم ستمکاران در روز حساب سخن می‌گوید. آن‌ها از ترس به آسمان نگاه می‌کنند و بی‌اراده به بالا می‌نگرند و چشم‌هایشان از وحشت از حرکت باز ایستاده است. بنابراین می‌توان آن را نشانه ترس شدید دانست. از آنجایی که هیچ سخن یا کلامی با این چهره‌های وحشت‌زده همراه نشده است، کاربرد این رفتار غیرکلامی از نوع «جایگزین» است.

تامکینز (۱۹۶۳) ترس را سمی‌ترین احساس شناخته است، بدین معنا که شخص می‌تواند از ترس جان دهد (ایزارد، ۱۹۹۱: ۲۹۹). در سوره احزاب، آیه ۱۹، و سوره قیامت، آیه ۷، به چرخش چشم از ترس اشاره شده است. آیه ۱۹ سوره احزاب منافقان را در صحنه نبرد به تصویر می‌کشد. «همین که آتش جنگ شعله‌ور شد، ایشان (منافقان) را می‌بینی که از ترس به تو نگاه می‌کنند، اما نگاهی بدون اراده. چشمانشان در حدقه کنترل ندارد و مانند چشمان شخص محتضر در حدقه می‌گردد...» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۳۱). این ترس شدید قدرت تدبیر و گفتار را از آنان می‌گیرد به طوری که حتی برای کنترل گردش چشم خود نیز قدرت ندارند. در هنگام ترس بسیار شدید، قدرت تفکر از آدمی سلب می‌شود و از این رو زبان نیز به لکنت می‌افتد یا به لال‌بودن نزدیک می‌شود. در اغلب آیه‌هایی که شامل ترس شدید است گفتار به حداقل رسیده است. کاربرد این رفتار غیرزبانی از نوع «جایگزین» است. آیه ۷ سوره قیامت از چرخش چشم انسان‌ها از وحشت روز قیامت سخن می‌گوید. آن روز انسان می‌گوید: «راه فرار کجاست؟». او با این عبارت کوتاه به «تکمیل» رفتار غیرکلامی خود می‌پردازد و در صدد نجات خود از معرکه ترس و وحشت برمی‌آید.

^۱ Izard

در مواقعی که انسان می‌ترسد و احساس ناامنی می‌کند، سعی می‌کند از نگاه به منبع ترس خودداری کند و سرش را به زیر بیاورد. در آیه ۷ سوره قمر، کافران به هنگام خیزش از قبرها از شدت وحشت سرشان به زیر افتاده است. نسبت «خشوع» به «چشم‌ها» به این دلیل است که صحنه آنقدر هولناک است که کافران تاب تماشای آن را ندارند، لذا چشم از آن برمی‌گیرند و به زیر می‌اندازند. سپس می‌افزاید: «... از شدت وحشت به سوی فرشتگان دعوت‌کننده گردن می‌کشند». «مهطعین» از ماده «اهطاع» به معنی گردن‌کشیدن است و بعضی آن را به معنی خیره نگاه کردن یا به سوی چیزی به سرعت دویدن تفسیر کرده‌اند. هر یک از این معانی در تفسیر آیه محتمل است، هر چند معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد زیرا وقتی انسان صدای وحشتناکی را می‌شنود فوراً گردن می‌کشد و متوجه مبدأ صدا می‌شود؛ البته مانعی ندارد که همه این‌ها با هم در مفهوم آیه جمع باشند. به این ترتیب آن‌ها با شنیدن صدای دعوت‌کننده الهی به سوی او گردن می‌کشند، سپس خیره نگاه می‌کنند و بعد با سرعت به سوی او می‌روند و در دادگاه الهی حاضر می‌شوند. اینجاست که از حوادث سخت آن روز وحشت سرپای آن‌ها را فرا می‌گیرد، لذا در دنباله آیه کافران می‌گویند: «امروز روز سخت و دردناکی است» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴). این سخن دلیلی بر وحشت آن‌هاست. بنابراین رفتار غیرکلامی با جمله فوق «تکمیل» شده است. در سوره شوری، آیه ۴۵، آمده است که گناهکاران به هنگام ورود به جهنم، از ترس، زیرچشمی به آتش می‌نگرند. این نگاه هم از ترس و هم از خشوع است و «جایگزین» کلام شده است. در سوره بقره، آیه ۱۹، منبع ترس صدای رعد و برق ذکر گردیده که کافران به هنگام شنیدن آن انگشت در گوش خود می‌کنند. آنان برای جلوگیری از شنیدن صدای صاعقه که باعث ترس و وحشت آن‌ها شده، چنین رفتاری را از خود بروز می‌دهند که به دلیل همراه نبودن با کلام، کاربرد آن از نوع «جایگزین» است.

- احزاب، آیه ۱۰: إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا [به خاطر بیاورید] زمانی را که آن‌ها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید.]
- محمد، آیه ۲۰: وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِ

لَهُمْ [کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود (که در آن فرمان جهاد باشد)؟!»] اما هنگامی که سوره واضح و روشنی نازل می‌گردد که در آن سخنی از جنگ است، منافقان بیمار دل را می‌بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می‌کنند؛ پس مرگ و نابودی برای آنان سزاوارتر است!]

- انبیاء، آیه ۹۷: **وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ** [و وعده حق (قیامت) نزدیک می‌شود؛ در آن هنگام چشم‌های کافران از وحشت از حرکت باز می‌ماند؛ (می‌گویند): ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم!]

- ابراهیم، آیه‌های ۴۲ و ۴۳: **وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِينَ رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنِدُتْهُمْ هَوَاءً [گردن‌ها را کشیده، سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم‌هایشان از حرکت باز می‌ماند؛ (زیرا به هر طرف نگاه کنند، آثار عذاب آشکار است!)] و (در این حال) دل‌هایشان (فرومی‌ریزد؛ و از اندیشه و امید) خالی می‌گردد!]**

- احزاب، آیه ۱۹: **أَشْحَتَّ عَلَىٰكُمْ ۖ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَقْرَعُونَ الْبَابَ ثُدُوثًا أَفْعَىٰ كَالَّذِي يُغَسِّقُ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذُهِبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشْحَتَّ عَلَىٰ الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ ۗ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرًا [آن‌ها در همه چیز نسبت به شما بخیلند؛ و هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش آید، می‌بینی آنچنان به تو نگاه می‌کنند، و چشم‌هایشان در حلقه می‌چرخد، که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبان‌های تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند (و سهم خود را از غنایم مطالبه می‌کنند!)] درحالی‌که در آن نیز حریص و بخیلند؛ آن‌ها (هرگز) ایمان نیاورده‌اند، از این‌رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد؛ و این کار بر خدا آسان است.]**

- قیامت، آیه ۷: **فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (۱۰) [بگو:)] در آن هنگام که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شود، (۷) و ماه بی‌نور گردد، (۸) و خورشید و ماه یک جا جمع شوند، (۹) آن روز انسان**

می‌گوید: «راه فرار کجاست؟» (۱۰)

• قمر، آیه ۷: **حُسْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ** (۷) **مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ** [آنان در حالی که چشم‌هایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، همچون ملخ‌های پراکنده از قبرها خارج می‌شوند، (۷) در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) بسوی این دعوت‌کننده گردن می‌کشند؛ کافران می‌گویند: «امروز روز سخت و دردناکی است»]

• شوری، آیه ۴۵: **وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ خَفِيِّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْحَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ** [و آن‌ها را می‌بینی که بر آتش عرضه می‌شوند در حالی که از شدت مذلت خاشعند و زیرچشمی (به آن) نگاه می‌کنند؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «زیانکاران واقعی آناند که خود و خانواده خویش را روز قیامت از دست داده‌اند؛ آگاه باشید که ظالمان (آن روز) در عذاب دائمند»].

• بقره، آیه ۱۹: **أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ** [یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) بیارد. آن‌ها از ترس مرگ انگشتانشان را در گوش‌های خود می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند. و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند)].

جدول (۴): رمزگذاری، منشأ و کاربرد نمود ترس

سوره و آیه	رفتار غیرکلامی	رمزگذاری	منشأ	کاربرد (در ارتباط با کلام)
احزاب، ۱۰	خیره شدن چشم‌ها	ذاتی	طبیعی	جایگزین
محمد، ۲۰	خیره شدن چشم‌ها به پیامبر	ذاتی	طبیعی	جایگزین
انبیاء، ۹۷	از حرکت ایستادن چشم	ذاتی	طبیعی	تکمیل
ابراهیم، ۴۲ و ۴۳	نگاه به آسمان و پلک نزدن	ذاتی	طبیعی	جایگزین
احزاب، ۱۹	چشم در حلقه چرخیدن	ذاتی	طبیعی	جایگزین
قیامت، ۷	به گردش در آمدن چشم	ذاتی	طبیعی	تکمیل

قمر، ۷	به زیر انداختن نگاه	ذاتی	طبیعی	تکمیل
شوری، ۴۵	نگاه زیر چشمی	ذاتی	طبیعی	جایگزین
بقره، ۱۹	انگشت در گوش گذاشتن	ذاتی	طبیعی	جایگزین

۴-۴. نمود ناراحتی

به هنگام ناراحتی چهره در هم می‌شود، پلک‌ها پایین می‌آید در حالی که گوشه‌های داخلی ابرو افراشته می‌شوند. در غم و اندوه شدید نیز ابروها به سمت هم کشیده می‌شوند، گوشه‌های لب‌ها پایین کشیده می‌شوند و لب پایین ممکن است جمع شود. در سوره اسراء، آیه ۷، سخن از آشکار شدن آثار ناراحتی در چهره ظالمان است. همان‌گونه که بیان شد، آثار ناراحتی در چهره به وضعیت ابروها و لب‌ها باز می‌گردد. در سوره قیامت، آیه ۲۴، زمانی که اهل جهنم نشانه‌های عذاب را می‌بینند و نامه‌های اعمال خویش را خالی از حسنات و مملو از سیئات مشاهده می‌کنند، بسیار پریشان، ناراحت و اندوهگین می‌شوند و چهره در هم می‌کشند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴). در سوره ملک، آیه ۲۷، هنگامی که کافران وعده الهی و عذاب را از نزدیک مشاهده می‌کنند، صورتشان زشت و سیاه می‌شود، به گونه‌ای که آثار غم و اندوه از آن می‌بارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴). در این سه آیه به دلیل همراه نبودن کلام با آثار غم در چهره، کاربرد رفتار غیرکلامی از نوع «جایگزین» است.

آیه ۹۲ سوره توبه از بکائون سخن می‌گوید. هفت نفر از فقیرای انصار خدمت پیامبر (ص) رسیدند و تقاضا کردند وسیله‌ای برای شرکت در جهاد در اختیارشان گذارده شود، اما چون پیامبر (ص) وسیله‌ای در اختیار نداشتند، جواب منفی به آن‌ها دادند. آن‌ها با چشم‌هایی پر از اشک از خدمت آن حضرت خارج شدند و بعداً به نام «بکائون» مشهور گشتند. اشک ریختن نشانه ناراحتی شدید است. ابراز ناراحتی آنان بدون کلام است، بنابراین کاربرد رفتار غیرکلامی از نوع «جایگزین» است.

حضرت یعقوب، آنگونه که در آیه ۸۴ سوره یوسف بیان شده، در اندوه دوری از یوسف دیدگان خود را از دست داد. پس ناگزیر از فرزندانش روی بگردانید، خشم خود را فروخورد و به آنان معترض نشد. وی با بیان «ای افسوس بر یوسف!» به عامل ناراحتی‌اش، یعنی از دست دادن فرزند، اشاره کرد و به این ترتیب به «تکمیل» رفتار غیرکلامی خود پرداخت.

- اسراء، آیه ۷: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا** [اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید؛ و اگر بدی کنید باز هم به خود می‌کنید. و هنگامی که وعده دوم فرا رسد، (آنچنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم و اندوه در صورت‌هایتان ظاهر می‌شود؛ و داخل مسجد (الاقصی) می‌شوند همان‌گونه که بار اول وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطه خود می‌گیرند، در هم می‌کوبند.]
- قیامت، آیه ۲۴: **وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ** [و در آن روز صورت‌هایی عبوس و در هم کشیده است.]
- ملک، آیه ۲۷: **فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ** [هنگامی که آن (وعده الهی) را از نزدیک می‌بینند، صورت کافران زشت و سیاه می‌گردد، و به آن‌ها گفته می‌شود: «این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید.»]
- توبه، آیه ۹۲: **وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَحِدٌ مَّا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ** [و (نیز) ایرادی نیست بر آن‌ها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم!» (از نزد تو) بازگشتند درحالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند).]
- یوسف، آیه ۸۴: **وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ** [و از آن‌ها روی برگرداند و گفت: «وا اسفا بر یوسف!» و چشمان او از اندوه سفید شد، اما خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد!)]

جدول (۵): رمزگذاری، منشأ و کاربرد نمود ناراحتی

سوره و آیه	رفتار غیرکلامی	رمزگذاری	منشأ	کاربرد (در ارتباط با کلام)
اسراء، ۷	غم و اندوه در صورت	ذاتی	طبیعی	جایگزین
قیامت، ۲۴	صورت درهم‌کشیده	ذاتی	طبیعی	جایگزین
ملک، ۲۷	سیاه شدن چهره	ذاتی	طبیعی	جایگزین
توبه، ۹۲	اشک ریختن	ذاتی	طبیعی	جایگزین

۴-۵. نمود عصبانیت

در سوره آل عمران، آیه ۱۱۹، از خشم و عصبانیت یهودیان سخن گفته می‌شود. هنگامی که یهودیان به خلوت می‌روند، سر انگشت خود را از شدت خشمی که بر مسلمانان دارند می‌گزینند. گاز گرفتن انگشتان از خشم را می‌توان از درجات بالای عصبانیت دانست. وقتی کسی عصبانی می‌شود، این احتمال وجود دارد که چهره‌اش برافروخته شود زیرا خشم باعث گردش سریع‌تر خون می‌شود. در سوره نحل، آیه ۵۸، و سوره زخرف، آیه ۱۷، از مشرکانی سخن گفته می‌شود که به هنگام شنیدن خبر دختردار شدن، از غضب و عصبانیت رنگ چهره‌یشان تیره می‌شود. هیچ یک از این آیات با کلامی همراه نشده پس نشانه عصبانیت آن‌ها «جایگزین» کلام شده است. در آیه ۷۲ سوره حج آمده است که نشان انکار و نپذیرفتن کلام وحی در چهره کفار ظهور می‌یابد. واژه «منکر» مصدر میمی به معنای انکار است و مراد از «شناختن انکار در روی کفار» شناختن اثر انکار و کراهت است. واژه «یسطون» از ریشه «سطوت» است که - بنا بر آنچه که در مجمع‌البیان آمده - به معنای اظهار حالتی خشمگین و وحشت‌آور است. «سطا علیه، یسطو، سطوة و سطاوة» یعنی خشم گرفت بر او، و «والانسان مسطو علیه» یعنی انسان مورد خشم قرار گرفت (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۷۷). چون خشم در چهره کفار با سخنی همراه نشده، بنابراین کاربردش از نوع «جایگزین» است.

- آل عمران، آیه ۱۱۹: هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَيْتَكُمْ الْأُنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ [شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید؛ اما آن‌ها شما را دوست ندارند! درحالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید (و آن‌ها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند، (به دروغ) می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می‌گزینند! بگو: «با همین خشمی که دارید بمیرید! خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است.»]
- نحل، آیه ۵۸: وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ [درحالی که هر گاه به یکی از آن‌ها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش سیاه می‌شود؛ و به شدت

خشمگین می‌گردد...]

- زخرف، آیه ۱۷: وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ [درحالی که هر گاه یکی از آن‌ها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده (به تولد دختر) بشارت دهند، صورتش سیاه می‌شود و خشمگین می‌گردد!]
- حج، آیه ۷۲: وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَمُ النَّارُ وَعَذَابُ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ [و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، در چهره کافران آثار انکار مشاهده می‌کنی، آنچنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آن‌ها می‌خوانند حمله کنند! بگو: «آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش سوزنده (دوزخ) که خدا به کافران وعده داده؛ و بد سرانجمی است!]

جدول (۶): رمزگذاری، منشأ و کاربرد نمود عصبانیت

سوره و آیه	رفتار غیرکلامی	رمزگذاری	منشأ	کاربرد (در ارتباط با کلام)
آل عمران، ۱۱۹	گاز گرفتن سر انگشت	ذاتی	تجربی	جایگزین
نحل، ۵۸	سیاه شدن چهره	ذاتی	طبیعی	جایگزین
زخرف، ۱۷	سیاه شدن چهره	ذاتی	طبیعی	جایگزین
حج، ۷۲	خشمگینی در چهره	ذاتی	طبیعی	جایگزین

۴-۶. نمود احساسات دیگر

در این بخش نشانه‌های احساسات و هیجاناتی بررسی می‌شوند که جزء احساسات اصلی نیستند ولی در قرآن مشاهده شده‌اند. در ابتدا به تحلیل آیات پرداخته شده و سپس آیه مورد نظر به همراه معنا آمده و در نهایت اطلاعات مربوط به هر آیه در جدولی ذکر گردیده است.

در سوره فرقان، آیه ۲۷، از حسرت ستمکاران و مشرکان در روز قیامت گفته شده که آنچنان از کرده خود پشیمان‌اند که دست خود را می‌زنند. پشیمانی زیاد به شکل احساس حسرت بروز می‌یابد. آنان با بیان علت حسرت خود رفتار غیرکلامی خود را «تکمیل» کرده‌اند. همچنین آیه ۴۲ سوره کهف از مرد باغبانی سخن می‌گوید که برای خدا شریک قائل شده بود. او پس از نازل شدن عذاب و نابود

شدن باغش متوجه اشتباه خود می‌شود و از روی حسرت دست خود را بر دست می‌کوبد و آن را زیر و رو می‌کند.

پایین انداختن سر و به زیر نگاه کردن نشانه‌ی خواری است. آیه ۴۳ سوره قلم از مکذبان می‌گوید که در دنیا که سالم بودند خدا را سجده نکردند و دعوت انبیاء را نپذیرفتند، پس در قیامت نیز قادر به سجده نخواهند بود و چشم‌هایشان از خواری به زیر می‌افتد و ذلت سراپای آن‌ها را فرا می‌گیرد. چون در این میان سخنی بیان نشده، پس کاربرد رفتار غیرکلامی از نوع «جایگزین» است. در سوره غاشیه، آیه ۲، به طور کلی از چهره‌ی خوار و ذلیل عده‌ای از مردم در روز قیامت سخن گفته شده است.

در سوره توبه، آیه ۱۲۷، از نگرانی منافقان گفته شده است. منافقان که در جمع مؤمنان و پیامبر هستند، به هنگام نازل شدن آیه‌ای از قرآن به یکدیگر می‌نگرند. نوع نگاه کردن آنان مانند فرد مضطربی است که از اینکه اسرارش فاش شده نگران است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۶۰). منافقان از یکدیگر می‌پرسند که آیا کسی متوجه آنان هست یا نه؛ تا بتوانند از جمع خارج شوند. این گفتار در حقیقت دلیل نگرانی آنان است که بدین وسیله به «تکمیل» رفتار غیرکلامی خود پرداخته‌اند.

در آیه ۱۰۸ سوره طه از خضوع افراد در روز قیامت سخن گفته شده است. همه صداهای به احترام خدای رحمان خاشع می‌شوند، ارتفاع صداها پایین می‌آید و همه با حالت خشوع سخن می‌گویند. در آن روز صداها به جهت غرق شدن در مذلت و خواری در برابر عظمت خدای متعال آنچنان آهسته می‌شوند که هیچ شنونده‌ای جز صدایی خفیف نمی‌شنود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴). چون کلام با صدای آهسته همراه است کاربرد آن از نوع تکرار است.

آیه ۳۷ سوره اسراء و آیه ۱۸ سوره لقمان به احساس تکبر اشاره دارد. غرور و تکبر را می‌توان از نحوه راه رفتن، حالت چهره و نوع نگاه فرد تشخیص داد. افراد متکبر، به هنگام راه رفتن، سر خود را بالا نگه می‌دارند. کسی که بیش از حد تکبر داشته باشد یعنی برای دیگران ارزش قائل نیست و دیگران را هیچ می‌انگارد. در این دو آیه، از راه رفتن با غرور و تکبر نهی شده است. در سوره اسراء، پس از نهی از راه رفتن متکبرانه، گفته شده است که این ژست و قیافه‌ای که به منظور اظهار قدرت، نیرو و عظمت به خود می‌گیری وهمی بیش نیست، زیرا اگر دستخوش وهم نبودی می‌دید که از تو بزرگ‌تر نیرومندتر نیز وجود دارد (المیزان، ۱۳۷۴: ۱۳۲). همچنین در سوره لقمان، آیه ۱۸، لقمان از پسرش می‌خواهد که نسبت به مردم چنین حسی نورزد و از آن‌ها روی برنگرداند.

آلپورت^۱ (۱۹۷۹) تعصب را به عنوان یک «احساس، مطلوب یا نامطلوب، نسبت به یک شخص یا چیزی، که بر اساس تجربه واقعی نیست» تعریف می‌کند. آیه ۷ سوره نوح وضعیت کفار به هنگام دعوت شدن به حق را بیان می‌کند. آنان انگشت در گوش‌های خود گذاشتند تا صدای حق را نشنوند و لباس بر خود بپچاندند تا پشتوانه‌ای برای انگشتان فرو کرده در گوششان باشد. آنان می‌خواستند صورت خود را بپوشانند که مبادا چشمانشان بر چهره ملکوتی نوح بیفتد؛ در واقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن! این آیه نشان می‌دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آن‌ها تکبر و غرور بود، زیرا خود را بالاتر از آن می‌دیدند که در برابر انسانی مانند خود، هر چند نماینده خدا باشد، سر تسلیم فرود آورند. کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴).

- فرقان، آیه ۲۷: وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا [و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! (۲۷) ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!]
- کهف، آیه ۴۲: وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا [و (به هر حال عذاب الهی فرا رسید)، و تمام میوه‌های آن نابود شد؛ و او بخاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست‌های خود را به هم می‌زد - درحالی که تمام باغ بر داربست‌هایش فرو ریخته بود - و می‌گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگرم قرار نداده بودم!«]
- توبه، آیه ۱۲۷: وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ [و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آن‌ها (منافقان) به یکدیگر نگاه می‌کنند و می‌گویند: «آیا کسی شما را می‌بیند؟ (اگر از حضور پیامبر بیرون رویم، کسی متوجه ما نمی‌شود!)» سپس منصرف می‌شوند (و بیرون می‌روند)؛ خداوند دل‌هایشان را (از حق) منصرف ساخته؛ چرا که آن‌ها، گروهی هستند که نمی‌فهمند (و بی‌دانشند)!]

¹ Allport

• قلم، آیه ۴۳: خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ [این در حالی است که چشم‌هایشان به زیر افتاده، و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته؛ آن‌ها پیش از این دعوت به سجود می‌شدند درحالی‌که سالم بودند (ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند)!]

• غاشیه، آیه ۲: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ [چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلت‌بارند].
 • طه، آیه ۱۰۸: يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا [در آن روز، همه از دعوت‌کننده الهی پیروی نموده، و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت (و همگی از قبرها برمی‌خیزند)؛ و همه صداهای در برابر (عظمت) خداوند رحمان،

خاضع می‌شود؛ و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی!]
 • اسراء، آیه ۳۷: وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا [و روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد!]

• لقمان، آیه ۱۸: وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ [پسرم!] با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.]

• نوح، آیه ۷: وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا نُيُوبَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا [و من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آن‌ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!]

جدول (۷): رمزگذاری، منشأ و کاربرد نمود احساسات دیگر

سوره و آیه	رفتار غیرکلامی	نوع احساس	رمزگذاری	منشأ	کاربرد (در ارتباط با کلام)
فرقان، ۲۷	گاز گرفتن دست	حسرت	ذاتی	تجربی	تکمیل
کهف، ۴۲	زدن دست‌ها برهم	حسرت	ذاتی	تجربی	تکمیل
قلم، ۴۳	به زیر انداختن نگاه	خواری	ذاتی	تجربی	جایگزین
غاشیه، ۲	چهره ذلت‌بار	خواری	ذاتی	طبیعی	جایگزین

توبه، ۱۲۷	نگاه به یکدیگر	نگرانی	ذاتی	تجربی	جایگزین
طه، ۱۰۸	صدای آهسته	خشوع	ذاتی	تجربی	تکرار
اسراء، ۳۷	راه رفتن متکبرانه	تکبر	ذاتی	تجربی	جایگزین
لقمان، ۱۸	روی گرداندن و راه رفتن متکبرانه	تکبر	ذاتی	تجربی	جایگزین
نوح، ۷	انگشت در گوش کردن و کشیدن لباس بر سر	غرور و تعصب	ذاتی	تجربی	جایگزین

۵. نتیجه‌گیری

مطالعه پیام‌ها و نشانه‌هایی که به وسیله بدن تولید می‌شوند یکی از اهداف نشانه‌شناسی است. نمود هر گونه پیام یا واقعه ارتباطی بدون استفاده از کلمات، ارتباط غیرکلامی است. ارتباطات غیرکلامی تمامی جنبه‌های ارتباط را در بر می‌گیرند. رفتار غیرکلامی پدیده‌ای واحد با یک کاربرد، یک منشأ و یک نوع رمزگذاری نیست. از طرف دیگر، حرکات بدن و صورت تعدادی از انواع متفاوت رفتارها را شامل می‌شود که می‌توان آن‌ها را در قالب پنج گروه متمایز از هم توصیف کرد که وابسته به «کاربرد»، «منشأ» و «رمزگذاری» هستند. رفتارهای غیرکلامی را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد که یکی از آن‌ها نمودهای احساس است.

در این مقاله تنها به بررسی یک دسته از رفتارهای غیرکلامی یعنی نمودهای احساس پرداخته شد. این نمودها تحت عنوان‌های شادی، تعجب، ترس، ناراحتی، عصبانیت و دیگر احساسات تقسیم‌بندی شدند و با توجه به رمزگذاری، منشأ و کاربرد، آیه‌های حاوی آن‌ها استخراج و مورد تحلیل قرار گرفتند. در قرآن نمونه‌ای از نمود احساس علاقه و نفرت یافت نشد. در بررسی آیات قرآنی با ۳۲ مورد از رفتارهای غیرکلامی که به نمودهای احساس پرداخته‌اند مواجه شدیم. رمزگذاری تمام این ۳۲ مورد از نوع ذاتی بوده‌اند. ۲۱ مورد از رفتارهای غیرکلامی منشأ طبیعی و ۱۱ مورد منشأ تجربی داشتند. ۲۲ مورد از آن‌ها کاربردشان در ارتباط با کلام از نوع «جایگزین»، ۸ مورد از نوع «تکمیل» و ۲ مورد از نوع «تکرار» بود. در این آیات، بیشترین عضو بدن که احساسات را منتقل می‌نمود چشم‌ها بودند که در ۱۳ آیه از ۳۲ آیه مشاهده شد، و دومین عضو بدن حالت چهره به طور کلی بود

که در ۹ آیه مشاهده شد. استفاده از دست‌ها برای بیان و نمود احساسات، که گاه در ارتباط با صورت، گوش و یا دهان استفاده شده بود، در ۷ مورد مشاهده شد. همچنین، ۲ مورد از آیات به وسیله راه رفتن و ۱ مورد نیز با استفاده از صدا به نمود احساسات پرداخته‌اند.

منابع

بولتون، ر. (۱۳۸۰). مهارت‌های ارتباطی، ترجمه منصور شاه ولی، شیراز: دانشگاه شیراز، چاپ اول. توکلی، علی (۱۳۷۴). نشانه‌شناسی و ارتباط غیرزبانی. دانشگاه فرودسی مشهد. مشهد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

حاجتی جولدندان، سمیه و رضی، احمد (۱۳۸۹). «رمزگشایی از رفتارهای غیرکلامی در داستان روی ماه خداوند را ببوس». نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، دانشگاه بیرجند، ایران.

حاجتی جولدندان، سمیه (۱۳۹۱). ارتباطات غیرکلامی در آثار داستانی مصطفی مستور. دانشگاه گیلان. گیلان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

طباطبایی، م. ح. (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع). وود، ج. (۱۳۷۹). ارتباطات میان‌فردی روان‌شناسی تعامل اجتماعی، ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: مهتاب، چاپ اول.

هوشمند، صمد (۱۳۶۲). گرایشی آموزشی به بررسی مقابله‌ای حرکات غیرزبانی فارسی و انگلیسی. دانشگاه تربیت مدرس. تهران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

Allport, G. (1979). *The Nature of Prejudice*. New York: Perseus Books Publishing.
Arar, M. (2005). Body-language in the Qur'an: An overview with selected examples. *Journal of Qur'anic Studies*. Vol. 10, 168-201.

Calero, H. H. (2005). *The power of Nonverbal Communication: How You Act Is More Important Than What You Say*. Los Angeles, CA: Silver Lake Publishing.

Danesi, Marcel (2004). *Messages, Signs, and Meaning: A Basic Textbook in Semiotics and Communication Theory*. Toronto: Canadian Scholars Press; 3rd edition.

Darwin, C. R. (1872). *The Expression of the Emotions in Man and Animals*. London: John Murray.

- Efron, D. (1968). *Gesture and Environment*. New York: Kings Crown.
- Ekman, P. (2004). *Emotions Revealed: Recognizing Faces and Feelings to Improve Communication and Emotional Life*. New York: Henry Holt.
- Ekman, P. and Friesen, W. (1969). The repertoire of nonverbal behavior: categories, origins, usage, and coding. *Semiotica*, 1, 49-98
- Ekman, P., Friesen, W. V., and Tomkins, S. S. (1971). Facial affect scoring technique: a first validity study. *Semiotica*, 3, 37-58.
- Ford, M. H. (2010). *Body Language: And Behavioral Profiling*. Bloomington, IN: AuthorHouse.
- Izard, C. E. (1991). *The Psychology of Emotions*. Springer, New York.
- Jamil Abdel Ghani Rabaia, O. (2010). *Body Language in the Holy Quran*. An-Najah University, Nablus, MA Dissertation.
- Knapp, M. L. and Hall, J. A. (2010). *Nonverbal Communication in Human Interaction*. Boston, MA: Cengage Learning.
- Macmillan Online Dictionary (2013). www.macmillandictionary.com. Macmillan publishers.
- Noth Winfried (1995). *The Handbook of Semiotics*. Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.
- Pease, A. (1984). *Body Language: How to Read Others' Thoughts by Their Gestures*. London: Sheldon Press.
- Pease, B. and Pease, A. (2004). *The Definitive Book of Body Language*. New York: Bantam Books.
- Sebeok, T. A. (2001). *An Introduction to Semiotics*. Toronto: University of Toronto Press.
- Tomkins, S. S. (1962). *Affect, Imagery, Consciousness, (Vol 1. The Positive Affects)*. New York: Springer.
- Tomkins, S. S. (1963). *Affect, Imagery, Consciousness, (Vol 2. The Negative Affects)*. New York: Springer.
- Tomkins, S. S. and McCarter, R. (1964). What and where are the primary affects? Some evidence for a theory. *Perceptual and Motor Skills*, 18(1), 119-158.

همزه در مرز ترکیب و بحث التقای مصوت‌ها در کلمات فارسی

اصغر شهبازی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، پردیس بحرالعلوم، شهرکرد

چکیده

برخی از زبان‌شناسان همزه را در کلمات اصالتاً فارسی و در مرز ترکیب به این دلیل که یا حذف می‌شود و یا به واج دیگری تبدیل می‌شود، بی‌آنکه تمایز معنایی ایجاد کند، واج نمی‌دانند و از همین روی، بحث ابتدای به مصوت و به تبع آن موضوع التقای مصوت‌ها و میانجی را مطرح می‌کنند. این در حالی است که به نظر برخی دیگر از زبان‌شناسان، همزه در تمام جایگاه‌ها ارزش واجی دارد؛ چون اولاً مطابق با الگوهای هجایی زبان فارسی، هیچ هجایی با مصوت آغاز نمی‌شود؛ ثانیاً همزه در بسیاری از واژه‌های اصالتاً فارسی (آب و تاب / بی‌آب و بی‌تاب) ممیز معناست. با توجه به این اختلاف‌نظرها، در این مقاله پس از تجزیه و تحلیل دیدگاه‌های مختلف، اولاً بیان شده است که طرح موضوع ابتدا به مصوت در زبان فارسی، آن هم صرفاً به خاطر وجود آوای همزه، محملی ندارد و از همین روی، تقریباً بحث التقای مصوت‌ها منتفی است؛ ثانیاً درباره همزه در مرز ترکیب، آنجا که همزه حذف می‌شود (شاداب / پرآب) یا به واج دیگری تبدیل می‌شود (بیندیش) بی‌آنکه تمایز معنایی ایجاد کند، موضوع با واج‌شناسی فرازنجیری و بحث کشش جبرانی یا عدم کشش قابل توجیه است. کلیدواژه‌ها: همزه، التقای مصوت‌ها، حذف، تبدیل.

۱. مقدمه

سال‌هاست که در کتاب‌های آواشناسی، واج‌شناسی و دستور زبان فارسی، الگوهای هجایی زبان فارسی را در به صورت ص/م/(ص)(ص) یا CV(C)(C) خلاصه و تعریف کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که:

^۱ E-mail: asgharshahbazi88@gmail.com

الف) در زبان فارسی هیچ هجایی و در نتیجه هیچ واژه‌ای با مصوت شروع نمی‌شود؛

ب) مصوت همیشه واج دوم هجاست؛

ج) پس از مصوت گاهی هیچ واجی نمی‌آید و گاهی یک یا دو واج پس از آن می‌آید.

گفته‌اند و دانشجویان هم پذیرفته‌اند و تکرار کرده‌اند، اما وقتی به مثال‌هایی از نوع «ب + اندیش / دانا + ان / دانشجو + ای / خانه + ای و ...» رسیده‌اند، گفته‌اند که در مرز ترکیب چون دو مصوت به هم می‌رسند و تضادی با قوانین هجایی به وجود می‌آید، یک واج به عنوان میانجی حایل می‌شود تا قوانین هجایی رعایت شود و شاید هیچگاه نگفته‌اند که در مرز ترکیب، جزء یا تکواژ دوم مطابق با کدام الگوی هجایی، با مصوت شروع می‌شود؟ مگر نه این است که تکواژ یا جزء دوم تمام آن کلمات در حالت غیرترکیبی (اندیش، ای، ان، ای) با صامت همزه آغاز می‌شود و در یک فرایند واجی، همزه به یاء یا گاف تبدیل می‌شود و اصلاً افزایشی (میانجی) در کار نیست. متأسفانه این موضوع با تمام تلاش‌ها و پژوهش‌هایی که درباره آن تا کنون صورت گرفته، همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

اغلب زبان‌شناسان به این دلیل که واج همزه در مرز ترکیب به واج دیگری تبدیل می‌شود (ب + اندیش: بیندیش)، یا حذف می‌شود (شاد + آب: شاداب) بی‌آنکه تمایز معنایی ایجاد کند، برای همزه در این جایگاه، ارزش واجی قائل نشده‌اند و موضوع ابتدا به مصوت و بحث التقای مصوت‌ها و میانجی را در زبان فارسی مطرح کرده‌اند. در مقابل، گروهی با توجه به قواعد هجایی زبان فارسی برای همزه در تمام جایگاه‌ها ارزش واجی قائل شده و کوشیده‌اند برای تبدیل و حذف همزه در مرز ترکیب دلایلی توجیهی ارائه کنند؛ دلایلی که نشان می‌دهد در این باره باید پژوهش‌های بیشتری صورت گیرد. برای روشن‌تر شدن بحث، توصیف همزه و مروری بر آرا و دیدگاه‌های پژوهشگران زبان‌شناسی و دستور زبان فارسی ضروری است.

۲. همزه در آواشناسی و واج‌شناسی

واحد آوایی همزه یکی از گوشه‌های مبهم نظام واجی زبان فارسی است. زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی درباره طبیعت آوایی و پایگاه ساختی همزه اتفاق نظر ندارند. درباره طبیعت آوایی همزه، برخی آن را یک اصطلاح پوششی برای رویدادهای آوایی گوناگون از جمله کشش واکه‌ای، نوعی لرزش در چاکنای و بندش یا انسداد چاکنایی می‌دانند (حق‌شناس، ۱۳۷۰: ۲۵۸).

از نظر واج‌شناسی نیز دربارهٔ همزه، در کلمات اصالتاً غیرعربی (فارسی)، سؤالاتی وجود دارد که پاسخ برخی از آن‌ها، هنوز به‌خوبی داده نشده است که از آن جمله‌اند:

الف) اگر همزه یک واج است چرا در مرز ترکیب گاهی حذف می‌شود (شاداب، هماهنگ) بدون آنکه تمایز معنایی ایجاد کند؟

ب) اگر همزه یک واج است چرا در مرز ترکیب، به واج دیگری تبدیل می‌شود (بیندیش، بداندیش) بدون آنکه تمیز معنایی ایجاد کند؟

در پاسخ به این سؤالات پژوهش‌های ارزنده‌ای صورت گرفته است. حق‌شناس (۱۳۷۰) کوشیده است تا با تکیه بر واج‌شناسی چندنظامی فرث^۱، همزه را در مرز ترکیب در کلمات اصالتاً فارسی نه یک واج، بلکه یک عنصر هموندی معرفی کند؛ یعنی عنصری ساختاری با نقش تباینی نه تقابلی. ایشان در این باره معتقد است که میان واژگان دخیل با واژگان اصیل تفاوت وجود دارد. در واژگان دخیلی که در آن‌ها همزه وجود دارد، پس از سال‌ها استعمال، هنوز ویژگی‌های غیرفارسی حفظ شده و از همین روی همزه در آن کلمات در تمام جایگاه‌ها ارزش واجی دارد؛ اما همزه در واژگان اصیل فارسی در امتداد زنجیرهٔ گفتار، دارای نقش ساختی است و به این اعتبار یک واحد هموندی است. (حق‌شناس، ۱۳۸۲: ۲۷۶؛ همو، ۱۳۷۰: ۲۵۷-۲۸۴). ایشان در نهایت زبان فارسی را دارای دو دستگاه متفاوت هجایی دانسته‌اند:

الف) دستگاه هجایی واژگان دخیل با سه امکان: $CV(C)(C)$

ب) دستگاه هجایی واژگان فارسی با شش امکان: $CV(C)(C)$ و $cV(C)(C)$ ؛ علامت (C) نشانهٔ همزه به عنوان واحد هموندی در مرز ترکیب است.

صادقی نیز در بررسی‌های خود، میانجی را عنصری هموندی یا ساختی به شمار آورده و گفته است که این عنصر فاقد ویژگی تقابل است و وابسته به محور همنشینی است (صادقی، ۱۳۶۵: صفحات مختلف).

نجفی نیز با توجه به تلفظ جبری همزه و حذف آن در مرز ترکیب، برای همزه در این جایگاه، ارزش واجی قائل نیست و آن را یک «مرزما» می‌داند و در نتیجه بحث التقای مصوت‌ها و صامت‌های میانجی را مطرح می‌کند (نجفی، ۱۳۷۳: ۷۰-۷۴ و ۸۰-۸۳).

^۱ Firth

مشکوة‌الدینی نیز می‌نویسد: «در زبان فارسی، در سطح صداها (تلفظ)، در آغاز گفتار (به دنبال مکث) هیچ واژه‌ای با مصوت آغاز نمی‌شود، بلکه در چنین مواردی پیش از مصوت همواره یک صامت انسدادی-چاکنایی (همزه) ظاهر می‌گردد. اما در میان زنجیرهٔ گفتار به هنگام همنشینی واژه‌ها و تکواژها گاهی تکواژی به مصوت پایان می‌یابد و تکواژ بعدی نیز با مصوت آغاز می‌گردد؛ در این گونه موارد، میان دو مصوت، صامت میانجی ظاهر می‌گردد.» (مشکوة‌الدینی، ۱۳۶۲: ۱۱۳). ایشان در جایی دیگر، ظاهر شدن همزه پیش از واکه را تنها نشان‌دهندهٔ عادت و الزام تلفظی می‌داند و برای آن ارزش واجی قائل نیست و در نتیجه، قائل به وجود هجاهایی می‌شود که با واکه آغاز می‌شوند (مشکوة‌الدینی، ۱۳۶۳: ۱۳۲-۱۳۴).

کرد زعفرانلو کامبوزیا نیز از همزه تحت عنوان انسداد چاکنایی نام می‌برد و معتقد است در کلمات موجود در زبان فارسی، دو نوع انسداد چاکنایی دیده می‌شود: یکی انسداد چاکنایی زیرساختی که دارای یک جایگاه زمانمند در لایهٔ مبناست و حذف آن منجر به کشش جبرانی می‌شود، چنانکه در کلمات عرف، ادب، آلو، معروف، تأدیب و هم‌عهد دیده می‌شود؛ و دیگری انسداد چاکنایی حاصل از فرایند درج که فقط در آغاز هجا دیده می‌شود و در پایانه به‌کار نمی‌رود و توزیع ناقص دارد و در صورت حذف، منجر به کشش جبرانی نمی‌شود (اما موجب کاهش وزن هجای اول به لحاظ کمی می‌شود)، چنانکه در کلمات دردانگیز، سودآور، سیراب و سیلاب دیده می‌شود. به عبارت دیگر، ایشان برای همزه در کلماتی مانند عرف، ادب، آب، تأدیب، معروف و پرآب جایگاه مبنایی و زیرساختی قائل شده‌اند و برای همزه در کلماتی مثل سیراب، سودآور و دردانگیز جایگاه مبنایی و زیرساختی قائل نشده‌اند و حتی بیان داشته‌اند که اگر انسداد چاکنایی در کلماتی مثل سیراب و سودآور درج شود، کلمهٔ مرکب تشکیل نمی‌شود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۱: ۲۸۸-۳۰۱). متأسفانه ایشان به کلماتی مثل بی‌آب، نکته‌ای و ... اشاره نکرده‌اند و وضعیت همزه را در این کلمات توضیح نداده‌اند.

ابومحبوب (۱۳۸۳: ۶۳-۶۴) و افراسی (۱۳۸۷: ۵۹-۶۰ و ۷۹-۸۰) و عمرانی (۱۳۷۸: ۱۴-۲۵) نیز بر همین راه رفته‌اند و بیان کرده‌اند که همزه در مرز ترکیب، به ویژه آن جایی که حذف می‌شود یا به واج دیگری تبدیل می‌شود و تمایز معنایی ایجاد نمی‌کند، واج نیست و یک عنصر هموندی است. به عنوان نمونه، عمرانی می‌نویسد: «میانجی یک آوای ساده است که نوعی ضرورت زبانی بر

پایه قانون تسهیل تلفظ، حضور آن را در زنجیره سخن توجیه می‌کند و قاعدتاً به دلایلی از جمله اجباری بودن حضور آن در سخن و حذف آن بدون تمایز معنا، از نوع واج نیست.» (عمرانی، ۱۳۸۷: ۱۴).

سپنتا با رد وجود همزه آغازی در زبان فارسی می‌نویسد: «آنچه دستورنویسان به عنوان همزه ذکر کرده‌اند و ادعا نموده‌اند که در اول کلمات فارسی می‌آید و شواهدی چند از آن ارائه کرده‌اند، در حقیقت همزه نیست، بلکه مصوت‌های آغازی زبان فارسی می‌باشد: ابر: abr / ایرج: iraj / استاد: ostād» (سپنتا، ۱۳۵۲: ۶۱). ایشان معتقدند: «مصوت‌های آغازی زبان فارسی با یک نوع بست چاکنایی شروع می‌شود و از این نظر مشابهتی با مصوت‌های آغازی زبان آلمانی دارد و در حقیقت این بست، جزو خاصیت مصوت‌های آغازی زبان فارسی بوده و به هیچ وجه صامت محسوب نمی‌شود. هر گاه نام همزه را به صامت‌هایی نظیر آخرین صامت کلمه «سوء» اطلاق کنیم، دیگر جایز نیست مصوت‌های آغازی را نیز از همین مقوله تصور کرده و اطلاق کردن نام همزه به آن قبیل مصوت‌ها خطاست. مصوت‌های آغازی زبان فارسی خود یک واج مستقل محسوب می‌شوند.» (همان: ۶۴).

در مقابل، ثمره معتقد است که همزه در آغاز واژه، همچون دیگر واج‌ها، نقش واجی دارد؛ زیرا قابل جانشین شدن با هر واج دیگری است [ابر، صبر / بی‌آب، بی‌خواب / بی‌اصل، بی‌نسل / بی‌عار، بیزار] و حذف آن، واژه را به یک رشته آوایی بدون معنی تبدیل می‌کند و این بدان معنی است که وجود و عدم وجود آن یکسان نیست و در نتیجه نباید آن را نادیده گرفت؛ وانگهی نادیده گرفتن همزه آغازی به عنوان یک واج، نه تنها چیزی از مجموعه واجگان زبان نمی‌کاهد، بلکه تعداد انواع هجاها را به دو برابر افزایش می‌دهد و این نه تنها بر خلاف اصل اقتصاد در زبان است، بلکه مشکلات جدی‌ای نیز در زمینه تعیین مرز هجاها و مآلاً در تحلیل ساختمان هجایی واژه پدید می‌آورد (ثمره، ۱۳۸۵: ۱۰۹-۱۱۰). البته ثمره درباره همزه آغازی در مرز ترکیب سخن نگفته است، اما دین محمدی در نقد مقاله حق شناس و دیدگاه‌های دیگران می‌نویسد: همزه در تمامی جایگاه‌ها ارزش واجی دارد و حتی در مرز ترکیب نیز ممیز معناست: بی‌آب، بی‌خواب / بی‌اصل، بی‌نسل / بی‌عار، بیزار؛ اما اینکه چرا همزه در ترکیباتی مثل «شاداب» و «پرآب» حذف می‌شود و سبب کشش واکه‌ای نمی‌گردد، اتفاقاً این همان چیزی است که ما توقع داریم؛ زیرا همخوان‌های آغازی واقع در آغاز هجا، غیرکششی

هستند و به همین دلیل حذف همزه در این جایگاه باعث گسترش و کشش جبرانی نمی‌شود و این وقتی اتفاق می‌افتد که ماقبل همزه، همخوان باشد (دین‌محمدی، ۱۳۷۵: ۱۲۷-۱۴۰).

مروری بر آرا و دیدگاه‌های زبان‌شناسان برجسته ایرانی نشان می‌دهد که اغلب ایشان برای همزه در واژگان اصالتاً فارسی، در مرز ترکیب، ارزش واجی قائل نیستند و از همین روی بحث التقای مصوت‌ها را مطرح کرده‌اند و این در حالی است که همزه در برخی از ترکیبات ممیز معناست: بی‌آب، بی‌خواب / بی‌اصل، بی‌نسل / بی‌عار، بیزار؛ در مقابل، برخی از زبان‌شناسان برای همزه در همه جایگاه‌ها ارزش واجی قائل‌اند و کوشیده‌اند برای حذف و تبدیل همزه در مرز ترکیب (در کلمات اصالتاً فارسی) دلایلی ارائه کنند.

۳. جمع‌بندی

با توجه به آنچه که گفته شد، نگارنده معتقد است:

- ۱) همزه در تمام جایگاه‌ها ارزش واجی دارد. دلیل آن هم بحث تمایز معنایی است که ایجاد می‌کند: آب و تاب؛ بی‌آب و بی‌تاب؛ پرآب و پرخواب؛ اگرچه در برخی از کلمات، همنشینی واج‌ها سبب حذف همزه می‌شود: دردآور، تیرانداز، سیلاب و ...
- ۲) در پاسخ به این سؤال که چرا همزه در امثال «خانگی، بندگان، گوینده، بیندیش، می‌گویم و ...» به همخوان دیگری تبدیل می‌شود بی‌آنکه تمایز معنایی ایجاد کند، باید گفت که اولاً این تبدیل در همه ترکیبات اتفاق نمی‌افتد؛ برای مثال، در کلمات «رفته‌ام»، «نامه‌ای»؛ ثانیاً این موضوع از نظر واج‌شناسی تقریباً امری فرازنجیری است و موضوع از آنجا ناشی می‌شود که همزه آغازی از کشش برخوردار نیست و به صورت نوعی لرزش در چاکنای رخ می‌دهد و تلفظ می‌شود و از همین روی حذف می‌شود یا تبدیل می‌شود، بی‌آنکه اثری بر جای بگذارد؛ بر خلاف همزه پایانی که دارای کشش است و حذف آن سبب کشش واکه قبل از آن می‌شود: نفع؛ نف؛ سوء؛ سو و ...
- ۳) در پاسخ به این سؤال که چرا همزه در مثال‌های «شاداب و پرآب» حذف می‌شود، بدون آنکه تمایز معنایی ایجاد کند، دلیل همان است که گفته شد؛ یعنی همزه آغازی از کشش برخوردار نیست و به صورت نوعی لرزش در چاکنای رخ می‌دهد و تلفظ می‌شود؛ از همین

روی حذف یا تبدیل می‌شود، بی‌آنکه اثری بر جای بگذارد.

(۴) درباره‌ی قاعده‌ی حذف همزه در مرز ترکیب در کلمات فارسی، باید گفت که اگر پیش از همزه، صامت باشد، همزه حذف می‌شود؛ زیرا صامت پایانی تکواژ اول در محل آغاز تکواژ دوم قرار می‌گیرد و البته ترکیب در چنین کلماتی همیشه موجب کاهش وزن هجای قبلی به لحاظ کمی می‌شود: هماهنگ، همان، همین، شاداب، سیراب، سیلاب، رنج‌آور، دردآور، سودآور، سرآغاز، تیرانداز، دل‌انگیز و ... (به استثنای پرآب)؛ علت عدم تمایز معنایی، در گزینه «ج» در بالا آمد. اما اگر قبل از همزه، مصوت باشد، همزه حذف نمی‌شود: بی‌آب، رفته‌ام، نامه‌ای.

(۵) درباره‌ی قاعده‌ی تبدیل همزه در مرز ترکیب در کلمات فارسی، هم باید گفت که در برخی از موارد، همزه به واج دیگری تبدیل می‌شود: خانگی، بندگان، گوینده، بیندیش؛ اما اینکه چرا این تبدیل سبب تمایز معنایی نمی‌شود، نگارنده معتقد است این موضوع با نظر فرشیدورد قابل توجیه است که معتقد است در کلماتی مثل «دانایی» و «می‌گویم» که ما آن‌ها را در زیر مجموعه‌ی فرایند واجی افزایش قرار داده‌ایم، در واقع افزایشی در کار نیست و فرایند اصلی تبدیل همزه‌ی آغازی به همزه‌ی ملیئه است که در قدیم برای نشان دادن آن، سر‌یاء را بر کرسی «ی» قرار می‌دادند، مانند دانائی، دانشجوئی، می‌جوئیم (فرشیدورد، ۱۳۵۱: ۱۳۶۰-۱۳۶۶). البته چنانکه گفته شد این تبدیل در همه‌ی موارد روی نمی‌دهد، چنانکه در کلمات «رفته‌ام» و «نامه‌ای» دیده می‌شود.

(۶) اینکه اغلب زبان‌شناسان خواسته‌اند متأثر از پیشینیان، بحث همزه‌ی میانی در کلمات فارسی را انکار کنند قابل دفاع نیست؛ چون در برخی از کلمات فارسی‌الاصل نیز، همزه در میان کلمه آمده است: «زائو» و «بائو» (بازو).

منابع

آذرتاش، آذرنوش (۱۳۵۳). «همزه و دشواری‌های نوشتن آن»، مجله‌ی مقالات و بررسی‌ها، شماره‌های ۱۷-۱۸، صص ۱۳۲-۱۴۵.

ابومحبوب، احمد (۱۳۸۳). ساخت زبان فارسی، چاپ سوم، تهران: میترا.

- افراشی، آزیتا (۱۳۸۷). ساخت زبان فارسی، چاپ دوم، تهران: سمت.
- افراشی، آزیتا (۱۳۷۸). «بررسی التقای مصوت‌ها در زبان فارسی؛ تکواژ میانجی یا واج میانجی؟»، مجله متن‌پژوهی ادبی، شماره‌های ۹-۱۳، صص ۱-۱۴.
- ثمره، یدالله (۱۳۸۵). آواشناسی زبان فارسی، چاپ دهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۷۰). «نقش‌های دوگانه همزه»، مندرج در کتاب مقالات ادبی، زبان‌شناختی، تهران: نیلوفر، صص ۲۵۷-۲۸۴.
- حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۸۲). «همزه در زبان و خط فارسی»، مندرج در کتاب زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، تهران: آگه، صص ۲۶۷-۲۸۰.
- دین‌محمدی، غلامرضا (۱۳۷۵). «جایگاه همزه در ساخت آوایی زبان فارسی بر اساس واج‌شناسی فرازنجیری»، مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۳، صص ۱۲۷-۱۴۰.
- سپینتا، ساسان (۱۳۵۲). «همزه در زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره اول، شماره ۹، صص ۵۸-۷۰.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۶۵). «التقای مصوت‌ها و مسأله صامت میانجی»، مجله زبان‌شناسی، سال سوم، شماره ۳/۲، صص ۳-۲۲.
- عمرانی، غلامرضا (۱۳۸۷). «واج میانجی واج است یا تکواژ؟»، آموزش زبان و ادب فارسی، دوره بیست و دوم، شماره ۸۷، صص ۲۱-۴۱.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۱). «بحثی درباره رسم‌الخط فارسی»، مجله وحید، شماره ۱۱۱، صص ۱۳۶۰-۱۳۶۶.
- فقیهی، علی‌اصغر (۱۳۳۲). «چگونگی نوشتن همزه»، ماهنامه آموزش و پرورش، دوره بیست و ششم.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۸۱). «همزه در زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۶۴، صص ۲۸۳-۳۰۲.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۶۲). «ساخت آوایی زبان فارسی (بخش چهارم)»، مجله جستارهای ادبی، شماره ۶۱، صص ۱۰۵-۱۳۴.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۶۳). ساخت آوایی زبان فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

مهیار، عباس (۱۳۶۵). «جای پای همزه در رسم الخط فارسی»، آموزش زبان و ادب فارسی، شماره‌های ۴-۵، صص ۴۹-۵۱.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۳). مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.

واژه‌های فارسی در زبان روسی

بازنویسی: مهدی سجادی^۱

دانش آموخته دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران

در صفحه ۷ روزنامه اطلاعات به تاریخ اول مهرماه ۱۳۵۱ که به «بررسی» اختصاص دارد، مطلبی با عنوان «واژه‌های فارسی در زبان روسی» چاپ شده است. این مطلب، آنگونه که اشاره شده است، برگزیده‌ای از سخنرانی آقای ابوالفضل آزموده، ایران‌شناس و مترجم معروف زبان روسی، در سومین کنگره تحقیقات ایرانی است.

این روزنامه در پی تماس با روزنامه اطلاعات (از طریق پست الکترونیکی) با هدف یافتن مطلب دیگری در قالب سی‌دی در اختیار بنده قرار داده شد، زیرا بر اساس گفته کارمندان این روزنامه نسخه چاپی روزنامه مربوط به آن سال‌ها موجود نیست. در اینجا لازم است مراتب قدردانی و سپاسگزاری خود را به دلیل همکاری در این زمینه بیان کنم. نظر به اینکه طبعاً در این صورت افراد کمی از چاپ چنین مطلبی آگاه هستند، یا حتی ممکن است کسی از وجود آن باخبر نباشد، نگارنده بر آن شد که این مطلب را بازنویسی و چاپ نماید تا در معرض دید خوانندگان علاقه‌مند قرار گیرد و بتواند برای پژوهشگران در این زمینه مفید واقع گردد. آنچه در ادامه می‌آید، عین گزارش یادشده می‌باشد:

«۱۰۷ واژه ایرانی که در زبان روسی وارد شده است»

آقای ابوالفضل آزموده، ایران‌شناس و مترجم معروف زبان روسی، در سومین کنگره تحقیقات ایرانی سخنرانی جامعی درباره «واژه‌های فارسی در زبان روسی» ایراد کرد که برگزیده‌ای از آن را می‌خوانید:

تأثیر زبان و تمدن ایران در جهان

وجود تمدن کهن ایران در جهان از دیرباز مورد توجه دانشمندان و دانش‌پژوهان بوده و از این‌رو در

^۱ E-mail: m.sadjadi58@yahoo.com

اکثر کشورهای جهان و در دانشگاه‌ها و فرهنگستان‌ها و انستیتوهای علمی و تحقیقاتی شعبه‌های ایران‌شناسی دایر و ایران‌شناسان کشورهای مختلف مشغول تحقیق و بررسی و مطالعه فرهنگ و تمدن ایران باستان و معاصر می‌باشند.

به طوری که آقای دبیری نژاد ذکر کرده‌اند: «بسیاری از ایرانیان آزادمنش پس از سال ۶۴۱ میلادی یعنی پس از حمله عرب به این سرزمین، برای حفظ زبان و فرهنگ کشور خود راه کشورهای دیگر را در پیش گرفتند و موجب انتشار و ترویج زبان و فرهنگ آبا و اجدادی خود در آن کشورها گردیدند و روز به روز نفوذ فرهنگ باستانی و زبان ایرانی در فرهنگ آنان افزوده گردید.

در سده هشتم هجری یعنی در همان سال‌هایی که معماران چیره‌دست و ماهر ایرانی در بنای کاخ معروف «الحمرا» در اسپانیا می‌کوشیدند، رامشگران چینی برای ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی، غزل سعدی را می‌خواندند:

تا دل به مه‌رت داده‌ام	در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام	گویی به محراب اندری

در سال‌هایی که کتیبه‌های مزار را در جاوه و سنگاپور به فارسی می‌نوشتند و سنگی به سال ۸۲۳ (تقریباً سی سال پیش) در مالایا کشف گردید که این غزل سعدی به روی آن نوشته شده بود:

بسیار سال‌ها به سر خاک ما رود کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

در کشور شوروی

از جمله کشورهای جهان که زبان و فرهنگ فارسی در آن دارای تأثیر متقابل بوده، کشور روسیه قدیم و اتحاد شوروی جدید می‌باشد که زبان آن زبان روسی است. شکی نیست که مراودات و رفت‌وآمدها و مناسبات تجاری و بازرگانی و فرهنگی بین ایران و روسیه از نظر زبان و نفوذ واژه‌ها تأثیر متقابل داشته و همان طوری که بعضی واژه‌های روسی مانند واژه «سماور» وارد زبان فارسی شده، متقابلاً واژه‌های فارسی مانند «انبار»، «بازار» و «پولاد» نیز وارد زبان روسی شده است.

اینجانب ضمن بررسی و مطالعه در زبان و ادبیات روسی بارها به واژه‌های فارسی برخورد کرده‌ام و تصمیم به گردآوری و ثبت و ضبط آن‌ها گرفته‌ام که برای تعیین حدود تأثیر و نفوذ زبان و فرهنگ و تمدن ایران در جهان خود گامی هرچند کوچک محسوب می‌شود و امیدوارم نتیجه تحقیق و مطالعات

نهایی و کامل خود را با ذکر مثال‌ها و موارد به کار برده شده واژه‌های فارسی در زبان روسی و در نظم و نثر و در فولکلور آن دیار، برای استفاده علاقه‌مندان و دانش‌پژوهان و محققان منتشر سازم.

باید به اطلاع برسانم که این کار به تازگی شروع شده و هنوز در مراحل مقدماتی است که باید با حوصله بیشتر و دقت زیادتر به تحقیق وسیع دست زد و حتی میزان استعمال واژه‌های مزبور را نیز تعیین نمود. آنچه که تا کنون موفق به جمع‌آوری شده‌ام، ۵۵ واژه فارسی و ۵۲ واژه عربی متداول در زبان فارسی است که در زبان روسی به کار رفته و می‌رود و باید گفت بیش از ۸۰ درصد فارسی و یا عربی بودن واژه‌های جمع‌آوری شده از طرف اینجانب، مورد تأیید فرهنگستان علوم اتحاد شوروی است و گواه این امر لغت‌نامه منتشره از طرف این فرهنگستان تحت عنوان «فرهنگ لغات خارجی در زبان روسی» می‌باشد. با لغزش‌های ناچیزی که در این فرهنگ مشاهده می‌شود، اکثر واژه‌های مورد بحث مورد تأیید آنان است.

واژه‌های صادراتی

از جمله واژه‌های فارسی مزبور عبارت است از: انبار، انبه، انجیر، بازار، بخشش، پادشاه، پارچه (به معنی پارچه زربفت ابریشمی)، پری، پولاد، تخت، چادر، چاپخانه، خاکی، خدیو، خرما، دربار، درویش، دیوان، رخ (شطرنج)، زرنا (سرنا)، سختیان (تیماج)، سپاهی، سردار، سرمه، شاه، شطرنج، شغال، شفتالو (نوع خشک‌شده هلو و شفتالو)، قلیان، فرمان، فرزند و فرزانه (وزیر شطرنج)، فیروزه، کاروان، کاروانسرای، کافور، کنجد، لاجورد، مات (شطرنج)، مات (کدر، تار)، متخال، مشک، میرزا، نارگیله (نوعی قلیان)، وزیر، نماز، نشادر، و جز آن.

ضمناً باید به اطلاع برسانم، هستند واژه‌های فارسی‌ای که به زبان روسی رفته و سپس از زبان روسی وارد زبان فارسی شده است که تعدادی از آن‌ها را به غلط روسی می‌دانند در حالی که اصل این واژه‌ها فارسی است مانند «چمدان» که در اصل «جامه‌دان» بوده است.

در اینجا باید اضافه نمایم که اینجانب ضمن بررسی واژه‌های فارسی در زبان روسی و ضمن صحبت‌هایی که با آقای دکتر حکمت، مؤلف کتاب «آموزش و پرورش در ایران باستان»، در این زمینه داشتم، ایشان راهنمایی بسیار ارزنده‌ای به من کردند که بسیار قابل اهمیت بود و آن اینکه: «زبان آریایی ایران باستان را که از هندوستان تا کرانه‌های اقیانوس اطلس گسترده شده باید

در بسیاری از زبان‌های ارزندهٔ امروز جهان جستجو کرد. وجود واژه‌های مشابه و مشترک، نفوذ زبان ایران باستان را در زبان اسلاو و هم‌ریشه بودن آن‌ها را به خوبی آشکار می‌سازد.» برای نمونه تعدادی از واژه‌های زبان ایران باستان موجود در زبان روسی که یکی از مهم‌ترین و علمی‌ترین شاخه‌های زبان اسلاو است، ذکر می‌شود: برف، سگ، گفتن، همه، کنیز، زمین، زمستان، زن (همسر)، زن، دو، چهار، خدا، مغز، ایستادن.

لغات عربی مورد استعمال در زبان فارسی معاصر که در زبان روسی به کار رفته و می‌رود، عبارت است از: الجبر، الكل، امانت، امیر، امیرالبحر، بقالی، حشیش، حنا، خراج، خلافت، خلیفه، سعید، سماق، صاحب، صندوق، عادات، فقیر، فلاحی، قلم (قلم‌نی)، گالیوم (پتاسیم)، کیف (خواب بعد از ناهار)، مئقال (معادل ۴/۶۴ گرم وزن ایرانی)، مجلس، مدرسه، مؤذن، مرید، مسجد، مفتی، مکتب، ملا، مقاره، نائب، وادی، وقف، هجرت، و جز آن.

در اینجا لازم می‌دانم این مطلب را نیز به اطلاع دانشمندان محترم برسانم که اینجانب ضمن صحبت‌های خود با تنی چند از اهالی اوکراین شوروی که زبان آنان از ریشهٔ زبان‌های اسلاو و جدا از زبان روسی است، کلماتی چون «میدان»، «انبار»، «صندوق» در گفته‌های آنان یافته‌ام که البته گردآوری واژه‌های فارسی در زبان اوکراینی خود فرصتی دیگر می‌خواهد ولی باید سرانجام گیرد، نه تنها در اینجا و آنجا بلکه در تمام زبان‌ها باید این کار عملی شود تا بتوانیم میراث فرهنگی و حدود تأثیر و نفوذ زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی را در جهان معلوم و بشناسانیم.

مروری بر نظریه‌های کاربردشناسی^۱

رونالد واردهو^۲ و جنت ام. فولر^۳

برگردان: تریفه عزیزی^۴

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

در این مقاله سه قالب نظری اصلی در کاربردشناسی مطرح خواهد شد: نظریه کنش گفتاری، اصول گرایس و نظریه ادب. این نظریات کمک می‌کنند تا دریابیم زبان چگونه به کار برده شده و چگونه دریافت و درک می‌شود. در زمینه پاره‌گفتارها به بررسی دیدگاه آستین می‌پردازیم. اصول چهارگانه گرایس را خواهیم شناخت و نظر سرل را در خصوص چگونگی درک شنونده از سخن مرور می‌کنیم. خواهیم دید که بیان غیرمستقیم منجر به دریافت معنای تلویحی از سخن می‌شود. سپس مهم‌ترین نظریه ادب که «نظریه ادب براون و لوینسون» نام دارد را معرفی می‌کنیم و مهم‌ترین مفاهیم این نظریه از جمله ادب و وجهه را خواهیم شناخت. معرفی نتایج حاصل از پژوهش‌های گوناگون نشان داده است که ما زبان را با مقاصد مختلف به کار می‌بریم و به دنبال حفظ وجهه خود و دیگری هستیم. سپس به ضمائر و دیگر اصطلاحات خطابی خواهیم پرداخت تا مشخص کنیم چگونه این بخش از زبان برای اینکه گوینده و مخاطب را در رابطه با هم قرار دهد، استفاده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: پاره‌گفتار، کنش گفتاری، اصول گرایس، معنای تلویحی، ادب، وجهه، ضمائر، واژگان خطابی.

^۱ این مقاله ترجمه و تلخیصی است از فصل دهم کتاب درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی (واردهو و فولر، ۲۰۱۵).

برای مشاهده متن اصلی رجوع شود به:

Wardhaugh, R. and Fuller, J. M. (2015). *An Introduction to Sociolinguistics*. (7th ed.). Chichester: Wiley-Blackwell.

^۲ Ronald Wardhaugh

^۳ Janet M. Fuller

^۴ E-mail: trifahazizi@gmail.com

۱. مقدمه

کاربردشناسی به عنوان یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی به بررسی معنی پاره‌گفتارها در درون بافت می‌پردازد. پاره‌گفتارهایی که با ارجاع به ویژگی‌های به‌خصوص بافت، از جمله موقعیت، افراد مشارک در کلام و پیش‌زمینه‌ای که گویندگان نسبت به موضوع و یکدیگر دارند، امکان ایجاد یک معنی به‌خصوص را فراهم می‌کنند. یکی از بخش‌های کاربردشناسی تحلیل مکالمه است. محققان تحلیل مکالمه به مکالمات طبیعی بسیار اهمیت می‌دهند و از نظر آنان اگرچه مکالمات به ظاهر تصادفی هستند اما در واقع از یک انسجام و نظم برخوردارند. به اعتقاد شگل^۱ سخن به عنوان موقعیتی برای بروز خوی اجتماعی فرد عمل می‌کند.

کاربردشناسی متفاوت از زبان‌شناسی اجتماعی قلمداد می‌شود، اگرچه موضوعات مورد بررسی آن‌ها با هم همپوشانی پیدا می‌کند. به صورت خاص می‌توان به این موضوع اشاره کرد که چگونه شخصیت و نوع رابطه افراد حاضر در مکالمه بر روی نوع انتخاب آن‌ها از زبان تأثیرگذار بوده و چگونه این انتخاب‌های زبانی درک و برداشت می‌شوند. این مقاله قصد دارد به بررسی چهار موضوع زیر بپردازد: نظریه کنش گفتاری^۲، معنای تلویحی^۳، نظریه ادب^۴، و ضمائر و اصطلاحات خطایی^۵.

۲. کنش‌های گفتاری

آنچه که بسیاری از پاره‌گفتارها انجام می‌دهند ایجاد یک گزاره^۶ است که بیشتر به شکل خبر یا پرسش است، البته دیگر شکل‌های دستوری هم امکان‌پذیر می‌باشد. گزاره‌ها به سه شکل تصریحی، اخلاقی و تعارفی دیده می‌شوند. پاره‌گفتار زیر را در نظر بگیرید:

• «شامتون حاضره.»

پاره‌گفتارهایی مانند این به نوعی با اتفاقات دنیای خارج در ارتباط هستند به این معنی که تجربه‌پذیر و تصورپذیر هستند؛ به همین ترتیب می‌توان صدق یا کذب آن‌ها را با توجه به دنیای خارج مشخص کرد. چنین پاره‌گفتارهایی تصریحی خوانده می‌شوند.

¹ E. Schegloff

² Speech Act Theory

³ Implicature

⁴ Politeness Theory

⁵ Pronouns and Address Terms

⁶ Proposition

نوع دیگر که گزاره اخلاقی نامیده می‌شود، همانند یک گزاره عادی می‌تواند درست یا غلط باشد، اما نه به همان مفهوم. هدف اصلی یک گزاره اخلاقی وضع درست بودن یا نبودن چیزی نیست، بلکه هدف اصلی آن این است که به عنوان راهنما در یک دنیای خاص برای نحوه رفتار افراد قرار بگیرد. «مرد که گریه نمی‌کنه!» نمونه‌ای از این دست پاره‌گفتارهاست.

نوع سوم شامل پاره‌گفتارهایی می‌شود که بیشتر در بین افراد به منظور ایجاد احساس اتحاد و ارتباط اجتماعی رد و بدل می‌شود. در این نوع پاره‌گفتار، در واقع عمل گفتن بسیار مهم‌تر از محتوای پاره‌گفتار است و به اطلاعات پاره‌گفتار اهمیت به‌خصوص داده نمی‌شود.

پاره‌گفتار کنشی

آستین^۱ (۱۹۷۵) یکی از فلاسفه مکتب آکسفورد نوع دیگری از پاره‌گفتارها را معرفی می‌کند که دارای خاصیت کنشی می‌باشند. این نظریه در حقیقت مخالفتی بود نسبت به سه اصل در معنی‌شناسی که مبنای نگرش فیلسوفانی به نام منطقیون اثبات‌گرا بود که معتقد بودند:

- جملات خبری گونه اصلی جملات زبان هستند.
- کاربرد اصلی زبان کاربرد اطلاعی است.
- صدق یا کذب معنی پاره‌گفتارها را می‌توان تعیین کرد.

فرض کنید که گفته شود: «من شما را به پنج سال زندان محکوم می‌کنم». هنگام بیان این پاره‌گفتار علاوه بر اینکه این جمله بر زبان گوینده جاری می‌شود، در دنیای خارج هم نوعی تغییر ایجاد می‌شود و آن این است که یک فرد تا قبل از بیان این پاره‌گفتار می‌توانست آزادانه زندگی کند اما اکنون محکوم به زندگی با قید و شرط در زندان است. بنابراین، در دنیای مورد نظر ما تغییر ایجاد شده است.

آستین همچنین بیان می‌کند که این پاره‌گفتارها باید در شرایط خاصی بیان شوند، زیرا همان‌گونه که معنی یک واژه در موقعیت‌های مختلف متفاوت خواهد بود، بیان چنین پاره‌گفتارهایی نیز در موقعیت‌هایی غیر از موقعیت مورد نیاز، تأثیری به عنوان کنش گفتاری نخواهد داشت. او این شرایط ویژه را شروط کارایی^۲ این پاره‌گفتارها می‌داند، یعنی شرایطی که باید به صورت کامل برای تحقق آن پاره‌گفتار و به کنش رسیدن آن، رعایت شود. اول باید برنامه‌ای تدوین شود تا آنچه که باید گفته شود،

¹ J. L. Austin

² Felicity conditions

اینکه چه کسی بگوید، چه چیزی بگوید و در چه شرایطی بگوید، را مشخص کند. دوم باید تمام اعضا از این برنامه مطلع باشند و آن را به سوی تکامل سوق دهند. و در نهایت باید در تمام اعضا احساس و فکر لازم برای نهایی شدن برنامه وجود داشته باشد.

به طور کلی، قسمت گفتاری عمل باید به صورت اول شخص مفرد و با فعل زمان حال باشد. درجه کنشی بودن پاره‌گفتارها با هم متفاوت است. پاره‌گفتاری مانند «من شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم» اگر بر اساس شرایط اقتضای مناسب بیان شود (کسی که این پاره‌گفتار را تولید می‌کند، کسانی که این پاره‌گفتار به آن‌ها خطاب می‌شود، و موقعیت و مکانی که این پاره‌گفتار تولید می‌شود)، از درجه کنشی بسیار بالایی برخوردار است؛ اما پاره‌گفتاری تصریحی مانند «قول می‌دهم»، «عذر می‌خواهم» و «به شما هشدار می‌دهم» با وجود اینکه بسیاری از ویژگی‌های پاره‌گفتار قبلی را دارا هستند اما فاقد یک برنامه مدون هستند، به این معنی که هر کسی می‌تواند قول بدهد یا عذرخواهی کند و یا هشدار بدهد؛ و نمی‌توان شرایط اقتضای آن را به طور دقیق مشخص کرد. در بعضی مواقع ساخت‌های دستوری دیگری علاوه بر اول شخص مفرد و زمان حال نقش کنشی می‌گیرند. «یخ نازک است»، «سگ هار است» و «جاده لغزنده می‌شود» نمونه‌هایی هستند که عموماً از جنس هشدار می‌باشند و به همین نسبت کنشی محسوب می‌شوند، زیرا خواننده یا شنونده با دیدن یا شنیدن آن‌ها در موقعیت کنونی‌اش تغییر ایجاد خواهد کرد. البته باز هم لازم به ذکر است که تنها در شرایط مناسب می‌توان از این پاره‌گفتارها معنای مورد نظر ما را برداشت کرد، در غیر این صورت می‌بایست از قوه تخیل برای این کار استفاده کرد تا درک آن ممکن شود. به طور کلی در مقایسه با پاره‌گفتارهای تصریحی که به اعتقاد فلاسفه هدف آن‌ها تنها بیان و تصریح حقیقت موجود در جهان خارج است، پاره‌گفتارهای کنشی، اگر به صورت مناسب استفاده شوند، تمام یا قسمتی از یک عمل را انجام خواهند داد.

سرل^۱ (۱۹۶۹)، فیلسوف متأخر در فلسفه زبان، پنج شرط را برای اینکه بتوان یک پاره‌گفتار را کنشی نامید، بیان می‌کند. به طور خاص، چه چیزی باعث می‌شود یک قول را کنش قول دادن تلقی کنیم؟

شرط اول شرط محتوای گزاره‌ای^۲ است که بیان می‌کند باید کلمات تداعی‌کننده عملی باشند

¹ John Searle

² Propositional content rule

که در آینده توسط گوینده اتفاق می افتد. شروط دوم و سوم شروط مقدماتی^۱ هستند که مستلزم این است که هم گوینده و هم کسی که عمل قول دادن به او انجام می شود خواهان انجام عمل باشند و در غیر این صورت عمل انجام نمی شود. علاوه بر این، کسی که قول می دهد باید باور داشته باشد که می تواند آنچه را که در قالب قول دادن بیان می کند، انجام دهد. شرط چهارم شرط صداقت^۲ می باشد که به منظور اینکه پاره گفتار بیانی ما از صداقت برخوردار باشد باید رعایت شود، اما نبود آن مانع از به وقوع پیوستن عمل نمی شود. این شرط، قول دهنده را ملزم می کند که در اجرای آن شرکت داشته باشد. شرط پنجم که شرط ضروری^۳ خوانده می شود به این صورت است: بر زبان آوردن کلمات پاره گفتار به منزله قبول این واقعیت است که عمل بیان شده به وقوع پیوندد.

بر همین اساس، به عقیده سرل هیچ یک از نمونه های زیر کنش «قول دادن» محسوب نمی شوند:

- معلمی به دانش آموز تبلش می گوید: «اگر برگه ات را سر موقع تحویل ندی، قول می دم که تو این درس بندازمت.»
- فردی که متهم به دزدی شده است می گوید: «نه من این کار رو نکردم، بهتون قول می دم که من نبودم.»

مورد اول یک تهدید است و مورد دوم یک تصریح. بنابراین وجود لفظ قول دادن برای این که یک گفتار یک عمل قول دادن محسوب شود، نه ضروری و نه کافی است.

اگر این نظر را درست بپنداریم، بایستی شرایط کافی و ضروری که برای هر کنش بیانی مورد نیاز است را برشماریم. در مورد بسیاری از آن ها لازم است طرفین صحبت قراردادهای اجتماعی ای که در روابط خاص وجود دارند را بشناسند. به عنوان مثال، یک امر مانند «پا شو!» از طرف A به B تنها زمانی کارآمد خواهد بود که B ایستاده نباشد، بتواند بایستد، و یا مجبور باشد که اگر A درخواست کند، بایستد. هر دوی آن ها باید اعتبار تمام این شرایط را تشخیص دهند اگر بخواهند که «پا شو!» به عنوان یک امر مناسب تلقی شود؛ نقض هر یک از این شرایط لفظ «پا شو!» را ناکارآمد خواهد کرد. شرایط لازم برای کنش های بیانی به قواعد تنظیمی^۴ شبیه است (راولز،^۵ ۱۹۵۵) که شامل اصول

¹ Preparatory rules

² Sincerity rule

³ Essential rule

⁴ Regulative rules

⁵ Rawls

و دستوراتی می‌شود که از طریق دولت و یا اشخاص قانون‌گذار وضع می‌شود. این قوانین درست و غلط را مشخص می‌کنند و گاهی شرایطی را که باعث نقض این قوانین می‌شود را هم بیان می‌کنند. از سوی دیگر، قواعد سازنده^۱ قوانینی شبیه قوانین بسکتبال، فوتبال و یا شطرنج هستند که هر فعالیتی را در قالب فرایند «X باعث Y می‌شود» توصیف می‌کنند. بنابراین، در شرایطی مشخص شما به توپ در مسیر خاصی ضربه می‌زنید و یا موفق به هدایت آن به مکان خاصی می‌شوید و این به منزله «گل» یا «امتیاز» خواهد بود. این قواعد، بازی را توصیف می‌کنند و بدون آن‌ها بازی وجود ندارد. به سخن دیگر، کنش‌گفت‌ها در واقع خودشان هستند به این دلیل که گفتن چیزی در شرایطی خاص یک کنش گفتاری خواهد بود. شیفرن^۲ در کتاب رویکردهای گفتمان^۳ (۱۹۹۴) می‌گوید: «زبان می‌تواند عمل کند، زیرا افراد قواعد سازنده‌ای را با هم شریک می‌شوند که باعث ایجاد کنش‌ها می‌شود و این امکان را می‌دهد که پاره‌گفتارها را به انواع مختلف تقسیم‌بندی کنیم».

کنش بیانی، کنش غیربیانی، کنش پس‌بیانی

زمانی که بر اساس عملی که پاره‌گفتارها انجام می‌دهند آن‌ها را تقسیم‌بندی می‌کنیم می‌توان به این نتیجه رسید که هر کدام از پاره‌گفتارها به نوعی یک کنش گفتاری است و این ارزش عملکردی مستقل از ساختار دستوری و کلماتی است که در آن به کار رفته است. بنابراین می‌توان پاره‌گفتارها را بر اساس نقش آن‌ها، و نه صورتشان، تقسیم‌بندی کرد. برای مثال، اگرچه دو پاره‌گفتار «پنجره را ببند» و «اینجا هوا سرده» به گونه‌ای متفاوت درخواست را بیان می‌کنند، اما هر دو درخواست هستند. این پاره‌گفتارها، کنش‌های بیانی^۴ خوانده می‌شوند. نیت یک کنش بیانی کنش غیربیانی^۵ نامیده می‌شود و هدف آن را نیروی غیربیانی^۶ می‌خوانیم. یک گوینده می‌تواند از کنش‌های بیانی متفاوت برای رسیدن به یک هدف غیربیانی واحد استفاده کند، همانند مثالی که در بالا گفته شد. و یا برعکس، یک گوینده می‌تواند از یک کنش بیانی برای مقاصد متفاوتی استفاده کند.

کنش‌های غیربیانی می‌توانند باعث شوند که شنونده عملی را انجام دهد. این‌ها کنش‌های

¹ Constitutive rules

² Deborah Schiffrin

³ Approaches to Discourse

⁴ Locutions

⁵ Illocutionary act

⁶ Illocutionary force

پس بیانی^۱ هستند. اگر بگویید: «سر به دلار باهات شرط می بندم که برنده می شه» و مخاطب شما بگوید «قبوله» کنش غیربیانی شما به کنش پس بیانی قبول از طرف مخاطبتان منجر شده است. نیروی پس بیانی^۲ کلمات شما این است که مخاطبتان را به شرط گذاری سوق دهد، و شما موفق شدید. در تضاد با آستین که توجه اش را روی درک گوینده از نیت سخنش معطوف می کند، سرل بر این قضیه تأکید می کند که چگونه شنونده ها به پاره گفتارها عکس العمل نشان می دهند. آیا آن چیزی که شنیده می شود یک قول، هشدار، تصریح، درخواست و یا چیز دیگری است؟ نیروی غیربیانی آن پاره گفتار به خصوص چیست؟

طبق عقیده سرل (۱۹۷۵)، اگر دقتمان را معطوف به این کنیم که چگونه کنش های مختلف را انجام می دهیم، و به این موضوع که انواع متفاوت پاره گفتار چگونه منجر به کنش می شوند توجهی نداشته باشیم، می توان به شش روش برای بیان درخواست یا امر کردن حتی به صورت غیرمستقیم قائل شد:

- ۱) پاره گفتارهایی که به توانایی شنونده برای انجام کاری توجه می کنند.
 - ۲) پاره گفتارهایی که توجهشان بر خواسته گوینده از شنونده برای انجام کاری است.
 - ۳) پاره گفتارهایی که بر انجام کاری از طرف شنونده تأکید می کنند.
 - ۴) آنهایی که میل و خواسته شنونده را برای انجام کاری مورد توجه قرار می دهند.
 - ۵) پاره گفتارهایی که دلایل انجام کاری را مورد توجه قرار می دهند.
 - ۶) و نهایتاً آنهایی که یکی از انواع بالا را در دیگری ادغام می کنند.
- همان طور که سرل اذعان می کند (۱۹۹۹)، گوینده می تواند با به کار بردن غیرمستقیم یک کنش گفتاری، انجام کنش گفتاری دیگری را اراده کند.

آنچه که از مباحث آستین و سرل نمایان می شود این است که افراد با اهداف متفاوتی زبان را مورد استفاده قرار می دهند. اگر بخواهیم درک بهتری از مقاصد افراد داشته باشیم بایستی عواملی را که فرای شکل زبانی پاره گفتارهاست، در نظر بگیریم. نیت گوینده از عواملی است که باید مد نظر قرار داد. همچنان که شرایط اجتماعی ای که پاره گفتار در آن به وقوع پیوسته است را نیز باید به شمار آورد.

¹ Perlocutions

² Perlocutionary force

صرف نظر از زبانی که به آن صحبت می‌کنیم، اولین چیزی که با شنیدن یک جمله به ذهنمان می‌رسد، بررسی منطقی بودن آن است. برای درک مقصود گوینده و میزان منطقی بودن آن، عوامل زیادی وجود دارد.

۳. معنای تلویحی

گرایس (۱۹۷۵) مدعی می‌شود که اصل حاکم در مکالمات افراد اصل همبستگی^۱ است. بر اساس این اصل باید چیزهایی گفته شود که مناسب مکالمه‌ای است که در آن شرکت کرده‌ایم:

در نوبت مکالمه خود آنچه را که لازم است بیان کنید به گونه‌ای که در سطحی که مورد نیاز است باشد، با هدف پذیرفته‌شده همخوانی داشته باشد و در جهت تبادل بحثی باشد که در آن شرکت کرده‌اید.

باید در مکالمه بر اساس این اصل کلی عمل کنید که شما و شنونده (گان)تان به صورت مشترک در فعالیتی مشارکت دارید که به هر دو طرف به نسبت مساوی بهره می‌رساند.

اصل همبستگی گرایس را به چهار شرط مکالمه‌ای^۲ تقسیم می‌کنند: اصل کیفیت^۳، اصل شیوه بیان^۴، اصل ارتباط^۵ و اصل کمیت^۶.

اصل کیفیت می‌گوید که آنچه که دارای صدق منطقی است را بگویید و برای آن دلیل و شواهد کافی داشته باشید. به عنوان کسی که در عمل سخن گفتن شریک می‌شوید لازم است که مطمئن باشید طرف مقابل شما به شما حقیقت را می‌گوید. شما نمی‌توانید با کسی که دروغ می‌گوید و یا به اندازه کافی اطلاعات ندارد هم‌کلام شوید.

اصل روش بیان می‌گوید آنچه که بیان می‌کنید باید برای شخصی که با او صحبت می‌کنید مناسب باشد. کلمه مناسب در اینجا به چهار موضوع مرتبط می‌شود:

- از کلماتی استفاده کنید که برای طرف مقابلتان قابل فهم باشد و او به راحتی بتواند آن‌ها را درک کند. کلمات یکسان می‌توانند در ارتباط با افراد مختلف استفاده‌های متفاوت داشته

¹ Cooperative Principle

² Conversational maxim

³ Quality

⁴ Manner

⁵ Relevance

⁶ Quantity

باشند، بنابراین در سخن گفتن با یک کودک پیش دبستانی یا یک دانش آموز دبیرستانی باید تفاوت قائل باشیم.

- اگر می‌خواهید منظورتان را سریع‌تر برسانید نباید روی یک موضوع بسیار رژه بروید. لزومی ندارد پنج دقیقه فقط راجع به شکل و شمایل مرغ شکم‌پرتان صحبت کنید، اگر می‌خواهید بگویید که بسیار خوشمزه بوده است! با این کار فقط وقتشان را تلف می‌کنید.
- لطفاً از ابهام پرهیزید. اگر می‌توانید که منظورتان را شفاف بیان کنید پس همین کار را انجام دهید.

- در بیان مطالبتان به ترتیب عمل کنید. اگر در دستور غذایی مرحله‌بندی را رعایت نکنید به جای نوش جان کردن یک غذای خوشمزه مجبور می‌شوید با شکم خالی بخوابید.

اصل ارتباط به ما می‌گوید که آنچه می‌گویید باید مرتبط باشد. این اصل بسیار روشن می‌نماید اما گاهی چیزهایی می‌گوییم که به نظر می‌رسد هیچ ارتباطی به هم ندارند. این اصل مشخص می‌کند که دو چیز اگرچه در ظاهر نامرتب می‌نمایند اما مرتبط‌اند. اینجا جایی است که رفتار ما مستقیماً از درک منطقی ما ناشی می‌شود. من می‌گویم: «بنزین تموم شده» و دوستم جواب می‌دهد: «یه گاراژ همین اطرافه». به عقیده‌ی گرایس هدف چنین نمونه‌هایی درک لغوی کلمات تشکیل‌دهنده نیست بلکه شنونده بر اساس ارتباطی که با بافت موقعیت برقرار می‌کند، پاسخ می‌دهد.

اصل کمیت از ما می‌خواهد که تا جایی که ممکن است در مکالمه اطلاعات رد و بدل کنیم اما این مقدار نباید بیش از حد بشود. به سخن دیگر، باید آن مقدار اطلاعات را که فکر می‌کنید مناسب است بیان کنید.

اطلاعات اضافه‌ای که آنچه ما از افراد و مکالمه‌ها می‌دانیم را شامل می‌شوند، معنای تلویحی نامیده می‌شود. وقتی می‌خواهیم به معنای یک پاره‌گفتار پی ببریم مدام از خود می‌پرسیم بر اساس اصول چهارگانه در این شرایط به خصوص چه چیزی مناسب است. بافت لغوی را برآورد می‌کنیم و سعی می‌کنیم تا نوعی ارتباط مناسب میان اصول و بافت برقرار کنیم.

نظریه‌ی معنای تلویحی با این فرض به بررسی چگونگی درک شنونده از گوینده می‌پردازد که گوینده سهواً از یکی از اصول تخطی کرده است. در فرایند رد و بدل کردن توالی‌ها، شنونده آنچه که گوینده می‌گوید را یک عمل همبستگی تلقی می‌کند، اما این عمل ممکن است به صورت غیرمستقیم

باشد. شنونده باید تشخیص بدهد پاره‌گفتار گوینده چگونه به مکالمه آن‌ها مربوط می‌شود و این کار را بر اساس فرض زیر انجام بدهد: اینکه پاره‌گفتار گوینده از انسجام برخوردار است، می‌توان از آن معنی دریافت کرد و اصول لازم برای این هدف در دسترس می‌باشد.

لویسنون تصریح می‌کند که حتی اگر این اصول مورد تخطی قرار بگیرند هم کارآمد می‌باشند. بنابراین چنین کاری هرگز بی‌اصول انجام نخواهد گرفت: اصول گرایس چارچوب ضروری‌ای را فراهم می‌کند که بر اساس آن می‌توان میزان ارتباط آن‌ها با یکدیگر را تعیین کرد.

زمانی که می‌خواهیم اصولی را برای توصیف چگونگی عملکرد پاره‌گفتارها در روند مکالمه به کار ببریم، بدون توجه به اینکه از چه نوع هستند، با مشکلات مختلفی روبه‌رو می‌شویم. مکالمه‌های عادی و روزمره بدون شک رایج‌ترین شکل فعالیت‌های زبانی هستند. ما با یکدیگر از هر دری سخن می‌گوییم. بعضی اوقات فرد مورد خطاب ما یک دوست نزدیک است، گاهی یک آشنا، و در موارد دیگر یک فرد غریبه خواهد بود، اما ما به هر حال به گفت‌وگو ادامه می‌دهیم. بدیهی بودن این فعالیت مانع از آن می‌شود که در مورد ساختار آن فکر کنیم؛ به این معنی که این واقعیت در قعر خودآگاه بیشتر گویندگان نهفته است.

متخصصان کاربردشناسی و تحلیل گفتمان تلاش می‌کنند به روش‌هایی دست پیدا کنند که نحوه درک ما از ساختار مکالمه و دانش روزمره‌ای که ما را در این راه کمک می‌کند، توصیف کنند. در چارچوب گرایس، تمامی مکالمه‌ها بر اصل همبستگی بنا می‌شوند، به این معنی که گویندگان و شنوندگان فرضیاتی را در مورد آنچه که اتفاق می‌افتد با هم شریک می‌شوند.

مکالمه از اصل همبستگی بهره می‌برد. گویندگان و شنوندگان بر اساس اصول چهارگانه هدایت می‌شوند و فرایند معنای تلویحی ارتباط میان آنچه گفته شده و آنچه نگفته شده را روشن می‌سازد. اصول گرایس برای درک هر نوع مکالمه‌ای، که یک فعالیت همبستگی است، بخش پایه محسوب می‌شود. اصول چهارگانه در تمامی رفتارهای همبستگی عقلانی دخیل هستند. ما جهان را مجموعه‌ای از اصول و قوانین در نظر می‌گیریم که در ما نهادینه شده و همگی ما نهایت تلاش خود را در جهت تحقق آن به کار می‌گیریم.

البته باید متذکر شد که اصل همبستگی گرایس، وجود ناسازگاری را انکار نمی‌کند. حتی بعضی از مثال‌های گرایس هم این نکته را تأیید می‌کنند که نباید این فرض کلی را همه‌گیر کنیم که افراد

مشارک همیشه به دنبال یک مکالمه گرم و تأثیرگذار و پرشور هستند، کما آنکه مخالف آن هم دیده شده است.

۴. نظریه ادب

تحقیقات مرتبط با حوزه ادب در مکالمه با نظریه ادب براون^۱ و لوینسون^۲ (۱۹۸۷) شروع می‌شود. در این بخش به بیان اصلی‌ترین مفاهیم این نظریه می‌پردازیم.

وجهه

مفهوم ادب در زبان‌شناسی اجتماعی تا حد بسیار زیادی مدیون کار گافمن^۳ (۱۹۵۵، ۱۹۶۷) بر روی وجهه است. ما، در تعاملات اجتماعی با افراد مختلف، وجهه‌ای از خود را به دیگران نشان می‌دهیم و ملزم هستیم که از وجهه خود و دیگران محافظت کنیم تا حدی که با هر بار ارتباط با دیگران گویی درام بازی می‌کنیم، یک نوع مراسم که در آن هر دو طرف باید تصویری را که طرف مقابل به نمایش می‌گذارد به خوبی تشخیص دهد. نتیجه این می‌شود که به قول اسکالن^۴ و اسکالن (۲۰۰۱: ۴۴، ۴۸) «قائل شدن به فرضیاتی در مورد افرادی که با آن‌ها صحبت می‌کنیم، یکی از مهم‌ترین راه‌هایی است که می‌توان با انجام آن از ابهام مکالمه کاست. هر مکالمه‌ای تهدیدی علیه وجهه محسوب می‌شود، تهدیدی علیه وجهه خود شخص و همچنین علیه وجهه دیگر افراد».

براون و لوینسون وجهه را این‌گونه تعریف می‌کنند: «یک تصویر عمومی از خود که هر شخصی می‌خواهد برای خود داشته باشد». آن‌ها همچنین بین وجهه ایجابی^۵ و وجهه سلبی^۶ تمایز می‌گذارند. وجهه ایجابی خواهان کسب تأیید دیگران است؛ تصویر ایجابی باثباتی که از خود داریم و یا همان شخصیت^۷ که از طریق برهم‌کنش‌ها تثبیت می‌شود. تمایل بر این است که شخصیتی که از خود وجود دارد در موقعیت مشخص به اثبات برسد و بروز کند. وجهه سلبی نمی‌خواهد با

1 Brown

2 Levinson

3 Goffman

4 Scollon

5 Positive face

6 Negative face

7 Personality

کنش‌های دیگران بازداشته شود، می‌خواهد آزادی عمل داشته باشد و حقوق فردی رعایت شود. وجههٔ ایجابی به دنبال یکی شدن و با جمع بودن است اما به موقعیت فرد هم اهمیت می‌دهد. وجههٔ سلبی نیز موقعیت فردی را متوجه می‌شود و همزمان با آن به دیگران نیز برای انتخاب‌هایشان اختیار می‌دهد. درخواست‌ها حامل هر دو نوع وجهه هستند. در هر نوع رویارویی اجتماعی بایستی موضوع وجهه به‌کار برده شود. اگرچه فرض بر این است که وجههٔ دو طرف تا جایی که ممکن است حفظ شود اما گاهی گویندگان اعمال تهدید وجهه نیز انجام می‌دهند. منظور از این مطلب کنش‌گفت‌هایی است که هر دو نوع وجههٔ ایجابی و سلبی را تهدید می‌کنند. درخواست‌ها ذاتاً تهدیدکنندهٔ وجههٔ سلبی فرد مورد درخواست هستند، همان‌طور که توهین تهدیدکنندهٔ وجههٔ ایجابی محسوب می‌شود. در زمان تعامل بایستی از هر دو نوع وجهه باخبر باشیم و بر اساس آن راهبرد ادب مناسب را به‌کار بگیریم. براون و لوینسون شیوه‌های متفاوت راهبردهای ادب را ادب ایجابی و ادب سلبی می‌نامند. ادب ایجابی که در صدد حفظ و به‌کارگیری وجههٔ ایجابی مخاطب است بیشتر از طریق تعارفات که نشان‌دهندهٔ ارج و قدردانی است، اعمال می‌شود. ادب سلبی که می‌خواهد وجههٔ سلبی مخاطب را حفظ کند با عذرخواهی کردن در مورد هر درخواستی نشان داده می‌شود. این تقسیم‌بندی ساده‌ترین نوع ارتباط میان کنش‌گفت‌ها و انواع مختلف ادب است درحالی‌که ادب ایجابی و سلبی هر دو می‌توانند از طریق ساخت‌های زبانی متفاوتی نشان داده شوند.

کاهش تهدید علیه وجهه، مسئله‌ای است که بر ساخت زبانی ما تأثیر می‌گذارد. مثلاً وقتی که می‌گوییم: «فکر می‌کنی بشه یه خرده پنجره رو ببندی؟» کمتر از جملهٔ زیر تهدید علیه وجههٔ طرف مقابل محسوب می‌شود: «پنجره رو ببند!». به همین خاطر است که بسیاری مواقع برای عمل دعوت کردن با مشکل مواجه می‌شویم زیرا باید حفظ وجههٔ دعوت‌کننده و دعوت‌شونده را در نظر داشته باشیم. در بعضی فرهنگ‌ها رد درخواست غیرقابل قبول است و اصلاً ترجیح داده نمی‌شود. در یک مطالعه توسط فلیکس براسدفر^۱ (۲۰۰۶) بر روی گویشوران انگلیسی‌زبان شمال آمریکا و گویشوران اسپانیایی‌زبان آمریکای لاتین، مشخص شد که انگلیسی‌زبانان بسیار بیشتر از رد درخواست‌های مستقیم استفاده می‌کنند. البته برای تمام گویشوران درجهٔ مستقیم بودن بر معیار قرابت اجتماعی سنجیده می‌شود، به این معنی که به افرادی که به ما نزدیک‌تر هستند راحت‌تر می‌توانیم جواب رد

¹ Felix-Brasdefer

لازم به ذکر است که علاوه بر استفاده از راهبردهایی که تهدید علیه وجهه را کاهش می دهند، همچنین می توانیم از سنجش های زبانی برای حفظ وجهه سلبی و ایجایی خودمان استفاده کنیم. پینکر^۱ (۲۰۰۷: ۳۹۲) می گوید:

نظریه ادب برای شروع بسیار مناسب است اما کافی نیست. زیرا فرض بر این است که گوینده و شنونده در هماهنگی کامل با هم هستند و وجهه یکدیگر را حفظ می کنند. باید متوجه این واقعیت باشیم که زمانی که خواسته های گوینده و شنونده با هم سازگاری ندارند چه اتفاقی می افتد، زیرا در زندگی واقعی بیشتر مواقع چنین است. باید بتوانیم انواع روابط میان افراد را تشخیص دهیم و بدانیم هر کدام چگونه حفظ و یا نادیده گرفته می شوند، نه اینکه تمام آن ها را به یک نوع واحد تقلیل داده و با همه انواع آن ها یک جور برخورد کنیم. این کار پینکر و کارهای بعدی که با همکارانش (پینکر و همکاران، ۲۰۰۸؛ لی^۲ و پینکر، ۲۰۱۰) انجام داد مباحث ادب و وجهه را به اصل همبستگی مرتبط می کند. در بررسی بحث ادب باید به یاد داشته باشیم که اصول بر اساس هنجار هستند تا یک قاعده حتمی خاص. بخشی از درک مکالمه ای ما حتی زمانی که بر اساس اصل اجتماعی مشخصی نیز نباشد می تواند معنی را دریافت کند. با بررسی هایی که بر روی بسیاری از جوامع غربی بر اساس نظریه ادب براون و لوینسون انجام گرفته، کارایی این نظریه سنجیده شده است. با این حال، میلز^۳ (۲۰۰۳) دلیل می آورد که این نظریه محدود به رفتار زبانی کلیشه ای افراد سفیدپوست و طبقه متوسط و مخصوصاً زنان شده است، و احتمالاً در زبان و فرهنگ های دیگر به درستی کار نکند.

کارهای بسیار زیادی در زمینه ادب در زبان ژاپنی، که آن ها را مردمی بسیار با ادب می شناسیم، توسط غربی ها انجام شده است. مارتین^۴ (۱۹۶۴) بر اساس مطالعه ای که انجام داد روش هایی را که ژاپنی ها با به کارگیری زبان ادب را نشان می دهند طبقه بندی کرد. بر همان اصل، چهار عامل را در این کار دخیل می داند: ژاپنی ها برای رعایت ادب در انتخاب اصطلاح خطابی ای که برای دیگری به کار

¹ Pinker

² Lee

³ Mills

⁴ Martin

می‌برند، به ترتیب، هویت شخص در اجتماع، جایگاه اجتماعی، تفاوت سنی و تفاوت جنسیتی، را در نظر می‌گیرند. کسی که از بیرون به رفتار ژاپنی‌ها نگاه می‌کند ممکن است «دچار این احساس شود که مکالمات ژاپنی‌زبان‌ها سراسر فرمول است بدون هیچ محتوایی».

تحقیقاتی که اخیراً صورت گرفته است به طور مشخص تر توضیح می‌دهند که چگونه ابزارهای زبانی‌ای که برای رمزگذاری ادب استفاده می‌شوند، به نظریهٔ ادب مرتبط خواهند بود. ماتسوموتو^۱ (۱۹۸۹) و اید^۲ (۱۹۸۹) هر دو اظهار می‌دارند که باید توجه بیشتری معطوف به تشخیص^۳ شود، که به معنی انطباق‌گوینده به هنجارهای اجتماعی است و اینکه چه درجه‌ای از ارزش را برای آن‌ها قائل می‌شوند. ژاپنی‌زبان‌ها تمام مدت نسبت به بافت اجتماعی هر کدام از پاره‌گفتارهایی که تولید می‌کنند بسیار آگاه هستند. آن‌ها با مفهوم «تشخیص» بزرگ شده‌اند و مدام در پی این هستند که کاری با بهترین شیوهٔ اجتماعی ممکن انجام دهند، بنابراین اهمیت وجههٔ خود شخص به حاشیه رانده می‌شود. تحقیق دان^۴ (۲۰۱۱) که در ژاپن بر روی سمینارهای آموزشی روش‌های تجارت انجام گرفت، نتایج بسیار متفاوتی را مشخص کرد که تنها به کارگیری یک اصطلاح یا یک فعل رسمی کافی نیست بلکه زبان بدن^۵ مناسب، لحن صدا^۶ و زیروبمی صدا^۷ نیز بسیار تأثیرگذار هستند. این آموزش‌ها به راهبردهای ادب به عنوان «اعمالی نهادینه شده برای هماهنگی با قواعد اجتماعی» تأکید می‌کنند (دان، ۲۰۱۱: ۳۶۵۱) و آن‌ها را انتخاب‌های گوینده نمی‌دانند.

اما فوکادا^۸ و آساتو^۹ (۲۰۰۴) با این موضوع که راهبردهای ادب نهادینه باشند موافق نیستند و می‌گویند که تمایل به حفظ وجههٔ خود و دیگری تأثیر بسیار زیادی بر استفادهٔ ژاپنی‌ها از کلمات احترام‌آمیز^{۱۰} دارد. به این معنی که آن‌ها در وهلهٔ اول به نقش گوینده و خواسته‌های او اهمیت می‌دهند و کمتر برای ادب به منزلهٔ بخشی از یک تعامل بر اساس قواعد اهمیت قائل می‌شوند. آن‌ها می‌گویند:

¹ Matsumoto

² Ide

³ Discernment

⁴ Dunn

⁵ Body language

⁶ Tone

⁷ Pitch

⁸ Fukada

⁹ Asato

¹⁰ Honorifics

... اگر افراد زمانی که باید از کلمات محترمانه استفاده نکنند، شاید گستاخ به نظر برسند، و در عمل تهدیدی برای وجهه محسوب بشوند، که البته نتیجه آن از دست رفتن وجهه خودشان است. مانند زمانی که مقابل یک جمعیت کلمات احترام‌آمیز را اشتباه به کار ببرند. برخلاف نگرش اید و ماتسوموتو، به نظر می‌رسد که استفاده از کلمات احترام‌آمیز بیشتر برای حفظ وجهه است. (فوداکا و آساتو، ۲۰۰۴: ۱۹۹۷)

اگرچه این شک همچنان پابرجا می‌باشد که آیا تمایل به حفظ وجهه تأثیری بر استفاده از راهبردهای ادب دارد یا نه، این موضوع به ما یادآوری می‌کند که با وجود اینکه افراد باید همه جا مؤدب باشند اما لزومی ندارد همیشه به یک شکل و یا به دلایل مشابه مؤدب بمانند.

تحقیق دیگری از دان (۲۰۰۵) که بر روی هجده خطابه در مراسم‌های ازدواج در توکیو انجام شد، نشان می‌دهد که گویندگان علاوه بر استفاده از اشکال بی‌ارزش برای این شرایط از اشکالی نیز استفاده کردند که در آن‌ها در راستای سخنانی که لازمه این مراسم بود برای عروس و داماد احترام نیز قائل بود. در آخر، دان اشاره می‌کند که برای رسیدن به یک توصیف کلی از جامعه ژاپنی در استفاده از اعمال احترام‌آمیز، باید به مباحث کاربردی بسیاری پرداخت؛ در واقع بایستی خود را محدود به شرایط به‌خصوصی کنیم که در آن، زبان برای انجام اعمال معنی‌دار اجتماعی استفاده می‌شود.

تحقیقاتی در آفریقا نیز نتایج متفاوتی را نشان می‌دهد. دی‌کات^۱ (۱۹۹۸) با در نظر گرفتن راهبردهای احترام از صورت عمومی^۲ و وجهه در تعاملات زولو^۳ صحبت می‌کند. وی این جامعه را بیشتر جمع‌گرا^۴ می‌داند تا فردگرا^۵، و مفهوم وجهه را که در تعاملات اجتماعی معنی پیدا می‌کند، وجهه مشترک^۶ می‌داند. این مطلب در کار گرنگر^۷ و همکاران (۲۰۱۰) و کاسانگا^۸ و لوانگالوما^۹ (۲۰۰۷) که در آفریقای جنوبی به موضوع وجهه می‌پردازند، نیز نمایان است. گرنگر و همکاران می‌گویند که راهبردهای احترام تعاملی در قرابت‌های گروهی نمایان می‌شود و بدین ترتیب بایستی

¹ De Kadt

² Public

³ Zulu

⁴ Collectivist

⁵ Individualist

⁶ Mutual face

⁷ Grainger

⁸ Kasanga

⁹ Lwanga-Luma

و وجهه را در یک چارچوب جمع‌گرا بررسی کرد. کاسانگا و لوانگالوما روی عذرخواهی‌ها، که وجهه جمع‌گرا را حفظ نمی‌کنند، تحقیق کرده‌اند. آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که علاوه بر پاره‌گفتارها، زبان بدن نیز بخشی از تعامل احترام‌مند و مؤدبانه می‌باشد.

در بعضی موارد، خصوصاً کنش‌گفت‌هایی همچون درخواست، سخن غیر مستقیم مؤدبانه‌تر به نظر می‌رسد. اگرچه می‌توان گفت که بیان غیر مستقیم^۱ (مثلاً گفتن «سردرد خیلی بدی دارم» به منظور درخواست آسپیرین) مؤدبانه‌تر است، زیرا این امکان را برای شنونده فراهم می‌کند که گفته‌شده را بسنجد و آن را درخواستی برای کسب اطلاعات تلقی کند تا درخواستی برای انجام یک عمل، اما این دیدگاه لزوماً دیدگاه گویندگان نیست. بلوم کولکا^۲ (۱۹۸۷) یک تحقیق تجربی انجام داد و در آن از افراد شرکت‌کننده خواست تا ادب را در درخواست‌ها درجه‌بندی کنند. بر همین اساس، وی به این نتیجه می‌رسد که بیان مستقیم^۳ درخواست‌های غیر مستقیم مرسوم (مثلاً اشکال زبانی ای که با فعل «خواستن» می‌آیند)، مؤدبانه‌تر هستند. وی می‌گوید درخواست‌های غیر مستقیم مرسوم مؤدبانه‌تر به نظر می‌رسند به این دلیل که تقلیل یافته‌اند؛ همچنین به این دلیل که مانند درخواست‌های غیر مستقیم که شنونده بایستی آن‌ها را تفسیر کند، نیستند.

فلیکس براسدفر (۲۰۰۵) این دیدگاه را با تحقیقی که بر دانشجویان دانشگاهی در مکزیک انجام می‌دهد، تأیید می‌کند. تحقیق او که بر اساس نوبت‌گیری‌ها در درخواست‌ها است، نشان می‌دهد که دانشجویان زمانی که با استادشان صحبت می‌کنند تمایل بیشتری به استفاده از درخواست‌های غیر مستقیم دارند؛ این موقعیتی است که تفاوت قدرت و رابطه اجتماعی میان طرفین وجود دارد. اما در موقعیت‌هایی که دو طرف رابطه دانشجوی هستند، از درخواست‌های مستقیم بیشتر استفاده شده است و درخواست‌های غیر مستقیم مرسوم نیز دیده می‌شود. فلیکس براسدفر در پایان به این نتیجه می‌رسد که بیان مستقیم یا درخواست مستقیم به موقعیت وابسته است و در بافت مکزیک که دارای سیستم ادب اتحادگراست، رفتاری است که همگان انتظار آن را دارند.

برای بررسی جنبه‌های بینفرهنگی استفاده از بیان غیر مستقیم، بایستی علاوه بر در نظر گرفتن اینکه چه ساخت‌های زبانی‌ای مؤدبانه‌تر هستند، همچنین به این موضوع دقت کنیم که چه بافت‌هایی

¹ Off-record

² Blum-Kulka

³ On-record

مستلزم ادب بیشتری هستند. زیرا فرهنگ‌های مختلف هنجارهای متفاوتی دارند. اوگیرمن^۱ (۲۰۰۹) با استفاده از یک گفتمان تکمیلی به بررسی شکل درخواست‌ها در انگلستان، آلمان، هلند و روسیه می‌پردازد؛ و در آخر، با وجود اینکه یک روند نزولی به نسبت مستقیم بودن درخواست‌ها از انگلستان به آلمان، به هلند و سپس به روسیه دیده می‌شود، بیان می‌کند که دلیل تفاوت آن‌ها در نحوه درک یک درخواست به عنوان یک تهدیدکننده وجه، نهفته است. به این معنی که، فرهنگ‌های مختلف درک متفاوتی از کنش تهدیدکننده وجه دارند و میزان تلقی آن‌ها از تهدیدکننده بودن یا نبودن با هم متفاوت است.

تمام زبان‌ها از ابزارهایی برای کاهش تأثیر تهدید یک پاره‌گفتار استفاده می‌کنند، اما این ابزارها یکی نیستند: زبان انگلیسی از ابزار مشورتی^۲ استفاده می‌کند اما آلمانی، لهستانی و روسی از ابزار نحوی، همچون زمان دستوری و منفی‌سازی، برای این هدف استفاده می‌کنند. بر اساس یک پژوهش که روی درخواست‌ها در زبان‌های انگلیسی، عبری و کره‌ای توسط یو^۳ (۲۰۰۲) انجام گرفته است، تفاوت‌های به دست آمده بسیار فاحش‌تر است. در انگلیسی و عبری درخواست‌های غیرمستقیم و غیرمرسوم، مؤدبانه تلقی می‌شوند، اما این در مورد کره‌ای صدق نمی‌کند. همان‌گونه که بلوم‌کولکا گفته بود، در بعضی موارد غیرمستقیم بودن به دلیل اینکه وظیفه تفسیر معنی را بر دوش مخاطب قرار می‌دهد، پس درجه ادب آن پایین‌تر برداشت می‌شود. پژوهش باین^۴ (۲۰۰۶) نیز در زبان کره‌ای به این نتیجه می‌رسد که بسامد استفاده از درخواست‌های مستقیم بسیار بالاست و برای اینکه این پاره‌گفتارها مؤدبانه تلقی شوند لازم است همراه آن‌ها کلمات احترام‌آمیز استفاده شود. در تحلیل مفهوم ادب، علاوه بر مستقیم بودن بایستی محدوده گسترده‌ای از راهبردهای زبانی را در روابط مکالمه‌ای در نظر گرفت.

۵. ضماین

در زمان سخن گفتن با استفاده از انتخاب‌هایمان مشخص می‌کنیم که در آن رابطه چه جایگاهی داریم. یکی از راه‌هایی که این امکان را فراهم می‌آورد، نحوه خطاب قرار دادن دیگران است.

¹ Ogiermann

² Consultative

³ Yu

⁴ Byon

انتخاب‌های زبانی‌ای که گوینده انجام می‌دهد نمایانگر رابطه‌ای است که او تصور می‌کند با شنونده یا شنوندگان دارد.

بسیاری از زبان‌ها همچون زبان فرانسه به تمایز میان *tu-vous* قائل می‌شوند که «تو»ی مفرد را با *tu* (T) و «تو»ی رسمی را با *vous* (V) نشان می‌دهند. شکل T را شکل دوستانه و شکل V را شکل مؤدبانه می‌نامند، اگرچه معانی اجتماعی آن‌ها بسیار پیچیده‌تر است. طبق گفته براون^۱ و گیلمن^۲ (۱۹۶۰) تفاوت میان T و V با تفاوت میان مفرد و جمع آغاز شد و سپس پیچیده‌تر شد:

در لاتین عهد عتیق *tu* تنها در شکل مفرد وجود داشت. شکل جمع *vos* اولین بار به عنوان کلمه‌ای برای خطاب به یک نفر، در مورد امپراتور به کار رفت. در مورد اینکه چطور این اتفاق افتاده است نظرات مختلفی وجود دارد. استفاده از کلمات جمع برای خطاب امپراتور از قرن چهارم شروع شد. آن زمان در حقیقت دو امپراتور وجود داشت. حاکم امپراطوری شرقی که تخت سلطنتش در قسطنطنیه بود و حاکم غرب که در رم حکومت می‌کرد. کلماتی که در مورد یک نفر به کار می‌رفت در واقع خطاب به دو نفر بود. انتخاب *vos* به عنوان شکلی از خطاب احتمالاً در پاسخ به این ویژگی امپراتور بوده است. حاکم از یک نظر دیگر هم جمع محسوب می‌شود زیرا در مقام مجموع مردمانش است و می‌تواند به جای آن‌ها سخن بگوید. برخلاف یک فرد عادی، افراد سلطنتی اغلب به جای به کار بردن لفظ *I* از *we* استفاده می‌کنند. امپراتور روم بعضی اوقات خود را *nos* خطاب می‌کرد، و لفظ محترمانه *vos* معکوس همین است.

نتیجه این کاربردها آن شد که در قرون وسطی افراد طبقه بالا برای خطاب همدیگر از *vos* استفاده کردند تا احترام و ادب دوطرفه را به هم نشان دهند. طبقه پایین نسبت به هم لفظ *tu* را به کار بردند و طبقه بالا نیز آنان را با شکل T خطاب قرار دادند اما در پاسخ V دریافت می‌کردند. این تضاد دوسویه رابطه‌ای را نشان می‌داد که بر اساس قدرت برقرار شده بود و به موقعیت‌ها و رابطه‌های دیگر نیز تعمیم داده شد؛ همانند رابطه انسان با حیوان، آقا/خانم با خدمتکار، والدین با فرزندان، کشیش با توبه‌کار، افسر با سرباز، و حتی خدا با فرشتگان؛ در هر مورد، اولی دومی را با T خطاب می‌کرد اما با V خطاب می‌شد.

¹ Brown

² Gilman

به‌مرور، استفاده متقارن و دوسویه از شکل V مؤدبانه شمرده شد. این استفاده مؤدبانه در جامعه اشاعه یافت، اما نه به شکل کامل، به گونه‌ای که در بعضی طبقات جامعه، زن و شوهرها، والدین و فرزندان، و عشاق نیز نسبت به هم این انتظار را پیدا کردند. استفاده متقارن و دوسویه از شکل T همیشه نشان‌دهنده صمیمیت بوده است، و این استفاده به رابطه‌هایی نیز که دو طرف با یکدیگر وحدت نظر داشته‌اند، گسترش یافت. از آنجایی که احساس اتحاد مهم‌تر از ادب می‌باشد کم‌کم استفاده دوطرفه از شکل T جای V را گرفت. علاوه بر آن، استفاده از تضاد دوسویه T/V که رابطه‌ای بر اساس قدرت بود، کاهش یافت و اغلب استفاده دوطرفه از V جای آن را پر کرد، همچون رابطه میان افسر و سرباز. امروزه نیز شاهد استفاده از شکل نامتقارن T/V هستیم اما اتحاد جای قدرت را گرفته است. به همین دلیل شاهد استفاده از شکل دوطرفه T در رابطه‌هایی هستیم که پیش‌تر شکل نامتقارن در آن کاربرد داشت، همچون رابطه پدر و پسر، و کارفرما و مستخدم.

استفاده از چنین چارچوبی بر مبنای قدرت و اتحاد برای بررسی ضمائر را می‌توان در زبان‌های دوره کنونی نیز اعمال کرد. ایگر^۱ (۱۹۹۰) اشاره می‌کند که در یک آژانس تبلیغاتی در پاریس همه افراد تنها نسبت به صاحب آژانس و مستخدم خانم از M استفاده نمی‌کنند. او اضافه می‌کند که در کل M برای آشنایان نزدیک و افرادی که با آن‌ها صمیمی هستند، به‌کار می‌رود، و اشاره می‌کند که: «هیچ نشانه‌ای از صمیمیت در استفاده از M توسط افسر پلیسی که مدارک فرد جوانی را چک می‌کند، و یا در خطاب به یک کارگر مهاجر، وجود ندارد».

پژوهش دیگری که در کار اوسترمن^۲ (۲۰۰۳) دیده می‌شود توجه به این مسئله است که ضمائر چگونه برای اعمال قدرت یا اتحاد مورد استفاده قرار می‌گیرند. یک مطالعه بر روی استفاده از ضمائر در تعاملات دو مؤسسه در برزیل انجام گرفت؛ یک ایستگاه پلیس که تمامی کارکنان آن زن بودند و یک مرکز مداخله بحران فمینیستی. در این اماکن مدام نوسانات بین انتخاب‌های رسمی و غیررسمی ضمائر در تعاملات دیده می‌شود. داده‌ها نشان می‌دهد که افسران پلیس برای اعمال قدرت سازمان نیز از ضمائر استفاده می‌کنند که معمولاً نشان‌دهنده فقدان تحمل آن‌ها نسبت به اعمال مجرمان است. کارکنان مرکز فمینیستی، به‌عکس، اغلب از ضمائری استفاده می‌کردند تا خود را با مجرم مؤنث هم‌تراز کنند بدون اینکه در مورد رفتارشان قضاوت کنند.

^۱ Ager

^۲ Ostermann

ضمایر و موقعیت

نوربی^۱ و وارن^۲ (۲۰۱۲) پیشینه‌ای از پژوهش‌های مربوط به ضمایر فردی در اروپا از دهه ۱۹۶۰ ارائه می‌کنند که بر زبان‌های فرانسه، آلمانی و سوئدی متمرکز است. آن‌ها می‌گویند که مفاهیم اصل مشترک^۳ و فاصله اجتماعی^۴ اساس بررسی ضمایر را تشکیل می‌دهند. اصل مشترک بر شباهت تأکید می‌کند و فاصله اجتماعی امکان در نظر گرفتن تفاوت‌ها را نیز به ما می‌دهد. فاصله اجتماعی یک مفهوم چندشاخه است که به تأثیر^۵ (چه اندازه یک فرد را دوست داشته باشید)، اتحاد^۶ (چه اندازه با آن فرد اشتراکات دارید) و آشنایی^۷ (چقدر آن شخص را می‌شناسید)، وابسته است. اصل مشترک و فاصله اجتماعی هر دو در تعاملات گنجانده می‌شوند. انتخاب T یا V در تعاملات بر اساس فرمول به افراد دیکته نمی‌شود بلکه سخنوران از ضمایر استفاده می‌کنند تا هویت و رابطه‌شان با طرف مقابل را بسازند.

مقاله‌ای از کیوالیک^۸ (۱۹۹۹) نشان می‌دهد چگونه دانش‌آموزان دبستانی در استونی استفاده از شکل‌های T/V آن زبان را یاد می‌گیرند. تفاوت‌های اساسی بر اساس سن، شهری یا حومه شهری بودن، رسمیت و روابط قدرت، ایجاد می‌شود. نتیجه این شده است که: «شکل‌های خطاب مفرد و جمع در زبان استونیایی به طور فعال و زایا برای برقراری و تثبیت کاراکتر روابط اجتماعی و همچنین تقلیل دادن، محکوم کردن یا عیب‌جویی کردن، استفاده می‌شود».

نظام ضمایر در زبان محاوره‌ای اندونزیایی شامل دو ضمیر است که هر دو می‌توانند فاصله و نزدیکی را نشان دهند، *el* و *kamo*. هر دوی این ضمایر برای خطاب نزدیکان و افراد جوان مناسب هستند اما *kamo* از زبان استاندارد اندونزیایی است، و *lu* و شکل‌های متفاوت آن، حاصل زبان محاوره هستند. نتیجه یک تحقیق که تجزیه و تحلیل داستان‌های روایی معاصر بوده است نشان می‌دهد: «هیچ یک از ضمایر به صورت ذاتی فاصله اجتماعی بیشتری را نسبت به دیگری رمزگذاری

¹ Norrby

² Warrn

³ Common ground

⁴ Social distance

⁵ Affect

⁶ Solidarity

⁷ Familiarity

⁸ Keevallik

نمی‌کند. بنابراین در هر نوع رابطه‌ای مسائلی مربوط به سبک شخصی، و گرایش به سمت سبک ادبی باید لحاظ شود. سخنوران به منظور کاهش فاصله اجتماعی به سبک‌های دیگر نزدیک می‌شوند و خود را با آن تطبیق می‌دهند.» (دینار^۱، ۲۰۰۶).

۶. نام‌گذاری و عناوین

برای بررسی مسائلی که در نام‌گذاری و عناوین دخیل هستند بایستی ابتدا کمی از زبان انگلیسی فاصله بگیریم و به ساختار زبان‌های دیگر بپردازیم و در نظام آن زبان‌ها دنبال پاسخ به سؤالاتی نظیر این باشیم که چگونه می‌شود دیگری را خطاب کرد؟ با اسم یا یک عنوان؟ چه فاکتورهایی انتخاب ما را تأیید می‌کند؟ آیا این روند دوطرفه است یا نامتقارن؟ در انگلیسی تمامی گزینه‌ها امکان‌پذیر است. بررسی ساخت زبان‌های دیگر به ما کمک می‌کند تا با دیدی بهتر به زبان و فرهنگ خود نگاه کنیم. یک تحقیق دیرین در مورد نوئر^۲، یک زبان مردم سودان، که حدود نود سال پیش انجام شده است نتایج بسیار متفاوتی را با آنچه تا کنون با آن آشنا بوده‌ایم نشان می‌دهد (اوانز پریچارد^۳، ۱۹۴۸). هر کدام از افراد این زبان دارای یک اسم شخصی یا اسم تولد بوده که بلافاصله بعد تولد والدین روی کودک می‌گذاشتند؛ و یک اسم فردی هم خصوصاً به پسران داده می‌شد تا مثلاً آن‌ها را (پسر) اسم فردی] صدا کنند. مثلاً پسر باران، یا پسر زمین و پسر برنج. گاهی پدر بزرگ مادری یک اسم دیگر هم روی کودک می‌گذاشت. بنابراین نتیجه این می‌شد که طایفه پدری کودک را با یک اسم و طایفه مادری کودک را با اسم دیگری خطاب می‌کردند. برای دوقلوها و کودکانی که بعد از دوقلوها به دنیا می‌آمدند هم اسم‌های دیگری وجود داشت. پسرها در کودکی در دهکده پدری با اسم‌های فردیشان صدا زده می‌شدند؛ بزرگ‌تر که می‌شدند کوچک‌ترها با لفظ *Gwa* که به معنی پدر است آن‌ها را صدا می‌زدند و خودشان نیز بزرگ‌ترهایشان را پدر صدا می‌کردند. به طور کلی، بچه‌ها همه را با اسم‌های فردیشان صدا می‌زدند. علاوه بر اسم‌های فردی، اسم‌های قبیله‌ای^۴ نیز وجود دارد که به ارث می‌رسد. همچنین اسم‌های دیگری که از گاوهای مورد علاقه‌شان به آن‌ها می‌رسد^۵. یک مرد می‌توانست اسم

¹ Djenar

² Nuer

³ Evans-Pritchard

⁴ Clan name

⁵ Ox name

گاو نر مورد علاقه‌اش را برای خودش انتخاب کند؛ به این معنی که اگر اسم گاو نر مورد علاقه آن مرد X است اسم خود آن مرد هم X است، که در مسابقات و شکار و جنگ استفاده می‌شد. در مورد زنان، این اسم، اسم گاو نری است که از گاو ماده‌ای که آن‌ها دوشیده‌اند زاییده شده باشد؛ که بیشتر در بین زنان استفاده می‌شده است. مردان جوان گاهی دختران جوان را با این اسم‌ها صدا می‌زدند. زنان متأهل این اسم‌ها را با اسم گاوهای ماده‌ای که از گله خانوادگی‌شان گرفته بودند عوض می‌کردند، و مردان هرگز این اسم‌ها را به کار نمی‌بردند.

اوانز پریچارد حتی به پیچیدگی‌های بیشتری در مورد نام‌گذاری اشاره می‌کند. اسم فرد با توجه به موقعیت تغییر می‌کند، بدین ترتیب هر فرد اسم‌های بسیار متنوعی داشت که می‌توانست بسته به موقعیت از آن استفاده کند. برای خطاب دیگری انتخاب شما بسته به دو عامل شناخت شما از طرف مقابل (دقیقاً او چه کسی است) و موقعیت گفتگو، متفاوت خواهد بود. طبق پژوهشی که بر روی روش‌های نام‌گذاری زبان انگلیسی در نمایشنامه‌های مدرن توسط براون^۱ و فورد^۲ (۱۹۶۱) انجام شد نتایج زیر به دست آمد: استفاده نامتقارن از عنوان همراه با اسم فامیل و اسم کوچک (TLN/FN) نشان‌دهنده قدرت نابرابر دو طرف است. استفاده دوطرفه از عنوان همراه با اسم فامیل نشان‌دهنده نابرابری و ناآشنایی طرفین است. استفاده دوطرفه از اسم کوچک نشان‌دهنده برابری و آشنایی طرفین است. تغییر از TLN دوطرفه به FN معمولاً از سمت عضو قدرتمندتر اتفاق می‌افتد. همچنین گزینه‌های دیگری نیز در نام‌گذاری انگلیسی دیده شده است؛ از جمله، عنوان تنها، و اسم فامیل تنها. استفاده از عنوان به تنهایی کمترین درجه از نزدیکی را دارد زیرا عناوین معمولاً نشان‌دهنده درجه و حرفه طرف مقابل‌اند. استفاده از اسم طرف مقابل در خطاب او بدون شک نشانه‌ای از آشنایی است و یا حداقل می‌شود گفت که تمایل به آن زیاد است. استفاده از اسم مستعار یا اسم خودمانی حتی بیش از اسم کوچک صمیمیت و آشنایی دو طرف را نشان می‌دهد.

سلاست و تغییر در اصطلاحات خطابی

کیلاس^۳ و همکاران (۲۰۰۸) پژوهشی در رابطه با اصطلاحات خطابی و ارجاعی برای افراد خانواده

¹ Brown

² Ford

³ Kellas

در زبان انگلیسی انجام داده‌اند. تمرکز آن‌ها روی خانواده ناتی^۱ بوده است. در این کار، چهار خوشه پاسخی متفاوت را برای اصطلاحات به کاررفته، و چگونگی کاربرد آن‌ها در ساختار خانوادگی، به دست آوردند. آن‌ها این گروه‌ها را چنین نام‌گذاری می‌کنند: جداکننده‌ها^۲، نگهبان‌ها^۳، تأییدکننده‌ها^۴ و تردست‌ها^۵. جداکننده‌ها از اصطلاحات رسمی‌ای همچون «ناپدری» هم برای ارجاع و هم خطاب والدین ناتنی و فرزندان‌شان استفاده می‌کنند و هدفشان تأیید فاصله است. نگهبان‌ها با اصطلاحات صمیمانه‌تری خانواده ناتنی‌شان را خطاب می‌کنند. آن‌ها کلمه *step* را حذف می‌کنند اما از معادل‌های دیگری که نشان‌دهنده فاصله اجتماعی است استفاده می‌کنند. مثلاً پدر یا مادر ناتنی را به جای استفاده از اصطلاحاتی که خویشاوندی را نشان بدهد، با اسم کوچکشان صدا می‌زنند. اگرچه تأییدکننده‌ها در مصاحبه‌هایشان اعتراف کردند که نزدیک شدن در خانواده‌های ترکیب شده (خانواده ناتنی و خود) سخت است، آن‌ها از اصطلاحات صمیمی و خانوادگی با هدف ایجاد روابط نزدیک‌تر استفاده می‌کنند. تردست‌ها همان اصطلاحات تأییدکننده‌ها را به کار بردند، اما با این کار بیشتر احساس گناه و سردرگمی می‌کردند زیرا می‌خواستند بین خانواده خود و خانواده ناتنی تعادل ایجاد کنند و در عین حال از والدین واقعی خود دور نشوند.

رفیقان چینی

تغییرات اجتماعی سبب تغییر در نظام ارجاعی و خطابی در جامعه‌ای که دارای نظام پیچیده‌ای از آن است، خواهد شد. جامعه چین مدرن از این نوع است. یک نمونه از این تغییرات را در استفاده از واژه *tongzhi* (رفیق) می‌بینیم. در ابتدا حزب کمونیست استفاده از این واژه را جایگزین عناوین صاحبان و کارفرماها کرد. اگرچه عناوین به طور کامل از بین نرفتند و عناوین تخصصی‌ای همچون معلم، دکتر و آقا بر جای ماند. *tongzhi* بیشتر در موقعیت‌هایی که خنثی است و تأکیدی بر قدرت یا اتحاد نمی‌شود و آشنایی میان طرفین وجود ندارد به کار می‌رود؛ مثلاً برای خطاب یک غریبه یا کسی که حرفه‌اش عنوان مشخصی ندارد. این استفاده می‌تواند از طرف بالا به پایین یا برعکس باشد.

¹ Stepfamilies

² Isolators

³ Gatekeepers

⁴ Validators

⁵ Jugglers

بسیاری از چینی‌ها هنوز هم استفاده از عنوان را به جای *tongzhi* ترجیح می‌دهند. همچنین استفاده وسیعی از *lao* (پیر) و *xiao* (جوان) همراه با اسم فامیل دیده می‌شود، هم بین آن‌هایی که به هم نزدیک‌اند و هم بین کسانی که می‌خواهند فاصله را نشان دهند. فنگ^۱ و هنگ^۲ (۱۹۸۳: ۵۰۶) نتیجه می‌گیرند: «عادت‌های خطابی در چین بسیار پیچیده‌اند، آنچه که به بحث کردیم بعضی از تغییراتی بود که با انقلاب ایجاد شد. تغییرات اصطلاحات خطابی در چین امروز بسیار خاص و شدید است. به نظر ما، کشورهای کمی در دنیا دچار چنین تغییرات شدیدی در این زمینه شده‌اند.»

تحقیقات جدیدتر نشان می‌دهد که به دلیل نبود سازگاری بین ایدئولوژی انقلابی و نظام صنعتی حاکم بر چین که بر بازار آزاد تأکید می‌کند، موارد استفاده از *tongzhi* به سرعت کاهش یافته است. سرگذشت *tongzhi* این حقیقت را نشان می‌دهد که یک اصطلاح واحد می‌تواند به طرق متعدد و در بافت‌های متفاوت استفاده شود تا روابط مختلفی را میان سخنوران ایجاد کند.

۷. نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار مد نظر نویسنده بود بررسی نظریه‌ها و مفاهیم اصلی در حوزه کاربردشناسی بود. برای این هدف نظریات اساسی کاربردشناسی مطرح شد. جان آستین کاربردشناسی را برای بررسی کنش‌های گفتاری به کار برد. با بررسی نظر آستین مشخص می‌شود که پاره‌گفتارهای کنشی با ویژگی‌های خاص و در شرایط خاص همزمان با عمل تصریح باعث ایجاد تغییر در دنیای خارج می‌شوند؛ در واقع، این یعنی باعث ایجاد یک کنش در دنیای خارج می‌شوند. در ادامه، گرایس چهار اصل را تحت عنوان اصل همبستگی مطرح می‌کند، و مشخص شد که مکالمات روزمره ما بر اساس این چهار اصل صورت می‌گیرد اما در خودآگاه ما قرار ندارند و ما به صورت ناخودآگاه آن‌ها را اعمال می‌کنیم. قطع مکالمه بر اثر نقض این اصول و کژفهمی‌هایی که ایجاد می‌شود شاهدهی بر این ادعا می‌باشد. جان سرل برخلاف آستین که به چگونگی تولید معنا توسط گوینده توجه دارد، به چگونگی دریافت معنا توسط شنونده می‌پردازد و اینکه او چگونه می‌فهمد که مخاطب چرا این حرف را زد. دریافتیم که بیان غیرمستقیم سبب ایجاد معنای تلویحی می‌شود. نظریه ادب براون و لوینسون مهم‌ترین نظریه ادب است که بر اساس اصول گرایس مطرح شده است. مشخص شد که هدف از

¹ Fang

² Heng

رعایت ادب بیش از اینکه رعایت یک قانون عرفی یا اجتماعی باشد به منظور حفظ وجهه خود و دیگری در تعاملات اجتماعی است؛ چرا که هر فردی خواستار این است که در اجتماع به رسمیت شناخته شود، و در عین حال که مورد تأیید قرار می‌گیرد آزادی عمل نیز داشته باشد.

نتیجاً بررسی‌های گوناگون نشان داد که تعریف مؤدب بودن در جوامع مختلف متفاوت است و نمی‌توان یک قاعده کلی برای باادب بودن، و یا شکل زبانی‌ای که باادب بودن را القا کند، ارائه داد. همچنین با بررسی‌های مختلف دریافتیم که افراد با استفاده از زبان مقاصد گوناگونی را دنبال می‌کنند. در چارچوب ادب به بررسی ضمائر و اصطلاحات خطابی و مسئله نام‌گذاری در زبان‌های مختلف پرداختیم و مشخص شد که ابزارهای زبانی جوامع و فرهنگ‌های مختلف بسیار متفاوت از یکدیگر عمل می‌کنند. در واقع، عامل فرهنگ تأثیر بسیار زیادی بر چگونگی درک طرفین مکالمه از مؤدب بودن و یا نبودن، دارد. همچنین مشخص شد که امکان دارد دامنه کاربردی یک واژه واحد برای خطاب در طول زمان بر اثر تغییرات اجتماعی متفاوت دچار نوسان و دگرگونی شود، چنان‌که در مورد واژه رفیق در زبان چینی مشاهده شد. بنابراین، به طور کلی می‌توان گفت که کاربردهای زبانی جوامع و فرهنگ‌های مختلف اگرچه ممکن است شباهت و همپوشی داشته باشد، اما مهم‌ترین نکته در درک کاربردهای زبان موقعیت به‌خصوص و نحوه رابطه طرفین مکالمه با هم می‌باشد.

منابع

- Ager, D. E. (1990). *Sociolinguistics and Contemporary French*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Austin, J. L. (1975). *How to Do Things with Words*. 2nd edn. Oxford: Clarendon Press.
- Blum-Kulka, S. (1987). Indirectness and Politeness in Requests: Same or Different? *Journal of Pragmatics* 11(2): 131–46.
- Brown, R. and M. Ford (1961). Address in American English. *Journal of Abnormal and Social Psychology* 62: 375–85. In J. Laver and S. Hutcheson (eds.) (1972), *Communication in Face to Face Interaction*. Harmondsworth, England: Penguin Books.
- Brown, R. and A. Gilman (1960). The Pronouns of Power and Solidarity. In T. A. Sebeok (ed.), *Style in Language*, New York: John Wiley & Sons, Inc. In J. Laver and S. Hutcheson (eds.) (1972), *Communication in Face to Face Interaction*. Harmondsworth, England: Penguin Books.
- Brown, P. and S. C. Levinson (1987). *Politeness: Some Universals of Language Use*.

Cambridge: Cambridge University Press.

- Byon, A. S. (2006). The Role of Linguistic Indirectness and Honorifics in Achieving Linguistic Politeness in Korean Requests. *Journal of Politeness Research* 2: 247–76.
- De Kadt, Elizabeth (1998). The Concept of Face and Its Applicability to the Zulu Language. *Journal of Pragmatics* 29: 173–91.
- Djenar, D.N. (2006). Patterns and Variation of Address Terms in Colloquial Indonesian. *Australian Review of Applied Linguistics* 29(2):1–22.
- Dunn, C. D. (2005). Pragmatic Functions of Humble Forms in Japanese Ceremonial Discourse. *Journal of Linguistic Anthropology* 15(2): 218–38.
- Dunn, C. D. (2011). Formal Forms or Verbal Strategies? Politeness Theory and Japanese Business Etiquette Training. *Journal of Pragmatics* 43(15): 3643–54.
- Evans-Pritchard, E. E. (1948). Nuer Modes of Address. *The Uganda Journal* 12: 166–71. In D. H. Hymes (ed.) (1964), *Language in Culture and Society: A Reader in Linguistics and Anthropology*. New York: Harper & Row.
- Fang, H. and J. H. Heng (1983). Social Changes and Changing Address Norms in China. *Language in Society* 12: 495–507.
- Félix-Brasdefer, J. César (2005). Indirectness and Politeness in Mexican Requests. In David Eddington (ed.), *Selected Proceedings of the 7th Hispanic Linguistics Symposium*. Somerville, MA: Cascadilla Proceedings Project, 66–78.
- Félix-Brasdefer, J. César (2006). Declining an Invitation: A Cross-Cultural Study of Pragmatic Strategies in American English and Latin American Spanish. *Multilingual Journal of Cross-Cultural and Interlanguage Communication* 22(3): 225–55.
- Fukada, Atsushi and Noriko Asato. (2004). Universal Politeness Theory: Application to the Use of Japanese Honorifics. *Journal of Pragmatics* 36: 1991–2002.
- Goffman, E. (1955). On Face-Work: An Analysis of Ritual Elements in Social Interaction. *Psychiatry* 18: 213–31. In J. Laver and S. Hutcheson (eds.) (1972), *Communication in Face to Face Interaction*. Harmondsworth, England: Penguin Books.
- Goffman, E. (1967). *Interaction Ritual: Essays in Face-to-Face Behavior*. New York: Anchor Books.
- Grainger, K., S. Mills, and M. Sibanda (2010). ‘Just Tell Us What To Do’: Southern African Face and Its Relevance to Intercultural Communication. *Journal of Pragmatics* 42(8): 2158–71.
- Grice, H. P. (1975). *Logic and Conversation*. In P. Cole and J. L. Morgan (eds.), *Syntax and Semantics*, vol. 3: *Speech Acts*. New York: Academic Press.
- Ide, S. (1989). Formal Forms and Discernment: Two Neglected Aspects of

- Linguistic Politeness. *Multilingua* 8: 223–48.
- Kasanga, L. A. and J. C. Lwanga-Lumu (2007). Cross-Cultural Linguistic Realization of Politeness: A Study of Apologies in English and Setswana. *Journal of Politeness Research. Language, Behaviour, Culture* 3(1): 65–92.
- Keevallik, L. (1999). The Use and Abuse of Singular and Plural Address Forms in Estonian. *International Journal of the Sociology of Language* 139: 125–44.
- Koenig Kellas, J., C. LeClair-Underberg, and E. L. Normand (2008). Stepfamily Address Terms: ‘Sometimes They Mean Something and Sometimes They Don’t.’ *Journal of Family Communication* 8(4): 238–63.
- Lee, J. J. and S. Pinker (2010). Rationales for Indirect Speech: The Theory of the Strategic Speaker. *Psychological Review* 117(3): 785.
- Levinson, S. C. (2001). Maxim. In A. Duranti, (ed.), *Key Terms in Language and Culture*. Oxford: Blackwell.
- Martin, S. (1964). Speech Levels and Social Structure in Japan and Korea. In D. H. Hymes (ed.) (1964), *Language in Culture and Society: A Reader in Linguistics and Anthropology*. New York: Harper & Row.
- Matsumoto, Y. (1989). Politeness and Conversational Universals – Observations from Japanese. *Multilingua* 8: 207–22.
- Mills, S. (2003). *Gender and Politeness*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Norrby, C. and J. Warren (2012). Address Practices and Social Relationships in European Languages. *Language and Linguistics Compass* 6(4): 225–35.
- Ogiermann, Eva (2006). Cultural Variability within Brown and Levinson’s Politeness Theory. English, Polish and Russian Apologies. In Cristina Mourón Figueroa and Teresa Iciar Moralejo-Gárate (eds.), *Studies in Contrastive Linguistics*. Santiago de Compostela: Universidade de Santiago de Compostela, Servizo de Publicacións, 707–18.
- Ogiermann, E. (2009). Politeness and In-directness Across Cultures: A Comparison of English, German, Polish and Russian Requests. *Journal of Politeness Research* 5(2): 189–216.
- Ostermann, A. C. (2003). Localizing Power and Solidarity: Pronoun Alternation at an All-Female Police Station and a Feminist Crisis Intervention Center in Brazil. *Language in Society* 32(3): 351–81.
- Pinker, S. (2007). *The Stuff of Thought*. New York: Viking.
- Pinker, S., M. A. Nowak, and J. J. Lee (2008). The Logic of Indirect Speech. *Proceedings of the National Academy of Sciences* 105(3): 833–38.
- Rawls, J. (1955). Two Concepts of Rules. *Philosophical Review* 64: 3–32.
- Schiffrin, D. (1994). *Approaches to Discourse*. Oxford: Blackwell.
- Scollon, R. and S. W. Scollon (2001). *Intercultural Communication: A Discourse Approach*. 2nd edn. Oxford: Blackwell.
- Searle, J. (1969). *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. London:

Cambridge University Press.

Searle, J. (1975). Indirect Speech Acts. In P. Cole and J. L. Morgan (eds.), *Syntax and Semantics*, vol. 3: *Speech Acts*. New York: Academic Press.

Searle, J. (1999). *Mind, Language and Society: Doing Philosophy in the Real World*. London: Weidenfeld and Nicolson.

Yu, K. A. (2002). Culture-Specific Concepts of Politeness. *Intercultural Pragmatics* 8(3): 385–409.

زبان‌شناسی زیست‌محیطی
گفتگویی با پروفیسور پیتر مولهاوسلر^۱
(استاد زبان‌شناسی دانشگاه آدلاید، استرالیا)

برگردان: امیر قربان‌پور^۲

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

معرفی مختصر

پروفیسور پیتر مولهاوسلر^۳ استاد بازنشسته زبان‌شناسی دانشگاه آدلاید^۴ استرالیا است. او متولد فرایبورگ آلمان بوده و در آفریقای جنوبی (دانشگاه استلنبوش^۵)، بریتانیا (دانشگاه ری‌دینگ^۶) و استرالیا (دانشگاه ملی استرالیا^۷) تحصیلات خود را انجام داده است. او در دانشگاه فنی برلین^۸ و نیز دانشگاه آکسفورد سابقه تدریس دارد. مولهاوسلر از سال ۱۹۹۲ استاد و عضو مؤسس رشته زبان‌شناسی همگانی در دانشگاه آدلاید استرالیا بوده است. زمینه‌های اصلی پژوهش‌های او عبارتند از: زبان‌های پیچین و کریول، زبان‌های بومی استرالیا، دستور ضمائر، و زبان‌شناسی زیست‌محیطی. مولهاوسلر نویسنده یکی از نخستین کتاب‌ها در زمینه مطالعات زبان‌های کریول (زبان‌شناسی زبان‌های پیچین و کریول^۹)، و همچنین دو کتاب در زمینه مطالعات زبان و محیط زیست دارد؛ کتاب اول گفتمان سبز: مطالعه‌ای بر گفتمان‌های زیست‌محیطی^{۱۰} (۱۹۹۹) - به

^۱ این نوشتار ترجمه مصاحبه‌ای است که در شماره جاری (۲۰۱۸) مجله برزیلی *ECO-REBEL* به چاپ رسیده است. این مصاحبه با هماهنگی با نشریه برزیلی و اجازه پروفیسور مولهاوسلر به فارسی برگردانده و بازنشر شده است. نسخه اصلی مقاله به آدرس زیر قابل دسترس است:

[ECO-REBEL, 4\(1\), 151-154, 2018.](#)

^۲ E-mail: amir.ghorbanpour@modares.ac.ir

^۳ Peter Mühlhäusler

^۴ Univeristy of Adelaide

^۵ Stellenbosch Univeristy

^۶ University of Reading

^۷ Australian National University

^۸ Technische Universität Berlin

^۹ Pidgin and Creole Linguistics

^{۱۰} Greenspeak: A Study of Environmental Discourse

همراه رام هری^۱ و ینس بروکمایر^۲ - است، و کتاب دیگر او در این زمینه، زبان محیط زیست و محیط زیست زبان: دوره‌ای در زبان‌شناسی زیست‌محیطی^۳ (۲۰۰۳) است. او به همراه استیفن وورم^۴ و دارل ترايون^۵ اطلس زبان‌های ارتباط بین‌فرهنگی در اقیانوس آرام، آسیا و آمریکا^۶ (۱۹۹۶) را تألیف کرده است. مولهاوسلر در مجموعه بزرگ کتاب راهنمای زبان‌شناسی زیست‌محیطی روتلج^۷ به ویراستاری آلوین فیل^۸ و هرمین پنز^۹ (۲۰۱۷) مشارکت داشته است. با توجه به تحقیقات میدانی خود در جزایر نورفوک^{۱۰}، او همچنین در زمینه علوم قومی، و به طور خاص در بوم‌شناسی قومی زبانی - مطالعه نام‌های گونه‌های گیاهی و جانوری در جوامع سنتی -، پژوهش‌هایی داشته است. آنچه در ادامه می‌آید، گفتگویی کوتاه با پیتر مولهاوسلر در رابطه با زبان‌شناسی زیست‌محیطی است.

پروفسور مولهاوسلر، شما چگونه وارد حوزه زبان‌شناسی زیست‌محیطی شدید؟ آیا این موضوع با مطالعات پیشین شما در زمینه زبان‌های کریول ارتباط دارد؟

• یکی از اولین کارهایی که بر من تأثیر گذاشت مقاله ساپیر^{۱۱} در مورد زبان و محیط زیست، و نیز تجربه من در رابطه با برنامه‌ریزی زبانی برای زبان توک پيسين^{۱۲} در پاپوا گینه نو، بود. توک پيسين به عنوان یکی از زبان‌های ملی آنجا انتخاب شده بود، اما یک عدم تطابق میان قدرت بیانی آن (عمدتاً منابع واژگانی آن) و نیازهای جامعه جدیدی که در حال ظهور بود، وجود داشت. در مقطع زمانی تغییرات اجتماعی و تکنولوژیک سریع، چنین عدم تطابقی

¹ Rom Harré

² Jens Brockmeier

³ Language of Environment - Environment of Language: A Course in Ecolinguistics

⁴ Stephen Wurm

⁵ Darrell Tryon

⁶ Atlas of Languages of Intercultural Communication in the Pacific, Asia, and the Americas

⁷ The Routledge Handbook of Ecolinguistics

⁸ Alwin Fill

⁹ Hermine Penz

¹⁰ Norfolk

¹¹ Sapir

¹² Tok Pisin

را می‌توان انتظار داشت. من متوجه این موضوع شدم که زبان‌های غربی نیز یک عدم تطابق مشابهی را در رابطه با صحبت در مورد مسائل زیست‌محیطی نشان می‌دهند، و سپس به جمع‌آوری مشاهدات خود در اواسط دهه ۱۹۷۰، و انتشار تحقیقاتی در این مورد در اوایل دهه ۱۹۸۰، اقدام کردم. اهمیت ویژه زبان‌های پیچین و کریول در این است که آن‌ها زبان‌هایی جوان و به‌سرعت در حال توسعه هستند که معمولاً جمعیت‌های مهاجر جدید به آن صحبت می‌کنند. مطالعه روند و اصول توسعه چنین زبان‌هایی آسان‌تر از زبان‌های بزرگ قدیمی است. مطالعه من بر روی زبان‌های پیتکرن^۱ و نورفک^۲ فرصت انجام تحقیقات بسیاری در زمینه زبان‌شناسی زیست‌محیطی تجربی را فراهم آورد.

شما چگونه زبان‌شناسی زیست‌محیطی را تعریف می‌کنید؟

- تعاریف دارای ارزش صدق نیستند، بلکه می‌توانند مفید باشند یا نباشند. زبان‌شناسی زیست‌محیطی به مطالعه رابطه/تعامل میان زبان‌ها و روش‌های سخن‌گفتن و جهان طبیعی و اجتماعی‌ای که انسان‌ها در آن ارتباط برقرار می‌کنند، می‌پردازد. گاهی جهان پیرامون بر زبان تأثیر می‌گذارد، و گاهی زبان برداشت‌ها و کنش‌هایی را موجب می‌شود که بر جهان تأثیرگذارند. شرایطی را نیز می‌توان یافت که در آن چنین تأثیر متقابلی وجود ندارد. زبان‌شناسی زیست‌محیطی باید به دنبال یافتن و ثبت این تعاملات باشد.
- من مطمئن نیستم که آیا چنین درکی می‌تواند مشکلات زیست‌محیطی را حل کند و نگران این هستم که بیشتر مطالعات زبان‌شناسی زیست‌محیطی بر مسائل اخلاقی، از نوعی که توسط جناح‌های سیاسی چپ‌گرای سبز دنبال می‌شود، متمرکز شود. به نظر می‌رسد حجم زبان حساس به محیط زیست در پرداختن به زوال زیست‌محیطی تأثیر ناچیزی داشته است و گفتمان سبز اغلب تنها جایگزینی برای اقدام می‌شود (چنانکه در کتابمان [گفتمان سبز] همراه با رام هری و ونس بروکمایر استدلال کرده‌ایم).

آیا فکر می‌کنید زبان‌شناسی زیست‌محیطی می‌تواند به عنوان چارچوبی برای تحقیق در زمینه

¹ Pitkern

² Norfk

زبان‌های کریول مورد استفاده قرار گیرد؟

- پرسش اصلی برای من این است که چگونه زبان‌ها با شرایط زیست‌محیطی جدید انطباق می‌یابند. زبان‌های کریول، همان‌طور که در بالا اشاره شد، به طور خاص برای انجام این گونه مطالعات مفید هستند.

شما در مورد ایده‌ی یک «دیدگاه زیست‌محیطی از جهان» که به تحلیل پدیده‌های زبانی اعمال شود، چه نظری دارید؟

- یک دیدگاه زیست‌محیطی بر پیوند و رابطه‌ی متقابل، و همچنین نقش مهم تنوع، تأکید دارد. زبان‌ها موجودیت‌هایی خودشامل نیستند، و نمی‌توان آن‌ها را بدون در نظر گرفتن ارتباطات گسترده‌تر زیست‌محیطی درک کرد. زبان‌ها موجودیتی احاطه‌شده توسط محیط نیستند بلکه با محیط خود ادغام شده‌اند. یکی از محدود رویکردهای زبان‌شناختی که به این واقعیت اذعان دارد، زبان‌شناسی تلفیقی^۱ است که توسط روی هریس^۲ و همکاران (من یکی از آن‌ها بودم) و دانشجویانش در آکسفورد، شکل گرفت.

آیا شما با این ایده موافقید که زبان‌شناسی زیست‌محیطی باید از دیدگاهی کل‌نگر به ابژه مورد مطالعه خود بنگرد؟

- هم بله و هم خیر! البته یک دیدگاه کل‌نگر مورد نیاز است، اما زبان‌ها ابژه‌هایی نیستند که همین‌طور در جهان خارج وجود داشته باشند. شناسایی یک ابژه مطالعه‌ی زبان‌شناسی زیست‌محیطی شامل تبدیل فعالیت‌ها و فرایندها به یک موجودیت ایستا، به وسیله‌ی یک استعاره‌ی شیء‌انگاری، می‌شود. به لحاظ هستی‌شناختی، پدیده‌های زیست‌محیطی مجموعه‌ای بسیار درهم‌آمیخته هستند (ابژه‌هایی که بدون وجود یا عاملیت انسان وجود دارند، ابژه‌هایی که به صورت گفتمانی ایجاد می‌شوند و، پیچیده‌ترین آن‌ها، ابژه‌هایی که به واسطه‌ی تعامل عوامل طبیعی و تاریخی موجودیت پیدا می‌کنند). داشتن یک رویکرد کل‌نگر البته می‌تواند مطلوب باشد، اما در نبود درک واضحی از اینکه این «کل» در واقع چیست،

¹ Integrational Linguistics

² Roy Harris

بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که تعداد پارامترهایی را که در نظر می‌گیریم افزایش دهیم؛ پارامترهایی که به طور نامحدودی زیاد هستند، و بسیاری از آن‌ها فراتر از درک ما.

آیا شما پدیده‌های «ساختاری» را از ابژه مورد مطالعه زبان‌شناسی زیست‌محیطی کنار می‌گذارید؟
چرا؟

• خیر، تا زمانی که «ساختار» را با برداشت‌های توصیفی از آن اشتباه نگیریم و آن را با یک نظام بسته برابر ندانیم.

آیا شما فکر می‌کنید زبان‌شناسی زیست‌محیطی باید به مطالعه مسائل زیست‌محیطی، اقلیت‌ها، رشدگرایی و مسائلی از این دست محدود شود؟
• خیر.

آیا فکر نمی‌کنید که این مسائل از همان دیدگاه جامعه‌شناختی، فلسفی، ادبی، و ... هم می‌توانند مورد مطالعه قرار گیرند، که در این صورت وجود زبان‌شناسی زیست‌محیطی غیرضروری به نظر می‌رسد؟

• احتمالاً نه. اقتصاد، فیزیک، زیست‌شناسی، تاریخ و دیگر رشته‌ها، بدون زبان استفاده بسیار محدودی خواهند داشت. چنانکه همکارم ادوین آردنر^۱ زمانی می‌گفت: «تمام جهان ما به زبان آلوده است». و در مقابل نیز، جهان تمام زبان را آلوده می‌کند.

اگر از چارچوب تحلیل گفتمان نورمن فرکلاف^۲ (و یا دیگر مدل‌های تجزیه و تحلیل گفتمان) در تحلیل مسائل زیست‌محیطی استفاده شود، آیا ما تحلیل زبان‌شناختی زیست‌محیطی انجام داده‌ایم؟
چرا؟

• زبان‌شناسی زیست‌محیطی به ابزارهای بسیاری نیاز دارد. رویکرد فرکلاف می‌تواند یکی از

¹ Edwin Ardener

² Norman Fairclough

آن‌ها باشد. اثربخشی آن باید ثابت شود.

آیا این برای زبان‌شناسی زیست‌محیطی جایز است که از مقوله‌های بوم‌شناسی زیستی استفاده کند، چرا که با پیشوند eco- آغاز می‌شود؟ اگر بله، همه آن‌ها یا فقط برخی از آن‌ها؟ برای مثال، کدام یک؟ و یا اینکه فقط باید از بوم‌شناسی فلسفی (برای مثال، بوم‌شناسی ژرف^۱) و یا مفاهیم بوم‌شناسی جامعه‌شناختی (پایداری، دیدگاه بلندمدت، ...) استفاده کند؟

• این‌ها هم ابزارهای دیگری هستند؛ و باز هم بدون اثبات اثربخشی نهایی آن‌ها نمی‌توان مطمئن بود.

آیا شما تفاوتی میان «بوم‌شناسی زبان»^۲ - که هسته آن اسم «بوم‌شناسی» است - و «زبان‌شناسی زیست‌محیطی/بوم‌شناختی»^۳ - که هسته آن اسم «زبان‌شناسی» است -، می‌بینید؟ آیا شما با یکی از این رویکردها موافق هستید؟ و یا اینکه فکر می‌کنید باید آن‌ها را به صورت دیالکتیکی در نظر بگیریم؟

• این‌ها رویکردهایی مکمل یکدیگرند که نیازمند تکمیل شدن با رویکردهای دیگر هستند.

چه آینده‌ای را برای زبان‌شناسی زیست‌محیطی در جهان متصور هستید؟

• من نگران عدم دقت و ریزبینی و نبود کار تجربی و تلاش برای قرار دادن زبان‌شناسی زیست‌محیطی بر پایه‌های اخلاقی هستم. برداشت من این است که پژوهشگران باید به «حقیقت» به معنای یونانی *الثیا*^۴ - چیزی که پنهان نیست - اهمیت بدهند. وظیفه ما این است که لایه‌های ناراستی (ایدئولوژی، بازی‌های قدرت، سوء برداشت‌ها، اشتباهات، و ...) که حقیقت را پنهان می‌کنند، را از میان برداریم. زبان‌شناسان زیست‌محیطی ممکن است چیزهایی را کشف کنند که نسبت به آن‌ها احساس راحتی نمی‌کنند. ما باید آماده این باشیم که گاهی نتیجه‌گیری‌هایمان را تغییر دهیم، به جای اینکه در دسته‌ای انتقادگرا از

¹ Deep Ecology

² Sprachökologie (Language Ecology)

³ Ökologische Linguistik (Ecological Linguistics)

⁴ Aletheia

دنباله‌روان یک مکتب پنهان شویم.

در مورد کشورهایمانند برزیل و چین، که این حوزه به‌تازگی در آن‌ها در حال رشد کردن است، چطور؟

- این کشورها باید تلاش کنند تا مسائل خاص خود را در نظر بگیرند، نه اینکه از یک رویکرد پیش ساخته به زبان‌شناسی زیست‌محیطی استفاده کنند.

در آخر اینکه، اینگونه گفته می‌شود که شما در تحقیقات خود به واژگان توجه زیادی دارید. چرا؟

- من در مورد واژگان، دستور زبان و گفتمان نوشته‌ام. واژگان به مفاهیم (کلیت‌ها) می‌پردازد و نقطه عزیمت خوبی برای صحبت در مورد کفایت ارجاعی است. دستور زبان ابزاری برای بیان فردیت‌هاست، درحالی‌که گفتمان‌ها امکان ایجاد روابط متقابل میان کلیت‌ها و فردیت‌ها را فراهم می‌کنند. همه آن‌ها در مطالعات زبان‌شناسی زیست‌محیطی جایگاه خود را دارند.

نکته دیگری هست که اضافه کنید؟

- من هرگز طرفدار داشتن زیرشاخه‌های میان‌رشته‌ای زبان‌شناسی، مانند روان‌شناسی زبان یا زبان‌شناسی اجتماعی، نبوده‌ام و بیم آن را داشته‌ام که برچسب [میان‌رشته‌ای] زبان‌شناسی زیست‌محیطی ممکن است این رویکرد را به حاشیه براند. نکته اینجاست که صحبت کردن و رساندن معنا به‌واقع (و نه به‌طور استعاری) پدیده‌هایی زیست‌محیطی هستند. من ترجیح می‌دهم زبان‌شناسی زیست‌محیطی همان زبان‌شناسی نامیده شود. در طول انجام کارهای علمی خود، من همیشه در محیط کار کرده‌ام، با حیوانات در ارتباط بوده‌ام، و سعی کرده‌ام در جوامعی که با آن‌ها کار می‌کنم پذیرفته شوم. در مورد مردم ویرانگو¹ در استرالیا یا جنوبی این به معنای خوردن وامبت بود! من در میان شکارچیان، کشاورزان و جنگل‌نشینان زادگاه آلمانی² خود بزرگ شدم و روشی که آن‌ها از محیط زیست طبیعی خود، بدون نیاز به

¹ Wirangu

² گویشی از زبان آلمانی که مردم منطقه جنوب غربی آلمان به آن صحبت می‌کنند (Alemannic)

تأملات فرازبانی، مراقبت می‌کردند، را تحسین می‌کنم. انجام مطالعات زبان‌شناسی زیست‌محیطی نیازمند انجام کار در محیط است، نه فقط تأملاتی بر روی صندلی.

از شما بسیار سپاسگزاریم، پروفیسور مولهاوسلر.

A Study of the Nonverbal Behaviour of Affect Displays in the Holy Quran

Aliyeh K. Z. Kambuziya

Associate Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran

Sara Mashal

MA in Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran

Abstract

One goal of semiotics is the study of signs and messages that are produced by the body. 'Nonverbal communication' is the manifestation of any message or communication without using words and it includes all aspects of communication. Quran's portrayal of the body and facial expression of his servants is very beautiful. This paper attempts to study those verses in which nonverbal behaviors are observed and, with the help of semiotics, to categorize them according to the feelings which caused the nonverbal behavior, as classified by Ekman and Friesen (1969). This article only surveys affect displays. They include happiness, surprise, fear, sadness, anger, and other emotions; and are presented according to their coding, origin and usage. No instances of love and hatred displays were found. In this study, 32 instances of nonverbal behavior with affect displays were found. All of them had intrinsic coding. Nonverbal behaviors were mostly of natural origin. 22 instances of usage in relation to words are of replacement, 8 of augmentation, and 2 of repetition. The eyes were the most used body part which were used in affect displays in the studied verses.

Keywords: Quran, nonverbal communication, semiotics, coding, body language.

Hamzeh in the Boundary of Word Combination and the Debate on Vowel Hiatus in Persian Words

Asghar Shahbazi

Assistant Professor of Persian Language and Literature
Farhangian University, Shahr-e Kord

Abstract

Some linguists do not consider *Hamzeh* (the glottal stop [ʔ]) as a phoneme in the originally Persian words and in the boundary of word combination, since it is either deleted or converted to another phoneme without making a distinction in meaning; thus, they put forward the notion of vowel-initial prothesis and, subsequently, vowel hiatus and consonant epenthesis. From the viewpoint of some other linguists, however, *Hamzeh* has a phonological value in all positions since, firstly, according to the syllable structure of Persian, no syllable starts with a vowel and, secondly, in most of the originally Persian words including ‘Āb-o-tāb’, ‘biʔāb’ and ‘bitāb’, *Hamzeh* makes a distinction in meaning. Given these controversies, this paper, after analyzing the different viewpoints, explains that, firstly, the notion of vowel-initial prothesis in Persian just because of the presence of *Hamzeh* sound is not acceptable; so the discussion of vowel hiatus is ruled out. Secondly, wherever *Hamzeh* is deleted in the boundary of word combination (shādāb / porāb) or converted into another phoneme (biyandish) without making a distinction in meaning, this occurrence is justifiable through the notions of “suprasegmental phonology”, “compensatory lengthening” or “no lengthening”.

point, they do not interact a lot; they do not fight enough!

References

- Geeraerts, D. (2010). Recontextualizing grammar: Underlying trends in thirty years of Cognitive Linguistics. In Elzbieta Tabakowska, Michal Choinski and Lukasz Wiraszka (eds.), *Cognitive Linguistics in Action: From Theory to Application and Back*, 71-102. Berlin/New York: De Gruyter Mouton.
- Geeraerts, D. (2016). The sociosemiotic commitment. *Cognitive Linguistics*, 27(4): 527-542.



FunC, and then the MIDI group doing multimodal research. A number of people in the functional-cognitive group have a background in Systemic Functional Grammar. The difference between their group and ours is that we tend to be methodologically more quantitative, more statistical than they usually do. Now, generally speaking, one can see people with a background in Systemic Functional Grammar taking over certain concepts that were developed in Cognitive Linguistics, like prototypicality and conceptual metaphors. As these concepts were not present in Systemic Functional Grammar, one can rightly say that Cognitive Linguistics is taking one step further in the development of functional, non-formalist approaches to language. Cognitive Linguistics brings new ideas to the entire field of functional linguistics.

8) Where is the place of syntax in Cognitive Linguistics?

About the actual absence of syntactic studies in Cognitive Linguistics: Historically speaking, it is correct that the first major achievements of Cognitive Linguistics are in the field of semantics. Probably what reaches people first is metaphor research and related things. But, on the other hand, a lot of Cognitive Linguistics is semantic-syntactic; and the study of syntax from a semantic point of view. And two of the important names from the regional inner-circle of Cognitive Linguistics are Ronald Langacker and Leonard Talmy. And specifically, Langacker is a pure syntactician or grammarian, if you wish. I think it is a question of what is actually being done in Cognitive Linguistics

9) Do you think that Cognitive Linguistics can solve the problems that Generative Grammarians discuss in such a vast area?

That is a difficult question, because there is not so much semantic comparison between generative description and Cognitive Linguistics description all in a given topic. So, in principle, you could say, “OK, you have two different frameworks and when they deal with the same problem, in principle, it should be possible to specify which description is the best one”. But that kind of systematic comparison of solution is not something that people systematically presume. It has something to do with the fact that, in general, there are not direct discussions about it. Each has their own interests and they do not go for direct debate. That is something that may have been different when Generative Grammar emerged. At that point, Generativists had a lot of debates, but at this

coordination but that takes the form of conflict.

As a simple example, take something like ‘gay marriage’. Some socio-semiotic forces would say that is impossible because it is a contradiction, because marriage implies a different sex. Other groups would say “No, that is only a prototype of what we see as marriage, and the crucial thing of marriage is the lasting bond between two people not the gender of those people”. So what you have there is a conflict about meaning and it is a conflict which has to do with either a looser way of talking which you normally find in normal natural language, or a more restricted way of using language where you try to go towards more precise definitions. And in the latter case, the way it works here is through a reduction of the concept to the prototypical core, forgetting about the flexible usage of the prototype. If you can see that, then you can see that the way we categorize things is a social phenomenon. That also implies thinking about language not just as something psychological but also as something social.

7) Would you mind sharing your views on the relation between Cognitive Linguistics and Functional Linguistics, given the situation in the linguistic department of Leuven?

Let me take the general perspective first. The general perspective is that Cognitive Linguistics in the way we use the term now is part of a broader family of non-formalist approaches. At the same time, I think I would claim that Cognitive Linguistics is the most advanced of those approaches. It would be interesting to write a history of cognitive and functional approaches, but briefly, if you think of the different aspects of the recontextualization movement that I mentioned, I think Cognitive Linguistics embodies most of them or at least the highest number of them. So maybe history will prove me wrong, but my guess is that currently Cognitive Linguistics is the most advanced form of non-formalist linguistics. That is the first element in the answer. The second element in the answer is that one very important precursor of Cognitive Linguistics has been Systemic Functional Linguistics in the sense of Halliday. That is an approach which is very popular in certain countries, like Australia and Spain, and to a considerable extent also in China. With regard to the research groups here in Leuven in this department, basically, there are three cognitively oriented groups: our group QLVL, which is the one doing statistical corpus research in the framework of cognitive sociolinguistics, the functional-cognitive group

Chinese cooking that I do not, for instance. But still, if necessary, we can exchange the knowledge. So how precisely does that intersubjective aspect of meaning combine with the notion that meaning is an idea that we have in our heads? We know very well that the meaning that is in our head cannot be simply transferred from one head to the other. That is not what happens. But then exactly what is happening? So there is a whole area of open questions about the role of intersubjectivity in meaning, to put it simply.

When you take the step of saying, meaning is not just something which is in the head but something that is present in social interaction, that is intersubjectively present in social interaction, then the next step is to say that that interaction can take different forms. Precisely, we often tend to think that the form of interaction is always positive. That interaction in using language is normally directed towards convergence and coordination. And of course language is a tool of coordination. But language is also a tool of conflict. You do have situations in which discussing the meaning of a word is the basis for social conflict. So the 'socio-semiotic forces' are essentially the forces of coordination and conflict that are present in social interaction. If I use a formulation like 'socio-semantic forces' as an influence on meaning, then I am thinking of the different forces that you would have in a community that regulate or structure language usage. And those forces are not only coordinating ones. They are also conflicting forces. Let me perhaps be a little bit more concrete. As you know, in a prototype model of language you have the natural tendency of linguistic concepts to expand. We know that we can use the concepts that are available in the language very flexibly. That is the driving force behind prototype models where you see expansion of meaning. That flexibility is something that contrasts with another tendency that we find in language usage which in some contexts it is precisely the other direction of usage of meaning that is relevant, namely trying to be more precise about the meaning. If you take scientific contexts, then you have to be more precise in the way you use language than natural language. If you take legal contexts, then you have to be more precise in defining what your words mean than in ordinary language. Then very often, even in ordinary language, you can have a tension between the possibilities for using categories flexibly and on the other hand a tendency to be more precise. That is the point where you get social debates that concern meaning and categorization, and that do not necessarily tend towards

the social forces or the sociosemantic forces determine or restrict the flexibility (Geeraerts, 2016)”. Would you mind explaining more on what you mean by ‘lectal variation’ and ‘sociosemantic forces’?

One of the understudied things in Cognitive Linguistics (but one that we have been trying to improve within cognitive sociolinguistics), is the study of language-internal variation from a Cognitive Linguistics point of view. If I describe Cognitive Linguistics as recontextualization of linguistic theory (Geeraerts, 2010), then it is interesting that different aspects of the recontextualizing movement are basically also the steps in the development of Cognitive Linguistics. So the reintroduction of meaning and lexicon came very early obviously, then the idea that Cognitive Linguistics is basically a usage-based approach came a bit later with all the methodological changes and advances that came along. But then the reintroduction of variation came as maybe not the final step, but one of the latest steps in the development of Cognitive Linguistics. And you still see a lot of scholars in Cognitive Linguistics who implicitly start from the idea that there is such a thing as *the* language: a linguistic system that is the same for all the speakers of the language. That is not the case. If you take a usage-based approach, it is very weird to say that the linguistic system is the same for all speakers of the language. Speakers belong to different subsystems or have their own or even individual knowledge and usage of the language. So that needs to be studied more: precisely what is the degree of variation that you have within a language, what is the degree of individual variation or variation within a language community? That is one basic aspect of what I refer to as an understudied area, so the entire cognitive sociolinguistics approach.

There is maybe also another aspect, and that is something you can see when you zoom in on the meaning, on semantics. Again it is a question of method: what is the best way to describe meaning in language? To what extent is a social dimension part of the very notion of meaning itself? Because if we think of meaning as something that is just in the head, something conceptual in the head, then we miss out on the fact that meaning is something shared. But at the same time, if you think meaning is something that is shared, then how exactly does that work? And how is meaning, how is knowledge, how is conceptual knowledge distributed in the community? You have different conceptual knowledge than I have, how does that work? You will know things about

syntactic patterns are just constructions with no specific lexical material. So what you see is so to speak an imperial strategy of constructions as a concept: the notion of ‘construction’ starts to encompass the original extremes ‘lexical item’ and ‘syntactic pattern’ as special cases of ‘construction’.

At the same time, constructions are treated as lexical items, and you can see in the terminology that is used that people now talk about a ‘construction’ like they used to talk about the lexicon. And also in another respect, if people describe the meaning of constructions, they will also take models coming from lexical semantics, for instance the use of prototype models to describe the meaning of constructions. So as you get into the development of construction grammar, you basically get a lexicalization of the grammar. Now I want to say two more things about that. One thing is that it is a very interesting development from a historical point of view, because if you look at the main stages in the development of linguistics, then you have structuralism, formal grammar, generativism, and cognitive functional approaches. Each has a specific leading theory, a model theory. For structuralism, the model of language is phonology, because what structuralism does, for instance, is trying to describe morphology on the model of phonology. Obviously, for generative grammar, the model discipline is syntax, and you describe everything as a tree. For Cognitive Linguistics, specifically also with the emergence of Construction Grammar, I think you can see that the leading discipline is basically lexicology. Many construction grammarians do not see that point, but I think Construction Grammar could learn a lot from a close look at certain lexical studies. For instance, when construction grammarians are worried about network structures, or when they think about the influence of constructions on each other, those phenomena are similar to what you would have in historical lexicology if you look at synonyms and near synonyms and the way their relationship evolves. I think it could be interesting for Construction Grammar to recognize its own lexical status and then have a closer look at a number of things that have been done in lexical studies.

6) In talking about lectal variation, you mentioned that “lectal variation is still understudied and when we study it we should maybe try to go even one step further and not just look at the correlations between lexical structures and social factors but we should also try to see how

distantiate themselves from the introspective method that was used in Generative Grammar and in formal grammars. In both cases, you try to provide better evidence for the theories or the statements that you have than what you can get through pure introspection.

5) Now we turn to the comparison between Construction Grammar and Lexicology. As a scholar specialized particularly in lexical semantics, what is your view on the emerging Construction Grammar? Is it appropriate to say that as construction is increasingly identified as the basic linguistic unit, lexical semantics is degrading in its linguistic status?

The first step in the answer has to do with the general view of language in Construction Grammar. Construction Grammar is to a very large extent a lexicalization of the grammar because what is happening is that each construction is being described, being analyzed as a specific sign, as a sign with formal aspect and semantic or functional aspects. From a more general perspective, we may note that the focus on formal syntax also discarded the lexicon as an uninteresting part of language. But now you actually also see in generative grammar that you cannot have serious syntax without studying the structure of the lexicon. So since the 1970s you have seen a growing incorporation of lexical issues and lexical phenomena in the grammatical description, both in formal and in functional types of grammar.

A Construction Grammar is in a sense the final stage of that development. What Construction Grammar does is the following, if think about it graphically. You used to have abstract syntactic rules. Then you have the level of the lexicon. Those were separated. And then people started thinking seriously about the way in which the lexicon and the rules combine. That is when you get for instance the interest of formal grammarians in verb classes with specific argument structure. That is a way of combining lexical studies and syntactic structures. Now what Construction Grammar does, is to say: OK, *between* those two levels, you have an intermediate level of constructions which is partly lexical and partly abstract syntactic. But the whole thing then is that from this middle level, you get in a sense an expansion in both directions, to the extent that people are now very often thinking that everything is a construction. A single lexeme is just a single-word construction, whereas an abstract rule, the traditional Chomskyan

data and corpus data, then that should be a starting point to scrutinize the concept that you are using and the methods that you are using. What is it exactly you are measuring? Because apparently it is not the same thing. So at one point, if you notice that what you measure with a psychological experiment is not the same thing as what you measure or observe on the basis of corpus data, then you can ask different questions. One such question would be “OK, maybe my measure is not right at the very specific level? Could there be an error in the measurement?” But there is of course a more general theoretical question, “Are we actually measuring the same thing with the two non-converging methods?” And that would lead to a refinement of the theoretical models that we are using. But to be honest, I do not think that we have enough of that methodologically comparative research yet where you systematically see what you can get with one method and what you can get with another method and how that combines into a theoretical framework. I would say that our thinking about the relationship between method and theory in Cognitive Linguistics is only emerging. It is in its infancy and needs to be developed.

4) Regarding Cognitive Linguistics as a usage-based theory, and that language is considered as dynamic, to what extent can we depend on quantitative corpus research in languages?

If you are particularly interested in the second position that we discussed a moment ago, then you will rely a lot on corpus data. Whereas, if you are more interested in the first position, the more psychological one, you will do more experimental research, like psycholinguists will do. If you do corpus analysis, corpus linguistic work, then there are two main reasons to move towards more quantitative approaches. One is the amount of data that you have, because we usually have very big amounts of corpus data to analyze. It is extremely relevant to do that in a quantitative way, as a matter of efficiency. On the other hand, as a second reason, there is also another type of methodological motivation for taking a quantitative approach which is that quantification and the way in which it is used in many sciences is a method for testing hypotheses. If you do statistical work, at least confirmatory statistics, you try to test a hypothesis. That of course is a way of improving the scientific quality of linguistic work. You could talk about the background here, in the sense that you should not forget that the experimental approach and the corpus linguistic approach both

would use. I am coming to other aspects in a moment. But if you think about the evidence, one question that sometimes arises is to what extent we can use corpus data to say something about how language is organized in the mind. Then people would note that in the corpus data, the prototypical usage of an expression is different from what you would get if you look at it experimentally. And then the conclusion is sometimes made that you should be careful with using corpus data for what you are trying to find as a cognitive linguist. That step is going too far, however, because there is no reason at all to assume that what you find in the corpus data at aggregated level is directly reflected in the mind of language users. So, there is definitely, in a full model of language, a place for both perspectives. But you should really be careful with the way in which you see the relation between them. So that is one thing, so methodologically, the difference of focus. Given the methodological difference, one question that comes up that we need to think about more is what is the exact value of the different types of evidence that you get? How do they relate to each other? It is not always so easy as people tend to think.

Theoretically, we are still looking for good models to see precisely the relationship between the psychological aspects and the social aspects of language. That can be specifically difficult if you think about meaning (and meaning obviously is crucially essential to Cognitive Linguistics). If you take a psychological point of view, then you might say OK, meaning is in the head. If you take a social point of view, then meaning is not necessarily in the head of language users. Meaning might be something in the practices of a social group or whatever it is. That is a theoretical or even philosophical question about crucial notions in Cognitive Linguistics that people do not think about enough. Even the very definition of ‘meaning’ has not been sorted out entirely in Cognitive Linguistics.

3) A further question is, do you think there is any way to reconcile the tension between the two groups of Cognitive Linguistics? For instance, Langacker used to call for converging evidences.

The notion of converging evidence is interesting as long as it goes well. As long as you have converging evidence, then there is no problem. But what do you do if you have diverging evidence? Then there is no automatic way of solving the problem. If you have diverging evidence, for instance between experimental

California, but then was taken up very soon on the European Continent. To some extent, there being a certain distinction between those two groups, if you wish, I think we can also say those distinctions relate to the conception of cognition that plays a role in Cognitive Linguistics. So the Californian fathers of Cognitive Linguistics were primarily debating with Generative Grammar, but to some extent also shared the very psychological perspective of Generative Grammar. On the other hand, the European approach was more oriented towards language as it lived in a speech community rather than just in the mind. As such, the European scholars were also among the first to adopt corpus linguistic methods in Cognitive Linguistics. The theoretically different focus that goes along with this is that on the one hand you have people who take ‘cognitive’ in *Cognitive Linguistics* to mean that you are basically doing some kind of psychological or psycholinguistic research; Cognitive Linguistics is an approach that tries to describe grammar in the way that is in accordance with the way we know about the mind. On the other hand, in our approach we are much interested in variation, to some extent cultural variation, also historical variation, and take the ‘cognitive’ in *Cognitive Linguistics* to mean that you primarily look at language as an instrument for organizing cognition. And cognition can be individual but knowledge can also be socially distributed. So, from that point of view, there is a certain difference of emphasis between cognitive linguists who focus primarily on the psychological aspects of language and cognitive linguists who focus more on the social aspects of language.

2) Would you mind talking more about your understanding of the differences between the psychologically oriented Cognitive Linguistics popular in America represented by Lakoff and the socially oriented Cognitive Linguistics in Europe as proposed by you?

One thing I need to point out is that you should not exaggerate the difference, because clearly if you think of Lakoff’s work on political metaphors, for instance, then he also is interested in the social aspect of language and language use. If you think about people comparing different languages then clearly that is often from a cultural point of view. That is also something you find in both groups, so to speak. So it is not really the case you have a very strong distinction between the two. But given that nuance, what distinguishes them can be looked at from different perspectives. One of course, is the type of evidence that we

**An Interview with Professor Dirk Geeraerts (part 1):
Psychological and Social Cognitive Linguistics;
Construction Grammar and Lexicology;
Cognitive Linguistics and Functional Linguistics**

Fatemeh Shahverdi Shahraki¹

PhD Student of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran

Jing Du²

PhD Student of Linguistics, Beihang University, Beijing

Dirk Geeraerts is a professor of linguistics at the University of Leuven (KU Leuven), Belgium. His theoretical orientation is mainly that of cognitive linguistics with a special emphasis on empirical methods for linguistic analysis. His involvement in cognitive linguistics dates from the 1980s, when his PhD was one of the first in Europe to explore the possibilities of a prototype-theoretical model of categorization. He is a member of QLVL, a research group at the University of Leuven that focuses on empirical, corpus-linguistic studies of language variation with a specific emphasis on lexical variation. What follows is an interview with Professor Dirk Geeraerts which took place in November 2017, at KU Leuven.

[We entered the room. Dirk Geeraerts was sitting at a wide table. He welcomed us with a smile and let us sit at the table. We thanked him for giving us the time for interview. Here is what we talked about in the interview:]

1) Professor Geeraerts, what are the main subfields of Cognitive Linguistics? Are there any disagreements on the concept of cognition among cognitive linguists?

If you think about it historically, of course, Cognitive Linguistics emerged in

¹ E-mail: fatemeh.shaverdi@yahoo.com

² E-mail: millydu1019@buaa.edu.cn